

۱۵۲/۱

تعداد واحد : ۲

کد : ۴۹

نام درس : معارف اسلامی

هم نیاز : ندارد

کد : ۴۲

پیش نیاز : ندارد

الف - منابع مطالعه :

- ۱ - تاریخ ادیان و عقاید مذاهب سامی - جناب کمال الدین بخت آور - (فصل اعتقادات شیخیه مطالعه می شود) / (تهیه شود)
- ۲ - آرا مش برای جهان پر آشوب - استا نوود کاب - ترجمه جمشید فناشیان (فصل چهارم مطالعه می شود) / (در جزوه)
- ۳ - آشنائی با علوم اسلامی - مرتضی مطهری - انتشارات صدرا - جلد سوم (فقه - اصول فقه) / (تهیه شود)
- ۴ - مقاله " تلم الحدیث " / (در جزوه)
- ۵ - اعتقادات شیخ صدوق / (در جزوه)
- ۶ - مختارات من النصوص البهاثیه / (در جزوه)

ب - ضمایم

ندارد

ج - ارزشیابی۱ - امتحانات

- ماهانه اول : ندارد
- میان ترم (۴۰ نمره / هفته نهم)
- ماهانه دوم : ندارد
- پایان ترم (۶۰ نمره / هفته هجدهم)

۲ - تکلیف

ندارد

مخصوص جامعه بهائی است .

نام درس : معارف اسلامی

پیش‌نیاز : عربی ۴

تعداد واحد : ۲

مقدمه :

اهمیت علوم و معارف اسلامی در امر مبارک بر هیچکس پوشیده نیست. آثار مبارکه ای که در طول حیات پرافتخار طلعات مقدسه بهائی همچنین آیات والواهی که در دوره کوتاه شریعت بیان نازل گشته مشحون از مجموعه وسیعی از این معارف عالیله سامیه است. ذکر آیات مبارکه قرآن کریم در آثار مقدسه بهائی به حدی است که به جرأت می‌توان گفت بدون آگاهی و معرفت این آیات قرآنی درک بسیاری از آثار الهی در این ظهور اعظم بسادگی میسر نخواهد بود.

احادیث اسلامی که آنجم مزیئه سما شریعت محمدیه مأثور گشته ، در آثار مبارکه مورد استناد قرار گرفته و در الواح مبارکه جمالقدم و آثار و مکاتیب صادره از قلم مرکز عهد و میثاق و همچنین در آثار دور بیان کراراً مذکور و مسطور می‌باشد .

بسیاری از الواح و آثار مدونه شریعت بیان و نیز برخی از آثار مدونه قلم اعلی و مرکز میثاق و حتی حضرت ولی امرالله در تبیین و تشریح اصولی از دیانت آمده که جهت درک بیشتر و بهتر آنها، اطلاع و آگاهی از این اصول و مبانی در شریعت اسلام لازم و ضروری است و توضیحات آمده اکثراً در ارتباط با مباحثی است که در آثار و کتب اسلامی مورد بحث و گفتگو بوده است. از اهم این کتب کتاب " احسن القصص " یا تفسیر سوره یوسف ، کتاب مستطاب " ایقان " و مجموعه الواح نازله خطاب به شیخ محمد تقی و قسمت اعظمی از لوح مبارک جواهر الاسرار ، کتاب رساله مدنیه و ترجمه کتاب مستطاب " ایقان " و لوح " ابن زئب " به انگلیسی از حضرت ولی امرالله را می‌توان نام برد . علاوه بر این بسیاری از آثار علما و محققین و متقدمین امر که در دوران حیات حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله تدوین گشته ، نظیر کتاب فرائد ، چهار جلد قاموس ایقان ، کتاب دلیل و ارشاد ، کتاب تبیان و برهان ، استدلالیه صدرالصدور ، استدلالیه نعیم ، برهان واضح ، محاضرات اکثراً پیرامون موضوعات و مباحث اسلامی و در تبیین و تشریح آنها تدوین گردیده است .

شرح رموزات کتب آسمانی قبل و کشف حقائق مکتوبه مستوره در قصص آیات شرایع سابقه که در کتاب مستطاب اقدس بعنوان یکی از انگیزه های این ظهور اعظم مذکور و در مقایسه با سایر اشعرون شریعت از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است ، اکثراً در خصوص تأویل و تفسیر و تشریح آیات مبارکه قرآن کریم است .

ذکر احوال و وقایع بوم عظیم و بیان حوادث و وقایع و ظهور آیات بینهات آفاقیه و انفسیه و تجلیات الهیه در کلبه شئونات عوالم ملکیه و قیام مظهر امرالله بر امر الهی و تحقق کلبه اشارات و بشارات کتب آسمانی که در آثار انبیای قبل مکرراً مذکور بوده و در آثار مبارکه تبیین گردیده است اکثرأ توأم با ذکر آیات قرآنی و احادیث اسلامی آمده است.

بسیاری از اصطلاحات قرآن کریم و آثار اسلامی در خلال آثار و الواج مبارکه مذکور است که حاوی اشارات و کنایاتی است که شرح و تفصیل و معرفت کامل آنها و آگاهی از جزئیات هر یک را باید در آثار اسلامی جستجو نمود از جمله اصطلاحاتی چون "سیحات جلال" که تفصیل آن در حدیث کمیل بن زیاد نخعی و اصطلاح "لن ترانی" که مربوط به داستان جبل طبرور و موسی و تمنای رؤیت که تفصیل آن در قرآن کریم مذکور و نیز "یوم الست" و "قاب قوسین" و "ملکوت اودنی" و "در بقا" و نظیر این اصطلاحات که زیاده از حد احصاء است، دانش و معرفت آنها به تمام و کمال منوط به معرفت بخش وسیعی از معارف عالییه اسلام است.

عرفان اسلامی که در طی قرون و اعصار سیر تکاملی نموده و مراحل رشد و کمال خویش را کما هو حقه پیموده است در قبال علومی که بوصف "لا یمنن ولا یقنی" و یا به بیان "العلم حجاب الا کبر" موصوف گشته در ظهور اعظم موقعیتی رفیع و شأنی عظیم حائز گردیده است. مبانی و اصول آن کراراً در خلال الواج و آثار مبارکه ملحوظ می گردد و بسیاری از این اصول که خالی از بدع و اوهام و شطحیات است مورد تأیید الهی قرار گرفته و برخی از آنها به تفصیل بیان گشته است، اصطلاحات عرفای اسلام و اشعار و غزلیات و عبارات آنها مورد عنایت بوده و به ذکر الهی مزین شده است. بدیهی است مطالعه و تحقیق جهت درک صحیح و کامل این حقائق مکتوبه مخزونه مستلزم مطالعات گسترده ای از مبانی عالییه عرفان اسلامی خواهد بود.

فلسفه اسلامی نیز بنهه خود در امر مبارک خالی از اهمیت نیست. مباحث عمده و اساسی آن در الواج و آثار الهی مخصوصاً آثار مبارکه حضرت عبدالیهاء غالباً مطرح گشته و بسیاری از اصول اعتقادات اهل بهاء بر مبنای این مباحث استدلال شده و اثبات گردیده است.

باتوجه به مطالب مزبور لزوم مطالعات معارف اسلامی و اهمیت آن در امر مبارک واضح و مشهود می گردد. لذا در مطالعات مربوط به معارف عالییه امر واحد هائی به مطالعه و بررسی و تحقیق در موضوعات مختلف معارف اسلامی اختصاص یافته است از آن جمله مطالعه قرآن کریم و آشنائی با تعالیم اساسیه آن در واحد "کتب مقدسه" همچنین بشارات قرآن و احادیث اسلامی در ظهور الهی و بررسی مصادیق بارزه این بشارات و نیز بررسی تفاسیر قرآن از طریق مفسرین اسلامی و همچنین تفاسیری که در امر مبارک در خصوص آیات کتب مقدسه و قرآن کریم آمده و نیز استدلال عقلی و نقلی در مورد معتقدات اهل بهاء و مطالعاتی در خصوص عرفان اسلامی و فلسفه و منطق که این مباحث هر کدام در واحدی مجزا و مستقل مورد مطالعه و بررسی

قرار می‌گیرد. در ضمن علاوه بر موضوعات ذکر شده موضوعاتی دیگر از علوم اسلامی باقی است که آشنائی با این علوم در حدّ اختصار لازم بنظر می‌رسد که مجموعه آنها در دو واحد جداگانه موسوم به درس "معارف اسلامی" شامل علم فقه، علم اصول، علم الحدیث، اصول اعتقادات و مختصر از تمدن اسلامی است که در این درس ارائه می‌گردد که هدف کلی از آشنائی با این علوم به قرار زیر است:

هدف کلی:

آشنائی و شناخت اصول و مبانی برخی از علوم متداوله در شریعت مقدس اسلام در ارتباط با علوم و معارف امریه جهت تزئید معلومات و از یاد سطح مطالعات اسلامی در نتیجه درک بیشتر و بهتر آثار مبارکه الهی.

اهداف آموزشی خاص:

الف- تأثیر اسلام در جوامع بشری
 غرض از مطالعه این بحث بررسی تأثیرات دیانت اسلام بر تمدن بشری و شناخت عظمت و مقام و شأن این شریعت مقدسه، همچنین مطالعه سیر تکاملی این دیانت از بدو پیدایش تا مراحل کمال شریعت الله می‌باشد.

ب: علم الحدیث

هدف آشنائی با تاریخ پیدایش حدیث و میزان اهمیت آن در دیانت اسلام و شناخت اصطلاحات خاص این علم، همچنین میزان تشخیص احادیث صحیح و معتبر از حدیث ضعیف و غیر موثق می‌باشد.

ج- فقه

هدف دانستن اصول احکام شرعیه اسلام و قوانین آن در مواضع مختلفه که حاوی مباحث عقود، ایقاعات، احکام، عبادات و به احکام تکلیفیه خمس (وجوب، حرمت، اباحه، کراهت، استحباب) محدود گردیده، همچنین آشنائی مختصر با تاریخچه فقه و فقهای اسلامی.

د- علم اصول الفقه

هدف آشنائی با منابع اصلی و اساسی استنباط احکام شرعی اسلامی است و شناخت نحوه صحیح مراجعه به این منابع و مدارک فقهی و طریقه استنباط احکام از روی ادله عقلی و نقلی می‌باشد.

ه- اصول اعتقادات

هدف در این بخش از درس آشنائی با معتقدات امامیه همچنین مطالعه و منابع این اعتقادات و علل پیدایش آن و بررسی کیفیت استدلال در خصوص هر یک و طریقه استنباط از آیات و احادیث می‌باشد.

منابع مورد مطالعه :

۱- تأثر اسلام در جوامع بشری

جهت این بخش از درس فصل چهارم از کتاب "آرامش برای جهان پر آشوب" نوشته جناب "استانورد کاپ" در نظر گرفته شده است. تحقیقاتی تاریخی این کتاب و مطالب ارزشمند و گرانبهای آن مورد نظر و توجه حضرت ولیّ عزیز امرالله قرار گرفته و پس از کتاب "بهاءالله و عصر جدید" بعنوان بهترین کتاب از جانب هیکل مبارک معرفی شده است. در این کتاب سیر تکاملی ادیان بطور کلی از لحاظ تاریخی تحلیل گردیده، شایهتی که در پدیده طبیعت و فصول اربعه و ادیان الهی قرار دارد بنحویطلموس و محسوسی از لحاظ تاریخی بررسی و به اثبات رسیده است. توصیه می شود علاوه بر فصل چهارم فصول دیگر این کتاب نیز بعنوان منابع کمکی مورد مطالعه قرار گیرد.

ضمناً جهت آشنائی بیشتر با عظمت شریعت مقدّس اسلام و مقام و منزلت آن در امر مبارک همچنین توجه به مقام شارع عظیم الشان آن و ملاحظه نصوصی که از جمال اقدس ابهتی و مرکز میثاق در این خصوص آمده و الواحی که تحت عنوان "مختارات من النصوص البهائیه فی بیان مقام محمد رسول الله" انتخاب گردیده در هفته اول شروع درس جهت مطالعه و در وقت در فهم این آیات در نظر گرفته شده است.

۲- اصول اعتقادات

کتاب مورد نظر جهت مطالعه این بخش از درس کتاب ترجمه اعتقادات شیخ صدوق است که چندین قرن پیش تألیف یافته و بارها چاپ شده و مورد استفاده قرار گرفته است. کتابی است ارزنده و جامع که کلیه اعتقادات از جزئی تا کلی مبتنی بر آیات قرآن و احادیث اسلامی و به شکل مطلوبی مدون گردیده. مؤلف آن شیخ صدوق که به شهادت قاطبه علماء از اکابر و اعظام محدثین اسلامی است و احاطه و وسعه نظر وی مورد تأیید علمای شیعه می باشد. مفاهیم کتاب از آیات قرآن و احادیث اهل بیت استنباط فرموده، در حقیقت از جمله معدود کتبی است که مطالب آن اکثراً با توجه به منابع موثق و احادیث صحیحیه توسط نفسی که خود احاطه وسیع و جامعی به احادیث اسلامی داشته استنباط گردیده است. اعتقادات شیخیه نیز علاوه بر کتاب اعتقادات صدوق در این بحث مورد مطالعه قرار می گیرد که جهت این قسمت از درس از کتاب تاریخ عقائد و ادیان جناب بخت آور استفاده می گردد. اصول اعتقادات اهل سنت و جماعت جزء مباحث این بخش است که چون در علم کلام در این مورد بحث می گرداند در این بخش از ذکر آن صرف نظر میشود. ضمناً مطالعه و در وقت و فهم آیات قرآنی که در پاورقی کتاب آمده، جز در ^{بناصی} درس می باشد اما سایر مطالب پاورقی از درس خارج است.

۳- اصول الفقه و فقه

جهت مطالعه این دو بحث ، کتاب آشنائی با علوم اسلامی ، جزوه فقه و اصول انتخاب شده است . کتاب مزبور چکیده و عصاره ای از گل مطالبی است که در این علوم مورد بحث می باشد و در حد خود کتابی جامع و غنی است که جهت آشنائی با علوم فقه و اصول بسیار ارزنده و مفید می باشد .

۴- علم الحدیث

جهت آشنائی با این موضوع خلاصه ای از کتاب علم الحدیث و مباحثی در حد آشنائی با این علم انتخاب و بصورت جزوه ای ارائه می گردد .

روش مطالعه :

در مورد مطالعه این درس چند روش پیشنهاد می شود :

۱- سؤالی نمودن مطالب مهم این بحث است که سعی شود اینگونه مطالب بصورت سؤال ، جواب تنظیم گردد .

۲- خلاصه نویسی بدینصورت که پس از مطالعه هر بحث خلاصه و فشرده ای از مطالب مهم آن تدوین گردد .

نحوه ارزشیابی :

ارزشیابی این واحد بصورت سؤالات تشریحی خواهد بود که در بعضی موضوعات بصورت سؤالات کوتاه و در برخی با تفصیل مورد نظر می باشد . جهت آگاهی بیشتر از نحوه مطالعه نمونه هایی از سؤالات امتحانی در ذیل با پاسخ آنها ذکر می شود .

۱- س: خبر متواتر و خبر واحد را تعریف نموده توضیح دهید خبری را که جماعتی نقل نمایند که تنها توسط قرائن منضمه موجب علم می شود آیا خبر واحد است یا خبر متواتر ؟

ج : خبر واحد خبری است که يك نفر و یا چند نفر که ذاتاً و بدون قرینه برای شنونده یقین به صحت آن حاصل شود نقل نمایند .

خبر متواتر خبری است که نقلین آن به حدی باشند که فی حد نفسه و بدون قرینه بسرای شنونده علم به صحت مضمون خبر حاصل شود .

خبری را که جماعتی نقل نموده ولی توسط قرائن منضمه موجب علم می شود خبر واحد گویند .

۲- س- نظرات مختلفه اصولیون و اخباریون را در بحث حجّیت ظواهر آیات نوشته و با هم مقایسه کنید و دلایل طرفین را بنویسید ؟

ج- نظر اخباریون بر این است که ظواهر آیات قرآن بصورت مستقیم حجّیت ندارد بلکه باید بوسیله اخبار و روایات اثقه توضیح داده شود . اما اصولیون استفاده مستقیم از ظواهر آیات را جایز می دانند . دلیل اخباریون بر این امر آن است که چون روایاتی از ائمه آمده که تفسیر به رأی را حرام دانسته بنابراین رأی افراد در برداشت از ظواهر آیات حجّت نیست . اصولیون می گویند که معنی تفسیر به رأی این نیست که مردم حق ندارند از ظواهر آیات استفاد کنند بلکه مقصود آن است که قرآن را با میل و هوای نفس و مغرضانه تفسیر نکنند . علاوه بر این آیاتی از قرآن موجود است که امر به تدبّر و تفکّر در آیات قرآن دارد و بدون مراجعه به قرآن و حجّیت آیات آن تدبّر و تفکّر معنی ندارد .

۳- س- طلاق خلع و مبارات و تفاوت بین آنها را بنویسید ؟

ج- طلاق خلع طلاقی است باین که زوجه مبلغی به زوج می پردازد تا او را راضی به طلاق نماید و همین که مرد طلاق داد حق رجوع از او سلب می شود و طلاق مبارات نیز طلاقی باین مانند طلاق خلع که زوجه جهت رضایت زوج مبلغی به آن می پردازد . اما تفاوت در این است که اولاً در طلاق خلع کراهت از طرف زوجه است نه زوج اما در طلاق مبارات کراهت از طرفین است ثانیاً مقدار مبدول در طلاق خلع حدّ معین ندارد و در مبارات محدود است به اینکه بیش از مهر نباشد .

برنامه مطالعه :

جزوه مختارات من النصوص	هفته اول
فصل چهارم از کتاب آرامش برای جهان پر آشوب	هفته دوم
ترجمه اعتقادات صدوق	هفته سوم تا ششم
اعتقادات شیخیه از کتاب تاریخ عقائد و ادیان	هفته هفتم
مرور دروس گذشته	هفته هشتم
امتحان میان ترم	هفته نهم
اصول الفقّه	هفته دهم و یازدهم
فقه	هفته دوازدهم تا چهاردهم
علم الحدیث	هفته پانزدهم و شانزدهم
مرور دروس گذشته	هفته هجدهم
امتحان پایان ترم	هفته هجدهم

* کارنمای ساعات مطالعه هفته‌گی دروس *

هفته	ساعت	دقیقه	هفته	ساعت	دقیقه	هفته	ساعت	دقیقه			
۱			۱۳			۷					
۲			۱۴			۸					
۳			۱۵			۹		*			
۴			۱۶			۱۰					
۵			۱۷			۱۱					
۶			۱۸			۱۲		*			
جمع			جمع			جمع					

نحوه استفاده :

- ۱- در هر نوبت که مطالعه درسی را آغاز می‌کنید ، ساعت شروع را در جای دیگر یادداشت نمائید و پس از پایان مطالعه ، مقدار زمان مطالعه (ساعت و دقیقه) را در جای مربوط به آن هفته بنویسید . مثلاً در هفته اول ، نخستین نوبت مطالعه ، ۴۵ دقیقه طول کشیده است آن را در نخستین سطر هفته اول ثبت نمائید .
- ۲- چنانچه نوبتهای مطالعه در هر هفته کمتر از سه نوبت است ، سطرهاى دیگر را خالی بگذارید .
- ۳- در مقطع میان ترم و پایان ترم ، مجموع ساعات مطالعه را محاسبه نمائید .
- ۴- در هر مقطع میانگین ساعات مطالعه در هفته را محاسبه کنید .
- ۵- مشخص کنید در چه هفتهای بیشترین ساعات مطالعه را داشته‌اید .

مختارات من النصوص البهائية في بيان مقام محمد رسول الله

أ - من ألواح حضرة بهاء الله

١- ... أي ربّ تراني مقبلاً إليك وآملاً بدائع فضلك
وكرمك أسألك يا إلهي بالمسحور والمقام والزَّمَمِ والعفة
وبالمسجد الأقصى ، وبيتك الذي جعلته مطاف الملاّ
الأعلى ومقبل الوري ، وبالذي به أظهرت أمرك
وسلطانك وأنزلت آياتك ورفعت أعلام نصرتك في
بلادك وزيتته بطراز الختم وانقطعت به نفحات الوحي ،
بأن لا تخيبي عمّا قدرته للمقربين من عبادك والمخلصين
من بريتك ، إنك أنت الذي شهدت بقدرتك الكائنات
وبعظمتك الممكنات لا يمتك طامع ولا يحجبك شيء ،
إنك أنت المقتدر القدير...

(مجموعة ألواح مباركة حضرة بهاء الله ، القاهرة ، ١٩٢٠ ، ص ٢٠٤ - ٢٠٥)

٢- الحمد لله الذي أظهر وأبرز وأنزل وأوضح ظهوره
وسلطانه وآياته وصراطه ، والصلاة والسلام على مطلع
أسمائه ومشرق صفاته ومبوع علمه ومصدر أمره ومظهر
أوامره وأحكامه الذي يوثق حكم التوحيد في العالم
وسر التفريد بين الأمم ، به فتح الله باب الرجاء لمن في
الأرض والسماء ، وبه ظهر النور وبرز سرّ الطور لولاه
ما ظهرت أسرار القدم وما ارتفع شأن الأمم ، الذي
سُمي بمحمد في ملكوت الأسماء ، وعلى آله وأصحابه
الذين جعلهم الله سراج هدايته وآيات تفسيره وعلامات
أمره وظهورات قوته وبروزات قدرته ، بهم سخر الله
العالم وجرى أمره بين الأمم ، وعلى الذين دخلوا في
ظلمهم وشربوا رحيق حبهيم وذاقوا خلاوة بيانهم وطافوا
حول أمورهم في نصرة دين الله وارتفاع كلمته...

(AA00076)*

٣- الحمد لله الذي أنزل من سماء المعاني فواكه البيان وأظهر
من سدره التبيان آثار العرفان ، تعالّى تعالى من نطق
بكلمة وجعلها في مقام كتابا ناطقا وفي مقام سيفا قاطعا
وفي مقام نوراً لمعاً وفي مقام رياضاً بذنباً ، وأمر الكل
بالقرب إليها ، من أقبل إليه من نحي ومن أعرض عنه

من المالكين في كتاب مبین. أصبى وأسلم على أول نقطة
ظهرت من أم الكتاب وأول ليلان برز من مشية ربنا
الرحمن ، الذي سُمي في الملكوت بمحمد صلى الله عليه
وسلم وفي الجبروت بأحمد وفي اللاهوت له الأسماء
الحسنى والصفات العليا ، لأن الله جعله مرآة لأسمائه
وصفاته وظهوره وبروزه وشؤوناته ومشية وإرادته، إنه
لم يزل كان ناطقا بكلمة التوحيد ومناديا باسم الله في
عالم التجريد ، وعلى آله وأصحابه الذين بهم بني حصن
البيان في الامكان وارتفع علم التوحيد على الأعلام ،
أولئك عباد فضلهم الله على خلقه وجعلهم سرجا في
بلادهم وأهادي أمره بين عبادته...

(AA00193)*

٤- الحمد لله الذي أرسل الحبيب برايات الآيات وجعله من
عنده مبشرا ليشر الكل بفضله ورحمته التي سبقت
الأرض والسماء. هو الذي بظهوره تزينت الأرض
وبصعوده وعروجه تشرفت الأفلاك ، به جرت أنهار
المعاني والبيانات في الامكان وظهرت أسرار الرحمن بين
الأديان ، وبه سالت الطحاة واتسم نعر الحجاز وبه
نصبت راية الحقيقة وبكس علم الحجاز ، تعالّى من أيده
وأقامه مقامه في ناصوت الانشاء ، طوى لمن عرف
وتقرب وويل للمعدين...

(AIR09534)*

٥- ... والصلاة والسلام على من اجتمعت مظهره نعر
الطحاة وتظهر صفات قميصه كل الوري ، الذي أتى
لحفظ العباد عن كل ما يضرهم في ناصوت الانشاء ،
تعالّى تعالى مقامه عن وصف الممكنات وذكر
الكائنات ، به ارتفع حياء النظم في العالم وعلم العرفان
بين الأمم ، وعلى آله وأصحابه الذين بهم نصبت راية
التوحيد وأعلام النصر والتفريد ، وبهم ارتفع دين الله
بين خلقه وذكره بين عبادته ، لسأله تعالى بأن يحفظه
عن شر أعدائه الذين خرقوا الأحجاب وهتكوا الأستار
إلى أن نُكست راية الاسلام بين الأنام...

(مجموعة ألواح حضرة بهاء الله ، ملحقا ، ١٩٨٠ ، ص ١١١)

٦- الحمد لله الذي أنزل الكتاب وهدى الكل به إلى سواء
الصراط وجعل الكمية مطاف العالم لبقاء ذكره بين الأمم
وليعلم الكل من يتبع أمر الله ومن يتبع هواه من دون
بيته ولا كتاب ، والصلاة والسلام على الذي وجد كل
موتد من قميصه رائحة الرحمن في الامكان وبه نصب
علم التوحيد بين الأديان ، الذي سُمي بالأسماء الحسنى

وبالذي به فتحت أبواب العلوم على خلقك ورفعت راية التوحيد بين عبادك ، بأن ترزقني شفاعة سيد الرسل وهادي السبل وتوفقني على ما تعبت وترضى ...

(مجموعه الروح مباركة حصرة بهاء الله ، القاهرة ، ١٩٦٠ ، ص ٧-٤ - ١٠٨)

١- سبحانك اللهم يا إله الأسماء وفاطر السماء ، أنا عندك وابن عبدك وابن أمك أعترف بوحدانيتك وفردانيتك وأشهد بعظمتك وسلطانك وبما أنزلته من سما مشيتك في كتابك المبين الذي أخبر الناس بالنبأ العظيم وبشهرهم بلقاء تجليك في يوم الدين بقولك يوم يقوم الناس لرب العالمين ، أي رب تراني مقبلا إليك ومنتسكا بحبل غنايتك ومتشبها بأذيال رداء فضلك ، قدر لي ما يؤيدني على العمل بما أخبرتني به في كتابك ، أشهد أنك أرسلت الرسل وأنزلت الكتب هداية خلقك وتقربهم إلى ساحة أصفائك وأمانتك وأوليائك. أسألك يا مرتبي الوجود ومالك الغيب والشهود بأموج بحر عطائك واشراقات نير جودك وبحبيبتك الذي جعلته مطلع أسمائك ومشرق صفاتك ومظهر نفسك ومطلع إرادتك وبحر علمك وسما حكمتك ، الذي بقدمه تشرفت أفلاك سما قريك وباسمه نكست أعلام الشرك بين

عبادك وارتفعت رايات التوحيد في بلادك ، وبه ناخت مطالع الكفر والأوهام واقتصر ثمر الإيمان ، وبه أشرقت شمس الظهور من أفق الحجاز واضطربت أركان النفاق في الآفاق ، وبه اهتزت يثرب وسالت البطحاء وترتبت ملكوت الأسماء ، بأن تجعلني في كل الأحوال ذاكرا بشانك وناطقا بذكرك وعطائك بين عبادك وعاملا بما أمرتني به بجودك وكرمك...

(مجموعه سناخوار ، طهران ، ١٩٧٥ ، ص ٤٣ - ٤٤)

١٣- يا ملأ التوحيد ، لا تفرقوا في مظاهر أمر الله ولا فيما نزل عليهم من الآيات وهذا حق التوحيد... وكذلك في أفعالهم وأعمالهم وكل ما ظهر من عندهم ويظهر من لديهم ، كل من عند الله وكل بأمره عاملين ، ومن فرق بينهم وبين كلماتهم وما نزل عليهم أو في أحوالهم وأفعالهم في أقل حقا حصني لقد أشرك بالله وآياته...

(مستطاب آثار حصرة بهاء الله ، لاكهن ، ١٩٨٤ ، ص ١٦)

١٤- أشكركم بتي وجزئي إلى الله مالك الأنام. قد انقلبت الأمور واضطربت البلدان وضعف بها الإسلام. قد أحاطه الأعداء وهو محاط ، ينبغي لذلك الحزب أن يدعوا الله

في ملكوت الأسماء وبمحمد في ناسوت الانشاء ، وعلى الذين اتبعوه فيما أمرهم به من لدى الله منزل الآيات...

(٨٨٠٠٠٩٤)

٧- ... والمقصود أن يعلم الكل يقين مبين أن خاتم الأنبياء ، روح ما شواه فداه ، لم يكن له شبيه ولا مثيل ولا شريك في مقامه... فبحضرته ثبت تقديم الذات الالهية عن الشبيه والمثيل وظهر تنزيه كينونه عن الشريك والتظير ، هذا هو مقام التوحيد الحقيقي والتفريد المعنوي...

(مجموعه الروح مباركة بهاء الله ، بلجكا ، ١٩٨٠ ، ص ٢٢)

٨- ... والصلاة والسلام على سيد العالم وعلّة وجود الأمم الذي به أنزل الله الفرقان وبه فرق بين الحق والباطل إلى يوم القيام ، وعلى آله وأصحابه الذين بهم استحكم ببيان الدين وظهر حبل الله المتين ، من تمسك بهم فقد تمسك بالله الفرد الواحد المقندر القدير...

(AIR02197)

٩- الحمد لله الذي جعل مائدة أوليائه ذكره وشاؤه وجنتهم حبه ورضاه ، إنه هو الفرد الواحد الذي شهدت الذرات بعظمته وسلطانه والكائنات بقدرته واقتداره ، إنه هو الذي أظهر صفاته وأسمائه في هيكل وجعله مرآة لنفسه وسحاكية عن علمه وقدرته وسما محمد ، لولاه ما ظهرت أسرار القدم وما تصوّعت نفحات الوحي بين الأمم ، به أظهر الله أمره وأنفذ حكمه ، ينبغي لهذا الذكر الأعظم وظهور اسم نساء من في لبح العرفان وذكر مظاهر الأمر في البلدان ، والصلاة المشرقة من أفق غناية ربنا الرحمن عليه وعلى آله وصحبه الذين جعلهم الله أيادي أمره بين خلقه وآيات البر والتقوى بين عباده ، لا إله إلا هو المقندر العزيز القدير...

(٨٨٠٠١١٠)

١٠- الحمد لله الذي أظهر من أفق البطحاء نير البقاء وأشرقت منه شمسي للقضاء في عالم الامضاء الذي به ظهرت أسرار الكتاب وهو الحاكم في المآب ، تعال الوهاب الذي أرسله بالحق والهدى وبه أنزل الأمطار من سما العطاء ، عليه وعلى آله وأصحابه صلوات الله وسلامه ورحمته وأطافه...

(A001417)

١١- ... قل أشهد يا إلهي بما شهد به أنبيائك وأصفياؤك وبما أنزلته في كتبك وصحفك ، أسألك بأسرار كتابك

كيف حاججوا تلك الطلعة التوراء بسخيف من الأقوال ، وما هذا إلا لغفلتهم عن ذكر الله ، أسأل الله بأن يفتح أبواب البصيرة على قلوب الورى من شرق الأرض وغربها حتى يرتفع ضجج العموم إلى الأعلى ..

(من مكاتب عبد البهاء ، دار النشر البهائية في البرازيل ، ١٩٨٢ ، ص ١٠٥)

ج - من بيانات حضرة عبد البهاء

... وأما الرسول الكريم محمد المصطفى عليه الصلاة والتسليم فقد بعثه الله في وادٍ غير ذي زرع لا نبات به ، بين قبائل متنافرة وشعوب متحاربة وأقوام ساقطة في حضيض الجهل والعمى ، لا يعلمون من دحاما ولا يعرفون حرقا من الكتاب ولا يدركون فصلا من الخطاب ، أقوام منشئة في بادية العرب يعيشون في صحراء من الرمال بلين التياق وقليل من النخيل والأعاب . فما كانت بعثة عليه السلام إلا كفتح الروح في الأحساد أو كإيقاد سراج منير في حالك من الظلام ، فتورت تلك البادية الشاسعة القاحلة الخاوية بتلك الأنوار الساطعة على الأرجاء ، فانتفض القوم من رقد القتال وتورت أبصارهم بنور الهدى في تلك الأيام ، فأنسعت عقولهم وانعمشت نفوسهم وانشرحت صدورهم بآيات التوحيد فرتلت عليهم بأبدع الألحان وبهذا الفيض الجليل قد جحوا ووصلوا إلى الأوج العظيم حتى شاعت وذاعت فضائلهم في الآفاق فأصبحوا نجوما صاعدة إلى أشراق . فانظروا إلى الآثار الكاشفة

للأسرار حتى تنصفوا بأن ذلك الرجل الحليل كان مبدأ الفيض لذلك القوم الضئيل ، وسراج الهدى لقبائل حاضت في ظلام الهوى ، وأوصلهم إلى أوج العزة والاقبال ومكنتهم من حياة طيبة في الآخرة والأولى . أما كانت هذه القوة الباهرة الخارقة للعادة برهانا كافيا على تلك النبوة الساطعة؟ ...

(خطبات حضرة عبد البهاء في أوروبا وأمريكا ، ص ١٣٠ ، الجزء الأول ، القاهرة ، ١٩٢١ ، ص ١٣ فلا عن جريدة الأهرام)

أبها المحترمان ، إعلموا أن النبوة مرآة تسمى من الله ، الإلهي والتجلي الرحاني وانطبعت فيها أشعة ساطعة من شمس الحقيقة وارتسمت فيها الصور العالية ممثلة لها تجليات أسماء الله الحسنى ، مما ينطق عن الهوى إن هو إلا وحي يوحى ، فالأنبياء معادن الرحمة ومهابط الوحي ومشارق الأنوار ومصادر الآثار ، «وملأ أرضنا

في الصباح والمساء ويسألوه بأن يؤيد المسلمين كافة على ما يحب ويرضى ويرفعهم بأمره وسلطانهم ويعرفهم بما يعلو به مقاماتهم ، وأن يبدل ذلهم بالعرز وقرهم بالقناء وخرابهم بالعمار واضطرابهم بالأطميتان وحقهم بالأمن والأمان ، إنه هو الرحمن لا إله إلا هو المشفق الكريم ..

(AA00021)

ب - من مكاتيب حضرة عبد البهاء

١- حمدا لمن أشرف أنواره وانكشف أسراره وشاع وذاع آثاره واستمرت موهبته ودمت تجليته من الأزل إلى الأبد لا بداية لها ولا نهاية ، والتحية والتناء على الكلمة الجامعة والحقيقة الساطعة دياج كتاب الوجود وفصل الخطاب في اللوح المحفوظ والرق المنشور ، من أسس هذا البيان العظيم ورفع العلم المين يتموج في الأوج الأعلى والذروة العليا الهادي إلى الصراط المستقيم والبدال إلى المنهج القويم ، فهاهنا بذكره يتررب وسالت البضياء ، نبي الرحمة وكاشف الغمة ويماحي ظلام القتال ، فأشرق الأرض بنور ربها ، نجتم النبين الخطابية «وملأ أرضنا بالرحمة للعالمين» عليه التحية والتناء إلى أبد الأبدين .

(من مكاتيب عبد البهاء ، دار النشر البهائية في البرازيل ، ١٩٨٢ ، ص ١١٢)

٢- ... وكانت الأمة قبلا تقعد العناء الصالحين وأصبحت الآن تقعد المارقين ، إن هذا لكفران ميين ، لا تسبح أواخر هذه الأمة إلا بما صلح به أو اللها ، من يهد الله فهو المهتد ومن يضلل فلن تجد له وليا مرشدا ..

(من مكاتيب عبد البهاء ، دار النشر البهائية في البرازيل ، ١٩٨٢ ، ص ١١٢)

٣- ... إن أهل نجران لما حضروا عند رسول الله عليه التحية والتناء قالوا له : أتقول أنت أعظم من عيسى وآنه روح الله؟ فقال : إن الكل مستفيض من بحر رحمة ربك ولا نفرق بين أحد من رسله أبدا ، فقالوا : كلا إن عيسى لا يقاس بغيره من الأنبياء لأنه من روح الله ، ثم قال الرسول : فأني برهان تنطقون في هذا؟ فقالوا له : ويحك هل رأيت بشرأ من دون أب بين الورى؟ فتزلت الآية الكبرى إن مثل عيسى عند الله كمثل آدم . انظروا

إلا رحمة للعالمين». ... كل نبي كريم ورسول عظيم فهو
عبارة عن مرآة صافية لطيفة منطعة فيها الصور العالية
تنبئ عن شمس الحقيقة المتحلية عليها بالفيض الأبدى ،
ولا يرى فيها إلا الضياء الساطع من شمس الحقيقة ،

وتفيض به على سائر الأمم ، وإنا لك لنهدي إلى صراط
مستقيم ...

(خطبات حضرة عبد الباقى في أوروبا وأمريكا،
الجزء الأول، القاهرة ۱۹۲۱، ص ۳ نفا عن جريدة وادي النيل،
العدد ۱۱۲۳، تاريخ ۲ سبتمبر ۱۳۳۰ م.)

از کتاب : آرامش برای جهان پر آشوب

فصل چهارم

اسلام عامل انتقال فرهنگ کلاسیک

تاریخ اسلام بنحویں سابقه ثابت می کند که چگونه یک
دین الهی می تواند اخلاقی، خصوصیات و فرهنگ ملتی را بسرعت
تغییر دهد. درست است که اسلام نتوانسته پیروانش را به حد
اعلی تنزیه، شفقت و نعم دوستی که نمودار بهترین نعمت دیانت
است ارتقاء دهد ولی با در نظر گرفتن طول مدتی که فعال و تباض
بوده و انحطاط اخلاقی طوایفی که از میانشان ظهور کرده بایست
ادعان کنیم که تأثیر اخلاقی اسلام شگفت آور بوده است.
تا زمان ظهور حضرت محمد اعراب قومی وحشی و بی شمار
می آمدند. هر طایفه ای تحت حکومت رئیس قبیله بنام شیخ بسود

مذهبی ابتدائی داشتند که يك نوع طبیعت پرستی بشکل بت پرستی بود، در زندگی زناشویی شهوت پرست و لحام گسیخته بودند. قومی بودند که دختران اضافی را زنده زنده بگوری می کردند و در مرگ پدر زنان وی را بحکم قرعه بین فرزندان تقسیم می نمودند. بین قبائل عشایر و طوایف پیوسته جنگ و دشمنی بود و بعضی از آنکه از راه کار و زحمت شرافتمندانه امرار معاش کنند از طریق تجارت و چپاولی زندگی می کردند.

یکی از بزرگان شهیر و برجسته شرق ملت پیش از اسلام را چنین تعریف می کند: " این قبائل و عشایر عرب در نهایت توحش و درندگی بودند که برابره و متوحشین امریکا نزد اینها افلاطون زمان بودند."

در بین چنین قومی بود که حضرت محمد ظهور کرد. در سال ۶۰۷ میلادی رسالت خود را آغاز نمود آنان را از بت پرستی ملامت نمود، بت ها را نابود کرد، از زنده بگور کردن اطفال جلوگیری کرد تعداد زوجات را به چهار محدود نمود راه یگانگی برادری و صلح را بنام خداوند یکتا و در ظل عنایات و الطافش بدانان نمود.

تحالیم حضرت محمد با سرفتنی حیرت انگیز گسترش یافت. قبل از رحلت (۶۳۲ م.) سراسر شبه جزیره عربستان اسلام را پذیرفته و در ظل اتحاد روحانی و فرهنگی یکپارچه شده بود. قبل از پایان قرن اول هجری ملل آسیای غربی و افریقای شمالی کشورهای نظیر سوریه، عراق، ایران، مصر و همه نواحی جنوب ساحل مدیترانه یکی پس از دیگری فتح شدند و اسلام را پذیرفتند.

۴

در حقیقت تاریخ اسلام داستانی گیراست که در کره زمین ثبت شده و نشان دهنده آنست که چگونه نیروی فرهنگی و استعداد نژادی مردمی در مدتی کوتاه در نهایت قوت تجلی کرده است. نمایشی شکفتن آور از قومی تقریباً بدوی و بیبیتیم که ناگهان با ظهور حضرت محمد بیدار شدند و حیات روحانی یافتند و بر اثر آشنائی و تماس با شگفتی های علم و هنر کلاسیک یونان بتدریج تحرك فکری پیدا کردند. در همه مناطق آسیای غربی که محل زندگی اقوام بیشمار

بود که فرهنگ و تمدنی کهن ولی بیروح داشتند تمدنی بر اساس علم و فرهنگ پدید آوردند .

برای اغلب ما (اهل غرب) بس شگفت آور است وقتی اطلاع یابیم که سه قرن اسلام مشعل دار تمدن در دنیا بود و در قلمرو علم ، اکتشاف ، هنر و استفاده از نیروی هوش و ابتکار جهت تکمیل فنون زندگی پیشرو و پیشوا بشمار می آمد و بطور کلی دارای حکومتی دادگر و خیر خواه و نسبت به پیروان دیگر ادیان دارای نرمش و سازش بود . و در این زمان در آسیای غربی و افریقای شمالی که از هند تا اسپانیا امتداد می یافت نظم و آرامش برقرار شد که از زمان اوج تمدن روم تا آن هنگام سابقه نداشت . همه این مشروعات در زمانی انجام می یافت که اروپا تازه از حالت نیمه وحشی بیرون می آمد در حالیکه در آن زمان در مقام مقایسه با اروپائیان مسلمانان مردمی خردمند و روشنفکر بشمار می آمدند و دارای فرهنگ تریبست و تمدنی عالی بودند .

" تعالیم عادلانه حضرت رسول همه جا مالکین شخصی را از تحصیل املاک وسیع باز داشت و یک طبقه مرفه از خریده مالک بوجود آورد و توسعه داد .

" فئات های قدیمی جهت آبیاری دوباره تعمیر و قابل استفاده گشت . بسیاری از قطعات زمین حاصلخیز که بدون کشت و زرع افتاده بود دوباره تحت کشت آمد . برای نخستین بار اعراب اسلوب علمی در کشاورزی بوجود آوردند . " (۱)

وفور ثروت و نعمت که از کشورگشایی داد و ستد و کشتاورزی نتیجه شده بود بصورت ظرافت کاری ها در ساخت وسایل زندگی بصورت اسلوب قشنگ بناها و باغ های زیبا و بصورت حمایت از دانش و هنر جلوه گر شد . صدر اعظمی در بغداد دانشکده ای تأسیس کرد که معادل سه و نیم میلیون دلار وقت آن نمود . در دانشکده مرسوم در حدود شش هزار دانشجو شرکت می کردند و از جمیع طبقات چه توانگر و چه کارگر بودند . مدارس و دانشکده های دیگر و نیز کتابخانه های عمومی و مجانی تأسیس شد . انواع علم شکوفان شد . علم نجوم و حساب بچنان درجات عالی رسید که در زمان مأمون

(۱) از کتاب " کشورهای اسلامی آسیای غربی " بقلم دکتر هنریخ

خلیفه ریاضی دانان در دشت های سینار و کوفه قسمتی از دایره زمین را دقیقاً برآورد نمودند و حساب کردند که همه محیط دایره زمین بیست و چهار هزار میل است . پس از گذشت ششصد سال از آن تاریخ تازه اروپا کلمبوس را استهزا می کرد از اینکه می گفت زمین گرد است !

و نیز اعراب مغرب که از پیروان اسلام بودند تمدنی شگسوف در اسپانیا پدید آوردند . نه تنها فرهنگ و تمدن رومی را در اسپانیا احیا کردند بلکه به آن خون تازه و نیرو بخش رساندند و آن استعدادی بود که برای ترقی یافتند و فنون تازه ای که فرا گرفتند موجب رفاه و پیشرفت فراوان سرزمین اندلس شد . مهمترین فن آبیاری بود که از زمان های باستان در بین النهرین متداول بود ولی تا آن زمان برای سرزمین های خشک و بی حاصل اسپانیا نا شناخته مانده بود . با استفاده از علم کشاورزی اعراب ، صحاری اندلس چون گل شگفته گشت . اعراب مغرب کشت بسیاری از گیاهان تازه و سودمند را متداول کردند و کشاورزی بنحوی سابقه ای پیشرفت کرد .

اسپانیا که در این زمان بخشی از امپراطوری بزرگ اسلامی بود موجب گسترش تجارت وسیع و پرفایده ای گشت . در شهرها براساس بقایای تمدن روم تجارتی پیشرو پدید آمد . فرآورده های اندلس نه تنها در اسپانیا بفروش می رفت بلکه به بازارهای افریقا ، عراق و ایران نیز صادرمی شد . آن خون تازه ای که امپراطوری عظیم اسلامی در رگ های مسدود بسیاری از تمدن های باستانی بحریان انداخته بود با یک ضریان قوی اسپانیا را دوباره زنده و نیرومند کرد .

علم و هنر نیز از این آمیزش فرهنگ ها بهره ور شد . در این زمان دورترین مناطق اسلامی بواسطه دین مشترک و زبان واحد اتحاد و ارتباط یافت . شاعران ، دانشوران ، و معماران در سراسر قلمسرو کشورهای اسلامی که از میان آنان تعصب میهنی برداشته شده بود به آزادی سفر می کردند و در مراکز ثروت و دانش تمدن جدید عرسی بدنبال کسب ثروت یا تحصیلات بیشتر می رفتند . پس لوکورد و فساً (قرطبه) صاحبان نبوغ و استعداد را از سرزمین های دور دست نظیر ترکستان ، ایران و عربستان بسوی خود می کشید و نیز گلها می

فلاسفه و حکمای اسپانیولی از لوکوردوفا (قرطبه) به خاور نزدیک
 می رفتند تا تحقیقات خود را در دانشگاه های قاهره ، بغداد ، -
 سمرقند و بخارا دنبال کنند .
 چون امرا و حکام لوکوردوفا بر اثر استفاده از علوم و فنون
 به ثروت و نعمت رسیدند از اینرو شهر خود را بسرعت ساختند تا
 آنجا که یکی از مراکز درخشان فرهنگ و تمدن اسلامی گشت و از لحاظ
 ثروت و قدرت و از نظر علم و صنعت و زیبایی ابنیه شهر دومین بلسد
 اسلامی بعد از بغداد گردید .



دانشگاه لوکوردوفا اولین دانشگاهی بود که در اروپا تأسیس
 شد . شاگردان آن از فارغ التحصیلان مدارس متعدد بودند و تعداد
 زیادی از دانش پژوهان باعلاقه را از آسیا ، افریقا و حتی از بیسین
 مسیحیان از همه ممالک اروپا بسوی خود جلب کرد . در دانشگاه مزبور
 ریاضیات ، فلسفه ، نجوم و طب و نیز فقه و فلسفه اسلامی تدریس
 می شد . از لحاظ کیفیت و از نظر تعداد دانشجو بر جمیع دانشگاهها
 دیگر اروپا برتری داشت . هزاران دانش پژوه در تالارهای مساجدی
 که در آن ها استادان مشهور و عالیقدر تدریس می کردند گرد آمدند .
 علم و دانش شکوفان شد و فن پزشکی بدرجه ای کامل گشت که شاه -
 زادگان دربارهای سلطنتی اروپا برای معالجه به لوکوردوفا می آمدند
 فرمانروایان همه خلیفه و چه حکام مجلسی در تشویق و ترویج
 امر تحصیل کوشش نمودند . همه مردم میتوانند خواندن و نوشتن
 را بیاموزند . مخصوصا خلیفه چاکام *Abul Hasan* خود را حامی
 و مرجع علم و دانش ساخت و قصدش آن بود که لوکوردوفا (قرطبه)
 را درخشان ترین مرکز دانش و فرهنگ کشورهای اسلامی نماید .
 علاقه ای فراوان به ادبیات داشت در سراسر شرق مأمورینی گماشت
 تا به گردآوری کتب نادر و کمیاب بپردازند . شخصا به هر مؤلف
 سرشناس می نوشت تا نسخه ای از تألیف خود را برایش بفرستد و در
 قبال آن پول کلانی می پرداخت . و هرگاه نمی توانست کتابی را ابتیاع
 کند دستور استنساخ آن را می داد . سرانجام کتابخانه ای ترتیب
 داد که چهارصد هزار جلد کتاب داشت و البته چنین تعداد کتاب
 که فقط شامل کتب خطی بود رقم زیادی است .



نه تنها کشاورزی یا تولید شکر، برنج و پنبه علاوه بر محصولات
 بومی بنحوبی سابقه در اسپانیا پیشرفت و توسعه یافت بلکه تولیدات
 صنعتی نیز به میزانی وسیع در آن دوره انجام گرفت. برای بافتن
 پارچه های ابریشی، کتان، پنبه ای و پشمی ده ها هزار کارگر در
 کارگاه ها استخدام شدند. ظروف و طلا آلات اسپانیولی، کمالی
 چرمی و فولادی و نقره آلات مرصع در سراسر جهان آن روز بفروش
 می رسید. قالی ها و پارچه های ابریشی آنان که در ابرای گلدوری طلا
 و نقره بود مدت ها بی نظیر بود.

اعراب مغربی ثابت کردند که مردی روشنفکر بودند و توانستند
 از علوم و فنون در زندگی استفاده کنند و نیز مردی کوشا بودند
 در زمان حکومت آنان اسپانیا از آسایش بیشتر و مدنیتری برخوردار
 ادوار تاریخ خود برخوردار گردید.

سازش مذهبی اسپانیولی ها نه تنها در مدارا و رفتار جوانمردانه
 آنان نسبت به رعایای مسیحی منعکس بود بلکه رویه آنان نسبت به
 یهودیان نیز همین گونه بود. در ظل حکومت مسلمین در اسپانیا
 یهودیان خوش ترین ایام خود را در اروپا گذراندند و ادبیات قرون
 وسطای یهودیه عالیترین درجه تعالی خود رسید.

" ساکنان اروپای شمالی که در کوه های تنگ و تاریک شهر
 می زیستند یا در کلبه های روستاهای رقت بار که در بیابان قشرهای
 اشراف می تربیت و وحشی حلقه زده بود زندگی می کردند اگر بایسن
 دنیای پر نشاط و شکوه انتقال می یافتند گمان می کردند بسرزمین بریان
 گام نهاده اند. ولی آنچه مخصوصاً باعث شگفتی آنان می شد و هر کسی
 که در روش بارقه ای از احساس مسیحی وجود داشت چهره اش از شرم
 گلگون می گشت همان روحیه بزرگوارانه و مدارا و آزاد اندیشی بود که
 به دشت های سعادت آمیز اندلس دمیده شده بود. از اینرو مسیحیان
 مجبور بودند اعتراف کنند که پیروان مذهب محبت باید درین مدارا
 و سازش نسبت به عقاید دیگر را که مؤسس دین آنان خواسته بسود
 با عمل و کلمه بدانان تعلیم دهد از پیروان محمد بیاموزند. در اینجا
 کشش و جذبه ای وجود دارد که مجبورمان می کند تا در این زمان
 با حسرت و اشتیاق فراوان به دوران زودگذری نظر درویم که لوکورتوقا
 (قرطبه) تولید و آتش مقدس تمدن را در خطه اروپ حفاظت

بی کرد و هنوز شکوه و جلال آن دوره بر تالارهای قصر الکازار و سویل
و برج های قلعه الحمراء پرتو افکنده است . (۱)



در قرن نهم هجری و یازدهم میلادی تمدن اروپا در مقام
مقایسه با دنیای اسلامی جلوه ای ندارد . بسیاری از دانشوران و
نویسندگان عالم اسلامی را رسم بر این بود که از شهری به شهری
واز درباری به دربار دیگر در سیر و حرکت باشند . همه دنیای اسلامی
به روی این نفوس بدون توجه به مذهب و ملیت آنان باز بود و اگر
می توانستند در زمینه ای افاضه ای نمایند شکی نبود که همه جا بنا
اشتیاق پذیرفته می شدند . از نظر اتحاد فرهنگی و تجاری مغرب
فقط در قرن اخیر به مرحله ای رسیده است که امپراطوری اسلامی
تحت خلافت عباسیان بدان حد رسیده بود . و حتی از برخی
جبهات مثلا از جهت بکار بردن زبان عربی بعنوان زبان عمومی علمی
فرهنگی و تجاری و بسیاری جبهات دیگر قلمرو حکومت عباسیان از اروپای
جدید نیز متحد تر بود .

اعراب این افتخار بزرگ را داشتند که غیر از مدارس که در
مساجد تشکیل می شد دانشگاه تأسیس کنند . این دانشگاه ها

مراکز بزرگ تحصیل شده دانشمندان را از جمیع اکناف عالم بخود
جلب کرد . موجب پیشرفت سریع علم و دانش شد و الهام بخش
و سرمشق دانشگاه های بعدی اروپا گردید .

مسلمین اولیه با پیروان مذاهب دیگر در همه جا با مدارا رفتار
می کردند . مسیحیان و یهودیان دوشادوش مسلمانان در ترقی و
پیشرفت بودند و برای پیشرفت در عالم علم یا ترقی در مراتب اداری
از امتیازات مساوی برخوردار بودند .



Seignobos در کتاب تاریخ تمدن قرون وسطی

چنین می نویسد : " بیائید دو تمدنی که در قرن یازدهم دنیای
قدیم را از هم جدا می کرد با یکدیگر مقایسه کنیم . در غرب شهرها

کوچک وقت انگیز کلبه های دهقانان و دژهای بزرگ وجود داشت
و سرزمینی که پیوسته گرفتار جنگ بود و اگر کسی می خواست ده فرسنگ
مسافت کند حتما در خطر غارت و چپاول بود. اما در مقابل شرق -
شهرهای قسطنطنیه ، قاهره ، دمشق ، بغداد و همه شهرهای
هزار و یک شب عربی با آن قصرهای مرمرین ، کارگاه ها ، مدارس ،
بازارها ، روستاها و حرکت دائمی بازرگانان که با کمال ایمنی از آسیای
تا ایران مسافرت می کردند .

" شکی نیست که دنیای اسلام غنی تر باشکوه تر و بانظم تر

از دنیای غرب بود .
" در قرن یازدهم این دو دنیا رفته رفته با یکدیگر آشنا شدند مسیحیان
غیر تمدن از دوراه یعنی از طریق جنگ و از راه داد و ستد با
مسلمانان تمدن تماس یافتند . و غربیها در اثر تماس با شرق تمدن
تمدن شدند .



راجع به تمدن درخشانم که از تعالیم حضرت رسول بوجود

آمده بود تا اندازه ای بتفصیل سخن رفت زیرا اسلام نمودار بسازری
است که چگونه دین اساس تمدن را پی ریزی میکند .
چه چیز باعث شد که در سراسر دنیای اسلام علم و دانش
و فرهنگ شعله زنند ؟ مسلما این ترقی شگرف بعلمت ایمنی تازه ای بود
که در زندگی انسانها از کرانه های هند تا اسپانیا حاصل شده بود .
خاکستر فرونشسته و اخگرهای فرو مرده تمدن های باستان
در سراسر این سرزمین وسیع پراکنده بود . ولی تمدن های مدیترانه ای
و آسیای غربی نظم و ثبات خود را از دست داده بود . ملت علیه
ملت ، مردم علیه مردم ، مذهب علیه مذهب بدشمنی برخاسته
بودند . اقوام مزبور فاسد و منحط شده بودند . شهوت پرستی
طمع ، راعزنی و جنگ ایمنی زندگی را از بین برده بود . مردم
بسته آمده بودند . در چنین محیط پرهرج و مرج امکان رفیسا و
و آسایش همگانی نبود . در دنیای با چنین دودستگی و نفاق و جدایی
ممکن نبود که علم شکوفان شود ، فنون پیشرفت کند ، ترقی حاصل گردد .

در میان چنین تعفن فساد و انحطاط اخلاقی نسامم جانبخش اسلام وزید و با شدت گردیادی تند آثار کهن دشمنی بیدادگری بی اعتمادی و فساد اخلاقی را ریشه کن ساخت .

تعالیم حضرت محمد موجب زندگی ساده حتی از جانب حکام شد و باعث دوستی ، برادری و اتحاد و همبستگی قوی بنام الله گشت . هر کمن عقیده " لا اله الا الله محمد رسول الله " را بی پذیرفت صرف نظر از رنگ ، نژاد و عقیده قبلی در زمره " المؤمنون اخوه " در می آمد .

نظم و امنیت کاملاً برقرار گشت ، از راهزنی جلوگیری شد پس برای کاروان ها ممکن گشت که از راه افریقای شمالی از هند تا آسیایا در کمال ایمنی سفر کنند و چنین چیزی قبلاً هرگز در تاریخ عالم سابقه نداشت .

تا زمانی که تعالیم حضرت محمد الهام بخش مردم عبادی و زعمای قوم نبود فرهنگ و تمدن درخشان اسلامی غلبه و نفوذ داشت .

در هر حال در طول زمان رفاه و آسایش موجب طمع ، غرور و شهوت پرستی گردید ، نعمت و ثروت باعث رخوت و سستی مردم و فراموشی و بایستی شد . آب و هوای مرطوب بین النهرین اثر رخوت آور خود را بخشید و زندگی پر تجمل و باعیش و نوش شهری (که همیشه برای خصوصیات عالیه نژاد سامی مضر بوده است) رفته رفته تساهل و بیود اخلاقی آنان را بیوساند .

انحطاط فرهنگ و تمدن اسلامی پس از قرن یازدهم رانمیوان مربوط به نقض دانست که در خود دین اسلام راه یافته باشد بلکه می توان آن را مربوط باین تمایل معروف طبیعت دانست که همواره می خواهد از قلی که بر اثر الهام و کشش قوی بر فراز آن ارتقا یافته است بسوی انحطاط و پستی بگراید .

بطور خلاصه بشریت نمی تواند پیوسته خود را بر قتل شامع

حیات نگاهدارد ، بهترین علت تحرك و الهام جهت حیات روحانی

۱۱

ولی علی رغم انحطاط اسلام یعنی تعصب / کهنه پرستی و مخالفت با اصلاح و روشنفکری حتی در این زمان باز هم سعایسی عالی اخلاقی را مشاهده می کنیم که از نتایج مستقیم دیانت اسلام است .

امانت از خصائل اصلی کلیه مردم مسلمان بشمار می رود . مجازات شدیدی که اسلام برای دزدی تعیین کرده است و آن - وجدان عمومی که با تنفر به دزدی می نگرد مردم مسلمان را از دله دزدی محفوظ داشته است . در شهرهایی که مردمش همه مسلمان هستند وقتی در روز جمعه هنگام ظهر مغازه داران برای اقامه نماز به مساجد روی می آورند و مغازه های خود را بستار و بدون محافظ می گذارند صحنه ای تماشایی است . در میسین مبلغین مسیحی آسیای صغیر ضرب المثلی است که می گوید اگر کسی در حین عبور از روستاهای مسیحی چیزی گم کند نود درصد بساز نخواهد گشت در صورتیکه بر عکس اگر چیزی در یک قصبه ترکی گم شود نود درصد به صاحبش سالماً مسترد خواهد شد .

شرب مشروبات الکلی که حضرت محمد با یک حرکت قلم حرمت آن را صادر کرد فساد اجتماعی است که دنیای خارج از اسلام هزاران سال است با آن می جنگد و هنوز هم گرفتار آنست . قرآن مشروبات الکلی را تحریم کرد تخریبی که تا سال های اخیر در ممالک اسلامی این حکم کاملاً نافذ بود بجز در بین برخی دستجات روشنفکر که از هر نظر نسبت به مذهب خویش لاقیدی نشان می دهند و بعضی از فرق اسلامی که دستور مزبور را تحریف کرده اند . ولی بطور اعم حرمت مشروبات الکلی در بین پیروان اسلام مراعات می شد . بدین ترتیب مشروبات الکلی با همه مصیبتها و گناهان آشکارا و پنهان آن برای سیزده قرن از عالم اسلامی رخت بریست .

چگونه می توان آن همه نتایج نیکویی که رهائی از لوث امراض مقاربتی و عدم شرب مشروبات الکلی طی قرون و اعصار بر سلا متسی و نیرومندی نسل آدمی داشته، برآورد کرد ؟

بدین ترتیب در تاریخ اسلام همان دوری را می بینیم که مسیحیت و آئین بودا و در واقع همه ادیان بزرگ طی کرده اند . برای نمونه « مسیحیت تمدن مدیترانه ای را در بین قبائل وحشی اروپای شمالی و شرقی ترویج کرد . سپس در قرون وسطی بهائیت اسلام در چند قرن اخیر به مرحله کهنه پرستی و مخالفت با روشنفکری و اصلاحات طلبی رسید . اکتشافات علمی و روشنفکری و پیشرفت‌هایی که پس از آن در عصر رنسانس حاصل شد اساس کهنه پرستی و نیز ایمان بر حرارت مذهبی را که از مشخصات بارز قرون وسطی بشمار می رفت متزلزل کرد . در این زمان اسلام نیز همان مرحله انحطاط روحانی همراه با پیشرفت فکری را طی می کند .

در این دوره که در تاریخ اسلام به قرن سیزدهم و چهاردهم هجری مصادف است، روحانیت با روشنفکری و پیشرفت‌های علمی و فکری مواجه می‌گردد. این دوره را می‌توان دوره انحطاط روحانی و شکوفایی فکری نامید. در این زمان، اسلام نیز مانند سایر ادیان، در مرحله انحطاط روحانی قرار می‌گیرد. با پیشرفت فکری و روشنفکری، ایمان بر حرارت مذهبی تضعیف می‌گردد. این امر منجر به مخالفت با روشنفکری و اصلاحات طلبی می‌گردد. در این دوره، روحانیت با روشنفکری و پیشرفت‌های علمی و فکری مواجه می‌گردد. این دوره را می‌توان دوره انحطاط روحانی و شکوفایی فکری نامید. در این زمان، اسلام نیز مانند سایر ادیان، در مرحله انحطاط روحانی قرار می‌گیرد. با پیشرفت فکری و روشنفکری، ایمان بر حرارت مذهبی تضعیف می‌گردد. این امر منجر به مخالفت با روشنفکری و اصلاحات طلبی می‌گردد.

از کتاب : علم الحدیث و درایه الحدیث

تعریف علم الحدیث و بخشهای آن

علم الحدیث علمی است که بآن اقوال و تقاریر و افعال پیغمبر و امام شناخته می شود.

از تعریف مزبور موضوع آن، که اقوال و احوال و افعال^۱ معصوم است دانسته شد^۲ معمولاً علم الحدیث را بدو بخش تقسیم نموده اند: اول علم روایت الحدیث که در آن از کیفیت اتصال حدیث بمعصوم از لحاظ احوال روایت و کیفیت سند و غیره گفتگو می شود و اصطلاحاً علم اصول الحدیث نامیده شده^۳.

دوم، علم درایت الحدیث که از معانی و مفاهیم الفاظ وارد در احادیث بحث می نماید^۴. امام (ع) فرمود حدیث تدری خیر من الفتروی (دانستن یک حدیث بهتر از نقل هزار حدیث است). بخش اول نیز بدو دسته منقسم می گردد. زیرا گاهی از احوال رجال سند از لحاظ عدالت و وثاقت و عدم آن بحث می شود که بعلم (رجال) مسمی است و هنگامی از کیفیت نقل حدیث بتوسط راویان (از لحاظ تواتر و وحدت نقل، اتصال و انقطاع آن، و مراتب نقل از نظر صحت و ضعف و اصطلاحات مربوط باین خصوصیات) گفتگو می شود که از آن بمصطلح الحدیث تعبیر شده.

اسامی حدیث و مناسبت معنی لغوی و اصطلاحی

حدیث اصطلاحاً کلامی است که حاکی قول یا فعل یا تقریر معصوم (ع) باشد و بر آن خبر و سنت و روایت نیز اطلاق شده^۵.

ظاهراً وجه تسمیه خبر بحدیث از آن جهت است که در مقابل قرآن که هر دو بیان احکام الهی است قرار گرفته زیرا اکثر اهل سنت قائل بقدم قرآن می باشند و از اینرو احکامی که از ناحیه شخص پیغمبر انتشار یافته (حدیث) در مقابل (کلام قدیم قرآن) نامیده اند^۶.

اما خبر بمعنی مخبر به استعمال شده. در تاج العروس آمده: خبر چیزی است که از دیگری نقل شود و اهل عربیت قید (احتمال الصدق والکذب) را در آن اضافه کرده اند ولی نزد محدثین بمعنی حدیث آمده.

اما روایت را بمعنی حدیث گفته‌اند . در مجمع‌البحرین فرموده : روایت در اصطلاح خبری است که بطریق نقل بمعصوم ختم شود .

اصل روایت از (روی البعیر الماء ای حمله) مشتق است . چون راوی نیز حامل و ناقل حدیث شمرده می‌شود . اما اثر : جوهری در صحاح اللغة فرموده (اثر الحدیث اذا ذکرته غیرک . ومنه قیل حدیث مأثور ای ینقله خلف عن سلف) و در قاموس آمده الاثر : نقل الحدیث و روایت . در المنجد و مجمع البحرین نیز همین معنی را یاد نموده . شیخ بهائی در وجیزه فرموده : اثر مرادف با حدیث است و بعضی اعم از حدیث دانسته‌اند و جمعی اثر را آنچه از صحابه نقل شود اختصاص داده‌اند .

بنابراین اثر در استعمال روایات متناسب حکم موضوع همان بقایای اقوال و افعال منقوله از پیغمبر و سلف صالح است و چنانکه دیدیم با معنی لغوی مغایرت ندارد .

نحوه استعمال : اما نحوه استعمال فعل در حدیث ، (مشدد) و از باب تفعیل آمده گفته می‌شود حدیثه بکذا و حدیثه کذا ای خبره به و در (خبر) از باب تفعیل و افعال هر دو آمده . يقال (خبره و أخبره الشیء و بالشیء) : انبأ به . و در روایت فقط از ثلاثی مجرد از باب ضرب استعمال شده منتهی محدثین جانی که راوی بتنهائی حدیث را از استاد شنیده (حدیثی) و در موردی که دیگری نیز با وی سماع نموده (حدیثا) استعمال نموده‌اند و همچنین اگر بر او قرائت حدیث شده (اخبارنی) و چنانچه دگری با وی شرکت داشته (اخبارنا) بکار برده‌اند .^{۱۹}

اختصار سند : چون تنوین حدیث خاصه مجامع احادیث در اعصاری صورت گرفته که روایات و ناقلین بوساطتی از معصوم حدیث را نقل می‌نموده‌اند برای تعبیر از مراد ، لفظ (حدیثی یا اخبارنی فلان) بکار می‌رفته و گاهی بلفظ (عن فلان) یا حذف فعل متعلق بآن اکتفا می‌شده .

علامت اختصار : در کتب متأخر برای تعبیر از حدیثنا و اخبارنا و همچنین حدیثی و اخبارنی ، علامت اختصاری وضع و استعمال شده . علامت مزبور بقرار ذیل است :

ثنا - نا : در حدیثنا انا : در اخبارنا

ح : رمز (حیلوله) که اگر محدث متنی را بدو سند نقل نماید هنگام انتقال از سندی بسند دیگر (ح) می‌نویسند . این رمز از تحول ، بمعنی انتقال یا حیلوله (بمعنی فاصله و حاجز شدن) مشتق شده .

نیز معمولاً در ضمن سلسله سند حدیث ، (قال) را که تکرار می‌شود ، حذف می‌کنند . مثلاً : محمد بن یعقوب قال حدیثی علی بن

ابراهیم قال قال حدیثی ابی ابراهیم بن هاشم ... که (قال) اول را حذف و بیک (قال) اکتفا می کنند. بعضی از سؤالات اولی متاخرین طریقه دیگری در اختیار یکبار برده اند و آن اینست که فقط نام کسانی را که از آنان نقل حدیث شده ذکر و کیفیت سند (صحیح، حسن، موثق و غیره) اشاره و سپس متن حدیث را گاهی نیز در چند حدیث که از یک اصل یا یک راوی نقل شده، در اولین حدیث سلسله روایات، آورده شده و در بقیه بلفظ (و بهذا الاسناد) ، از ذکر سلسله روایات استغنا شده.

جگونگی تدوین حدیث

اکنون بی مناسبت نیست نظری بتحوه تدوین علم الحدیث افکنیم. پیغمبر (ص) طی ۲۳ سال رسالت خود، به هدایت و ارشاد مردم اشتغال داشت. و چنانکه در جای خود مسلم است، آیات قرآن کریم نجوماً و بواسطه مناسبتی بزوی نازل می شد و حضرت تن بر مردم قرائت. و نویسندگان وحی، نیز به ثبت آن می پرداختند. البته در پیرامون آیات سؤالاتی از آنحضرت می شد و آنجذاب بیاناتی می فرمودند که بعضی جنبه تفسیر و تشریح آیات و برخی شامل تفصیل و تشریح احکام و قوانین قرآن و احیاناً بیان شأن نزول آیات و سوره را داشت چنانکه در خود قرآن آمده (واترنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهیم. وما اترنا الیک الکتاب الا لتبین لهم الذی اختلفوا فیہ^۱)

طی این مدت، خاصه بعد از هجرت که قوانین اسلام در احوال فردی و شؤون اجتماعی راه توسعه می پیمود. پیغمبر (ص) ابتداء یا پس از سؤالات مسلمین، بیاناتی در عقاید و اخلاق و عبادات و قوانین اجتماعی و مدنی و جنائی و کیفری و اخلاق شخصی و آداب و عادات

معاشرت و کیفیت تشکیل خانواده و سلوک عملی و تربیتی بر تحصیل فضائل، می فرمود که برنامه مترقی مسلمین محسوب می شد و لذا بدان اهمیت داده و در فیض سماع و تحمیل آن دقت و همت می ورزیدند.

و در این میان گروهی که بمناسباتی از این منبع فیض بیشتر استفاده نموده بودند بکثرت حدیث و نقل از پیغمبر مشهور و مورد مراجعه دیگران شدند.

عمل صحابه: بدیهی است که تا پیغمبر خود در میان مردم بود و دسترسی به منبع فیض نبوی سهولت میسر می شد، اهمیت حدیث چنانکه باید مشهود نبود. ولی هنگامی که حضرتش رخت از این جهان بست، مردم حس کردند نیاز بیشتری با حدیث پیغمبر (ص) (که بضمیمه قرآن، تنها راهنمای جماعت محسوب می شد) دارند لذا (بعقیده اهل سنت) پس از پیغمبر، عمل اصحاب هم بسنت ضمیمه شد. زیرا اصحاب با پیغمبر

بوده و از وی آنچه را شنیده بودند عمل می کردند. و پیغمبر خود
 میراث آنان نظارت داشت. علاوه که اصحاب (در نظر اکثریت
 مسلمین) عدول امت بشمار میرفتند بنابراین عمل آنان برای دیگران
 حجت بود. لذا آنچه را طبقه تابعین از اصحاب می شنیدند برای
 دیگران نقل و روایت می کردند و هکذا و بدین ترتیب حدیث ایجاد
 و متداول و از این بآن نقل گردید و همدوش قرآن، ملاک عمل
 مردم و راهنمای امت، قرار گرفت.

در فلسطین (بیت المقدس)، ابوابی (عبدالله بن عمرو) ^{۱۴}

ولی آشکار است که کلیه منقولات اصحاب، بصحت بیوسه ترا اولاً
 احادیث ثانیه قرن دوم هجری ضبط نشده بود. و پیداست که با
 گذشت یک قرن و نیم از زمان صدور حدیث مدار تجدید، نقل شفاهی
 بوده بدین معنی که طی این مدت روایات سینه بسینه می گشت. و
 باتکاء حافظه از کسی که حدیث را شنیده بود بدیگری نقل می شد.
 و می دانیم که حافظه هر قدر هم قوی باشد کار نوشته را نمی کند.
 خاصه که همه ناقلین، بقوت و کثرت حافظه موصوف نبوده اند.
 علاوه که حدیث (چنانکه خواهیم دید) نقل بمعنی می شد و چون
 همگان در تأویه معنی حدیث بالفاظ دیگر، چنانکه بایست احاطه
 و تسلط نداشتند خواه ناخواه تغییر در معنی پیدا می گردید.

ثانیاً نواعی جعل حدیث چنانکه خواهیم دید زیاد بوده.

جمع آوری حدیث

باری آنچه مسلم است جمع حدیث رسماً، از قرن دوم هجری
 شروع شده باین شرح که:

عمر بن عبدالعزیز باین فکر افتاد حدیث را جمع کند. در
 موطأ نقل می کند که بابو بکر بن محمد حزمی نوشت حدیث را
 جمع کن که می ترسم علم علماء نابود شود ^{۲۵}. سیوطی این سخن را
 در تنویر الحوالک از موطأ و نیز از تاریخ اصفهان (ابونعیم اصفهانی) نقل می
 کند. منتهی ابونعیم، اینسان می نویسد: کتب عمر بن عبدالعزیز الی
 الافاق: انظروا حدیث رسول الله فاجمعوه.

این شخص قاضی مدینه در زمان سلیمان بن عبدالملک و عمر بن
 عبدالعزیز بوده و چون خلافت عمر از سال ۹۹ تا سال ۱۰۱ ه است،
 قهراً ضیط احادیث در آغاز قرن دوم هجری خواهد بود از این
 عبدالبر نقل شده: هنگامی که عمر بن عبدالعزیز در گذشت ابوبکر
 نامبرده کتبی در حدیث نگاشته بود (تنویر الحوالک سیوطی ص ۵)

ولی از این مجموعه اثری نیست و ممکن است بواسطه کوتاهی
 دوران خلافت عمر بن عبدالعزیز (دو سال و همام) اینکار باآخر
 نرسیده باشد.

ذهبی در حوادث سال ۱۴۳ می گوید : در این سال بود که در مکه و مدینه علماء شروع بتدوین حدیث نمودند.^{۲۲} بعضی^{۲۳} نوشته اند اول کسیکه با مر ابن عبدالعزیز جمیع احادیث نمود ابن شهاب زهری (محمد بن مسلم) عالم حجاز و شام بوده است ابونعیم می نویسد . عمر بن عبدالعزیز تمام نقاط دستور کتابت و ضبط احادیث را صادر نمود.^{۲۴}

ایتکار که قبلاً توسط مکتب حضرت باقر (ع) (۵۷-۱۰۴) و بدستور آن جناب در میان شاگردان امام متداول شده بود با شناخته خلیفه تعمیم یافت . و در حوزه های درس حدیث کم کم نوشتن و کتابت مرسوم گردید .

و جمعی از پیشوایان علمی آن عصر خود بجمع و تدوین حدیث پرداختند و در نتیجه در بلاد اسلامی بآن دانش معروف شدند از این جماعت :

ابن جریر مشوفی ۱۵۰ هجری (تقریب ابن حجر) و دول الاسلام یا ۱۴۹ (آداب اللغة) در مکه . که از تفسیر ابن جریر نسخه عتیقی در کتابخانه سید بن طاووس ، علی بن موسی موجود بوده است که وی در کتاب سعد السعود خود از آن نام میبرد نسخه سعد السعود در کتابخانه آستان قدس رضوی مشهد موجود است .

محمد بن اسحق متوفی ۱۸۱ هجری در مدینه السلام (بغداد)

مالک بن انس متوفی ۱۷۹ هجری در مدینه (تقریب التهذیب)

سعید بن ابی عروبہ متوفی ۱۵۶ هجری در بصره .

حماد بن سلمه (ابوسلمه) متوفی ۱۷۶ هجری در بصره .

ربیع بن صبیح متوفی ۱۶۰ هجری در بصره .

سعید بن ابی عوانه متوفی ۱۵۶ هجری در بصره .

سفیان ثوری متوفی ۱۶۱ هجری در کوفه .

اوزاعی متوفی ۱۵۶ هجری در شام .

معمر متوفی ۱۷۵ هجری در یمن .

ابن مبارک متوفی ۱۸۱ هجری در خراسان .

لیث بن سعد متوفی ۱۷۵ هجری در مصر .

زیاد البکائی متوفی ۱۸۳ هجری در کوفه .

ابن عیاش متوفی ۱۹۳ هجری در کوفه .

سفیان بن عیینه متوفی ۱۹۸ هجری در مکه .

وهشیم در واسط و جریر بن عبدالحمید در ری ، اشتهار داشتند.^{۲۵}

گرچه سال وفات ابن جریر از دیگران بیشتر است ولی بتصریح ابن حجر (در شرح صحیح بخاری) ربیع بن صبیح اقدم جامعین حدیث است . ابوطالب مکی در قوت القلوب گوید این مؤلفات پس از سال های ۱۶۰ یا ۱۳۰ نوشته شده .

ذهبی در حوادث سال ۱۴۳ ه نوشته : در این زمان علمای اسلامی شروع بتدوین حدیث وفقه و تفسیر نمودند .

بعضی گفته‌اند اقدم این کتب، کتاب ابن جریر در آثار و تفاسیر است و سپس کتاب معمر بن راشد صنعانی است که در آنستی را مبوباً آورده و از آن پس موطأ مالک اینک نام بزرگان تابعین که بکثرت حدیث و فتوی مشهورند: سعید بن مسیب، قاسم بن محمد بن ابی بکر، عروه بن زبیر، خارجه بن زید بن ثابت، ابوسلمه بن عبدالرحمن بن عوف، عبیدالله بن عتبه بن مسعود، سلیمان بن یسار هلالی، علقمه، ابان بن عثمان، ابان عثمان نهیدی، مسروق، حسن بصری (مفتی بصره)، عطاء (مفتی کوفه)، که هفت نفر اول علاوه بر مرجعیت در حدیث، مقام قضاوت و افتاء داشتند و یقیناً سعه معروفند (تقریب و شرح آن، قواعد التحدیث ص ۷۴).

جمع دیگری نیز بحدیث اشتغال داشتند که وفاتشان از سال دویست هجری متأخر است.

از اینانند الامام الشافعی متوفی ۲۰۴ در مصر واحدی ۲۰۷ در بغداد، ابن نافع صنعانی ۲۱۱ در یمن، عبدالله بن عبدالحکیم ۲۱۴ در مصر، عبدالله بن مسلمه ۲۲۱ در بصره، کاتب واقدی ۲۳۰ در بغداد، یحیی بن یعین ۲۳۳ در مدینه.

مراکز حدیث

علامه قاسمی (در قواعد التحدیث ص ۸۱) فرموده: در صدر اول معتمدترین شهرهای اسلامی از لحاظ نقل حدیث نبوی اهل مدینه و پس از آن بصره و سپس شام بوده است. آنگاه از خطیب بغدادی نقل کرده: صحیح‌ترین طرق سنن، احادیثی است که اهل حرمین (مکه و مدینه) نقل کرده‌اند. اهل یمن نیز احادیث صحیح‌هائی (که مرجع آن نیز حجاز باشد) نقل کرده‌اند ولی شماره آن اندک است.

در سایر بلاد، بصریان در کثرت نقل سنن ثابت بر سایرین مقدم‌اند گرچه اهل کوفه نیز در کثرت نقل دست کم از آنان ندارند ولی اکثر منقولات ایشان صحیح نیست.

حدیث شامیان اکثر مرسل و مقطوع است.

از هشام بن عروه نقل شده که می‌گفت اگر عراقی هزار حدیث نقل کند ۹۹۹ حدیث را القاء کن و در آن یک (باقیمانده) شک و تردید نما.

باری نموداری از این احادیث ضمن مسند ابن حنبل به نام (مسند البصریین مسند الشامیین ...) آمده.

چنانکه مشاهده می‌شود این جماعت با اختلاف بلاد در یک عصر بنشر حدیث یرداخته‌اند و تاریخ این نهضت درست معادف انقراض بنی امیه (۱۳۲ هـ) و روی کار آمدن بنی العباس است علت مهم این

امر یکی احتیاج دستگاه خلافت عباسی به تبلیغات مذهبی برای تثبیت مقام خود بوده که قهراً یا تشویق مجذبین و تقرب آنان بدریابان خلفاء جلب نظر عامه می شد دیگر معارضه با مکتب علویان و بعبارت دیگر معارضه با مکتب تشیع بود زیرا حضرت باقر و صادق در خلال منازعات امویان و عباسیان فرصتی برای نشر احادیث یافته و آنرا اینرو مردم که بدین علاقمند بودند متوجه این خاندان که حافظ میراث پیغمبر بودند، شدند. زیرا طبق نقل بزرگان تنها از حضرت صادق چهار هزار شاگرد کسب فیض می نمودند سه دیگر همین ترویج بیانی و عملی از ناحیه ائمه شیعه بود که طی معارضه با روی کار آمدن قیاس و استحسان در احکام الهی (که مستلزم محق و زوال واقعی دین بود) که السنة اذقیست محق الدین با سعی تمام بشر حدیث برداختند و امثال مالک بن انس بلا واسطه از این مکتب الهام گرفتند. و در فکر جمع آوری حدیث افتادند. باری از آثار این جماعت جز موطأ مالک بدست ما نرسیده. موطأ بحسب احکام فقهی ترتیب یافته و کلیه احادیث آن مسند نیست.^۲

موطأ بمعنی کتاب منقح و متهذباست یعنی مجموعه ای که برای جمع آثار نبوی مهیا شده (مقدمه موطأ چاپ المجلس الاعلی) پیش از مالک کسی کتابش را باین اسم نامگذاری نکرده است زیرا تألیفات حدیثی را یا جامع و یا مصنف و یا مؤلف مینامیدند (مقدمه موطأ).

سیوطی در تنقیح الصحاح می نویسد: ابوبکر ابهری فرموده تمام آثار و روایاتی که در موطأ از پیغمبر و صحابه و تابعین نقل شده هزار و هفتصد و بیست حدیث است. که از آن جمله شصت حدیث هرسل و ششصد و سیزده حدیث موقوف و صد و هشتاد و پنج اثر از تابعین می باشد ولی طبق شماره گذاری چاپ المجلس الاعلی بروایت محمد بن حسن شیبانی ۱۰۶۸ حدیث است. در روش مالک در موطأ این است که ابتداء حدیث را نقل و سپس فتوای اهل مدینه را ذکر و آنگاه رأی و ابعتباط خود را در آخر بیان می سازد.

این کتاب از حدود چهار هزار حدیث جمع آوری شده منتهی چون مالک طی حیوة خود بحک و اصلاح آن می پرداخت و در خلال این مدت از موطأ نسخبرداری می شد قهراً در عسده احادیث آن اختلاف شده ولی طبق نقل بعضی موطأ در آخرین در حال عمر مؤلف جامع حدود چهار هزار حدیث بوده است.

گرچه مالک بعقیده خود احادیث صحیح را جمع آوری نموده ولی باید دانست که احادیث موطأ (طبق اصطلاح مشهور) صحیح نیست زیرا مالک مر اسایل و بلاغات را نیز صحیح بشمار آورده. در روش این کتاب تعصب عقیده بی دخالت نبوده زیرا مالک با مکتب فقهی عراق که مبنی بر رأی و قیاس بود، سخت مخالفت

داشت و معتقد بود با داشتن مستند روایی برای قیاس نمی توان پرداخت.

موطأ در اقطار اسلامی اشهار کامل یافت. حتی منصور عباسی بمالك گفت می خواهم موطأ را نسخه نموده بیلاد اسلامی گسیل دارم. وی پاسخ داد مردم حدیث را شنیده و عمل کرده اند حال خودشان واگذار^۵.

صحاح ست

پس از مالك عصر طائلی حدیث شروع می شود و در این عصر است که مجامع حدیث اهل سنت که در رأس آنان صحاح ستہ (ششگانه) است بوجود آمد. صحاح بترتیب زمان از این قرار است:

۱- صحیح بخاری یا (الجامع الصحیح) از ابو عبدالله محمد بن اسمعیل بخاری متوفی ۲۵۶ هـ.

۲- صحیح مسلم از ابوالحسین مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری متوفی ۲۶۱ هـ.

۳- سنن ابن ماجه از محمد بن یزید بن ماجه قرظی متوفی ۲۷۳ هـ.

۴- سنن ابی داود از سلیمان بن اشعث بن اسحق سجستانی متوفی

۲۷۵ هـ.

۵- جامع ترمذی یا (سنن ترمذی) از ابو عیسی محمد بن عیسی بن سوره^۶ متوفی ۲۷۹ هـ.

۶- سنن نسائی (مسمی به مجتبی) از ابو عبدالرحمن احمد بن شعبه متوفی ۳۰۳ هـ.

کتاب ششگانه مذکور در فوق باضافه موطأ و مسند ابن حنبل متوفی ۲۴۱ هـ جوامع اولیه حدیث اهل سنت را تشکیل می دهد.

تذیل

مؤلفین صحاح

اینک ترجمه مختصری از مؤلفین جوامع مزبور ضمیمه توضیحاتی درباره هر کتاب تقدیم می شود.

الف- (بخاری) : ابو عبدالله محمد بن اسمعیل بن ابراهیم بن مغیره جعفی بخاری است که در بخارا بسال ۱۹۴ متولد و در سال ۲۵۶ در گذشت و از وی اولاد کور نماند.

اجداد وی زردشتی بودند و اول کسی که از آنان بدین اسلام مشرف شد مغیره (پدر سوم بخاری) بود و بواسطه اتساب (ولاء) بسعید جعفی (والی خراسان) بجعفی مشهور شد.

خطیب بغدادی (بنقل ابن خلکان از وی) گوید: چون بخاری وارد بغداد شد محدثین آن سامان برآی آزمایش وی صد حدیث انتخاب و در سند یا متن هر يك تغییراتی داده آنگاه نزد او قرائت نمودند. بخاری درباره کلیه احادیث مزبور اظهار بی اطلاعی نمود. آنگاه هر يك را بترتیب، بامتن و سند صحیح قرائت کرد. **اهل بخاری** سال ۲۵۶ هجری خود باز گشت. گویند که برای نوشتن هر يك از احادیث کتاب صحیح خود غسل می نموده و دو رکعت نماز می خواند. (رك : التاج ص ۱۳).

نیز از وی نقل شد که می گفت کتاب صحیح را طی ۱۶ سال از شصدهزار حدیث (که بین من و خدا جفت است)، انتخاب و تدوین نموده.

ب- مسلم: سال ۲۰۶ (یا ۲۰۵) بنقل نسیر الوصول و سیر السلام) متولد و برای اخذ حدیث بحجاز و عراق و شام و مصر (مسافرت و از متابع حدیث و متقدمند احمد بن حنبل خود پیشه چینی کرد آخرین سفر وی ببغداد در سال ۲۵۹ یعنی دو سال با آخر حیات وی صورت گرفت.

از وی نقل شده که صحیح خود را از سیصد هزار حدیث که شنیده بود انتخاب نمود. حافظ ابوعلی نیشابوری درباره کتاب وی گوید: در زیر آسمان کتاب حدیثی بصحت صحیح مسلم نیست. **ابن قریب**: سال ۲۰۹ (یا ۲۰۷ بنقل سیر السلام).

متولد و برای اخذ حدیث ببحره و کوفه و بغداد و مکه و شام و مصر و وری مسافرت کرد و در سال ۲۱۳ در گذشت. از مؤلفات وی تفسیری است بر قرآن شریف و تاریخ قزوین (ابن خلکان ج ۲ ص ۵۹).

ریحانة الادب ج ۶ ص ۱۳۵، الکنی و الألقاب ج ۱ ص ۱۰۰.
 د- ابوداود سجستانی^۳: تولدش در سال ۲۰۲ بوده، برای مسافرت اخذ و استماع حدیث ببلادخراسان و شام و مصر و حجاز مسافرت نموده و اخیراً در بحره سکنی گزید و در همانجا سال ۲۷۵ در گذشت.

ترمذی و نسائی و ابوعوانه اسفرائینی از وی سماع حدیث نموده اند.

ابو داود کتاب سنن خود را از مسمرعات خویش از ثقات جمع و بنظر احمد بن حنبل رسانید. احمد از آن بشایستگی تجلیل کرد.

خطابی فرموده: لم یصنف فی حکم الدین کتاب مثله: در احکام دینی کتابی مانند آن نوشته نشده.
 ابوداود گوید پانصد هزار حدیث نوشتم و از آنها کتاب سنن را انتخاب کردم (فجمعت فیها ربعة آلاف وثمان مائة حدیث ذکر الت صحیح و ما یشبهه و هو کتاب لا ترد علیک سنة عن النبی (ص)).

الاهوی فیه)، و در آن چهار هزار و هشتصد حدیث صحیح و مشابه آن گرد آوردم. چنانکه هیچ یک از سنن نبوی در آن فرو گزار نشده.

هـ- ترمذی: وی سال ۲۰۰ یا ۲۰۹ (چنانکه احمدشاکر در مقدمه سنن نوشته) در (بوغ) که قریه‌ای در شش فرسنگی ترمذ است متولد و نزد بخاری و سایر مشایخ حدیث، تلمذ کرد. و بیاد خراسان و عراق و حجاز سفر نمود ولی استاد احمدشاکر از اینکه خطیب نام وی را در تاریخ بغداد نیاورده و نیز از اینکه ترمذی از بزرگترین محدث بغداد یعنی احمد بن حنبل (۱۶۴هـ- ۲۴۱هـ) نقل حدیث نکرده است استنباط می‌کند که ترمذی بی‌غداد نرفته. ترمذی علاوه بر کتاب جامع (یاسن) خود، کتاب علل و نیز کتاب شمائل النبی (ص) را تألیف نمود. ترمذی با اینکه یکی از مشاهیر حفاظ حدیث است نایبنا بوده. ولی استاد احمد شاکر حکایتی از ادیسی نقل می‌کند که حاکی از بینائی ترمذی است (رک مقدمه سنن چاپ احمدشاکر).

فوتش در رجب سال ۲۷۹ اتفاق افتاد (ترمذی: بکسرتاء و میم یا بفتح تاء و کسر میم یا بضم میم از شهرهای ماوراءالنهر و در کنار جیحون واقع شده است). (مراسد الاطلاع). جامع ترمذی حاوی بیش از پنجهزار حدیث است و تکرار احادیث در آن کمتر است. (رک: التاج).

و- نسائی: تولدش بسال ۲۱۴ یا ۲۱۵ در نساء بفتح نون (از شهرهای خراسان است که در یک منزلی ایبورد و دو منزلی سرخس واقع شده در نسبت بآن نسوی و نسائی استعمال می‌شود) بوده و برای کسب حدیث بخراسان و حجاز و عراق و مصر و شام و جزیره مسافرتها کرد. آنگاه در مصر سکونت گیرد.

گویند در اواخر عمر از مصر بشام آمد و چون از وی در فضیلت معاویه حدیث خواستند، گفت: غیر حدیث پیغمبر که بوی فرمود (لا اشیع الله بطنه = خداشکمش را سیر نکند) چیزی در فضیلت وی نمی‌دانم. لذا ویرا بضر لگد از مسجد بیرون کردند و چون از این آسیب بیمار شده بود (برمله از شهرهای فلسطین) کوچانیدند و در آنجا بر اثر همین بیماری وفات یافت.

دارقطنی گوید: حسب وصیتش ویرا بمکه منتقل کردند و در آنجا در گذشت.

نسائی بتشیع منسوب بوده و کتابی بنام (خصائص) در فضائل امیر المؤمنین تألیف نمود و خود در سبب تألیف کتاب مزبور گوید چون بشام وارد بشدم مردم آن سامان را از علی (ع) منحرف دیدم لذا بتألیف این کتاب پرداختم.

نسائی مردی متعبد و زاهد بود و طی سال، روز در میان، روزه می گرفته، فوتش در ۳۰۳ در مکه اتفاق افتاد در سن نسائی بیش از صحاح دیگر احادیث تکرار شده چنانکه حدیث نیت را شائزده بار ذکر نموده. (ابن خلکان ج ۱، الکنی واللقاب ص ۶۳، ریحانه الایب ج ۲ ص ۱۷۰، سبل السلام ص ۱۰، التاج ص ۱۳).

ز- ابن حنبل: احمد بن حنبل پیشوای مذهب حنبلی (از مذاهب اربعه اهل سنت) سال ۱۶۴ در بصره متولد گردید. مردی متنسک بود و در عین حال با مرحدیث بسیار اهتمام داشت. و چون قائل بقدم قرآن بود در زمان معتصم عباسی (که خود و قبل از وی برادرش مأمون قائل بحدوث قرآن بودند) تنبیه و حتی بضرب تازیانه کتفش آسیب دید (۲۲۰ هـ) این ضرب و حتی باعث اشتها و محبوبیت بیشتری در نزد مردم شد.

گویند طبری فقیه و دانشمند بزرگ (صاحب تفسیر و تاریخ مشهور) کتابی در اختلاف فقهاء تألیف نمود که در آن نامی از ابن حنبل نیامده بود چون بر او اعتراض کردند گفت: وی محدث بوده نه فقیه. همین سخن باعث شد که طبری با موقعیت علمی خود منفور عامه اهل بغداد گردید.

از اینجا مقام ابن حنبل نزد عامه آن زمان معلوم می گردد. ابن حنبل اصلاً از مرو بوده و زمانی که مادرش از مرو بی بغداد مهاجرت کرد، بوی حمل داشت. ولی تولد نوزاد در بغداد رخ داد. بعضی گفته اند که تولدش نیز در مرو بوده و در شیر خوارگی بغداد منتقل شده.

احمد نزد شافعی تلمذ کرده و تمام هجرت استاد بمصر، ملازم وی بوده و برای اخذ حدیث پشام و حجاز زمین سفر کرده چنانچه از اعلام چون بخاری و مسلم از او حدیث اخذ کرده اند. در مرتبه حفظ وی گویند یک میلیون حدیث حفظ داشت. و مستدراً از ۷۵۰ هزار حدیث انتخاب کرده (علوم الحدیث ۲۹۶) و فاش سال ۲۴۱ در بغداد رخ داد و جمع کثیری (که از بسیاری سابقه نداشت) بر جنازه اش نماز خواندند (ابن خلکان ج ۱ ص ۱۶، سبل السلام ص ۸).

توضیحاتی درباره جوامع مزبور

موطأ: چنانکه اشاره نمودیم مالک در ابتداء، موطأ را از احادیث کثیری گرد آورد و ولی کم کم بحرح و تعدیل آنجا پرداخت و اخیراً حدود هزار حدیث را حاوی است. جلی در کشف الظنون از ابو القاسم شافعی نقل کرده که موطأ مالک بیازده روایت نقل شده که چهار روایت فعلاً مستعمل است و شهر و اصح آنها روایت یحیی لیشی مصری است و آن سه روایت دیگر را ضعیف شمرده. از روایات مزبور روایت ابی مصعب احمد بن

ابی مکر است که حدود صد حدیث بیش از روایات دیگر دارد (تدریب الراوی ص ۵۴) ولی چاپی واکه (المجلس الاعلی للثنون الاسلامیه) الجمهوریة المتحدیه با تعلیقات و تحقیق عبدالوهاب عبداللطیف استاد علم الحدیث جامع ازهر انتشار داده طبق روایت محمد بن الحسن الشیبانی است .

صحیح بخاری : احادیث صحیح بخاری را ابن صلاح (بنقل جلی در کشف الظنون ج ۱ ، ص ۵۴۳) با مکررات ۷۲۷۵ حدیث ضبط کرده و قووی و ابن تیمیه (در منهاج السنة ص ۵۹ ، ج ۴) نیز در این شمارش از وی تبعیت نموده اند .

بخاری صحیح را در مدت ۱۶ سال گرد آورد . و در کشف الظنون از ۸۲ شرح بر آن نام می برد .

از مزایای صحیح بخاری اینست که برای ایوب، عناوینی ذکر می کند که از آنها نظریه وی را در مسائل فقهی می توان استنباط نمود نیز وی در ابتداء هر باب آیات قرآنی را که متناسب با عنوان بابست آورده .

و حدتسمید کتاب بخاری بصحیح، آنست که وی شرایطی برای ناقلین حدیث که موجب اطمینان و وثاقت در نقل آنان باشد ، مقرر داشت . و صحیح خود را از احادیثی که واجد شرایط مزبور بود ، انتخاب و تدوین نمود .

صحیح بخاری بنقل ابن حجر شامل ۷۳۹۷ حدیث (و بنقل ابن خلیون ۹۲۰۰ حدیث مسند است^۷ که باضافه تعلقات و متابعات بالغیر ۹۰۸۲ حدیث می شود و با حذف مکررات ۲۷۶۲ حدیث باقی می ماند . و بنقل نووی پس از حذف مکررات ، شامل چهار هزار حدیث است بنا بر نوشته صاحب (التاج) صحیح بخاری را نود هزار نفر از وی سماع کردند .

البته این عدد مبالغه آمیز است ولی حاکی از شهرت و مقبولیت کتاب بخاری در زمان مؤلف می باشد .

بر صحیح بخاری شروح زیادی نگاشته شده و می توان خلاصه کرد که درباره هیچ کتاب حدیثی تا این اندازه کوشش و کار نشده گرچه مع الاسف تعداد زیادی از این قبیل کارهای علمی چون بدون اطلاع از زحمات سابقین انجام شده تکرار مکرر و در تسبیح تحصیل حاصل می باشد . ولی در ضمن شمار این شروح و نوشته های مکرر بعضی که نویسندگان آن بعد اطلاع معروف و ضمناً از مؤلفات سابقین استفاده نموده اند وجود دارد که مابعد از آنها نام میبریم
بهر حال می توان کارنامه تعداد کثیری از دانشمندان که در پیرامون صحیح بخاری قلم فرسایی نموده اند در کشف الظنون (قائمده ۵۴ تا ۵۵) ملاحظه کرد و ما بواسطه اختصار از ترجمه و نقل آن خودداری نمودیم .

صحیح مسلم : شامل ۷۲۷۵ حدیث است که با حذف مکررات بالغ بر ۴۰۰۰ می گردد (تقریب النوای ص ۵۱) ، صحیح مسلم از این لحاظ که احادیث را در فصل مربوط بآن قرار داده و کمتر تکرار نموده بر صحیح بخاری ترجیح دارد. گرچه صحیح بخاری را از جهت صحت و دقت بر آن ترجیح می دهند .

در باره صحیح مسلم نیز باید جمله ای را که اخیراً نسبت بصحیح بخاری و کارهای بزرگان در پیرامون آن گفتم ، تکرار کنم . زیرا صحیح مسلم در نزد اهل سنت مهمترین کتاب حدیث ، پس از صحیح بخاری است (گرچه بعضی مغایره (اهل مغرب) کتاب وی را بر بخاری ترجیح داده اند) و این سخن از شیخ حاکم ، حافظ ابوعلی نیشابوری نقل شده : (بنقل نووی در اول شرح خود بر صحیح مسلم) که : (ماتحت ادیم الارض اصح من کتاب مسلم) یعنی زیر سفره آسمان کتابی صحیح تر از صحیح مسلم نیست^۸ .

ولی بزرگان چون نسائی (بنقل کشف الظنون) وجه ترجیح اینان را از این جهت دانسته اند که مسلم برای هر حدیثی موضوع مناسبی معین و فقط حدیث را در آنجا ذکر و طرق مختلف حدیث را در همین محل یاد کرده بخلاف بخاری . علاوه که تعالیق مسلم فقط ۱۴ موضع است .

بر صحیح مسلم شروع و مستدرکاتی نوشته شده (اسامی و خصوصیات این کتب در کشف الظنون ثبت گردیده بدانجا مراجعه فرمائید) . که از آن جمله است شرح نووی که مکرر چاپ شده است .

صحیحین : جمعی از دانشمندان احادیث صحیح بخاری و مسلم را جمع و این دورا در تألیف واحدی گرد آورده اند .

سنن ابی داود : سنن ابی داود شامل ۴۸۰۰ حدیث است . (تدریب الراوی ص ۵۶) درباره این کتاب گفتشده : کسی که

قصد حصر سنن را داشته باشد بسنن ابی داود مراجعه کند (علوم الحدیث) .

سنن ابن ماجه : سنن ابن ماجه در بین صحاح بحسن ترتیب ممتاز است . بر این کتاب سیوطی و جمعی دیگر شرح نوشته اند . شرح سیوطی موسوم به مصباح الزجاجة علی سنن ابن ماجه نام دارد . نام پاره ای از این شروع را در کشف الظنون (ج ۲ قائمه ۱۰۰۴) ملاحظه فرمائید^{۱۰} .

سنن نسائی : درباره سنن نسائی گویند بعضی امراء از او پرسید آیات تمامی احادیث سنن صحیح است ؟ پاسخ داد نه . وی گفت تنها احادیث صحیح را برای ما جمع نما . لذا نسائی

کتاب سنن کبیر خود را تلخیص و احادیث معلله را از آن اسقاط نمود و نام کتاب اخیر را (مجتبى) گذارد و همین کتاب اخیر است که در شمار صحاح سته محسوب می گردد .

گفته شده سنن نسائی جامع مزایای کتب ششگانه است. درباره شرائط صحت نزد نسائی گفته شده: شروطی را که نسائی درباره رجال سند قائل است از شروط (مسلم) شدیدتر می باشد. سنن نسائی در بین صحاح ست، بکثرت تکرار احادیث معروف است حتی يك حدیث (حدیث نیت) را ۱۶ بار تکرار نموده (رك: التاج).

جامع ترمذی: درباره جامع ترمذی نقل شده که پس از تألیف مزبور آنرا بر علماء حجاز و عراق و خراسان عرضه داشت و مورد قبول همگان واقع شد. از مزایای جامع ترمذی قلت تکرار احادیث آنست.

این کتاب بنام (جامع و نیز سنن) نامیده شده و شامل حدود پنج هزار حدیث است.

مسند ابن حنبل: مسند ابن حنبل بزرگترین کتابی است که از متقدمین به جامانده زیرا جامع متجاوز از سی هزار حدیث است (به نقل ابن خلدون ۳۱ هزار حدیث . رك: ترجمه مقدمه ابن خلدون ۲/۹۰۸).

ابن حنبل خود گوید: هذا الكتاب جمعتہ و انتقیتہ من اکثر من سبع مائة الف حدیث و خمسين الفاً (مقدمه مسند چاپ احمد شاگرد). ترجمه مقدمه ابن خلدون ۲/۹۰۸) که طبق این گفتار کتاب مزبور از هفتصد و پنجاه هزار حدیث گردآوری و انتخاب شده است.

جوامع صحاح سته: گروهی از دانشمندان، دو یا چند یا تمام صحاح نامبرده را در يك کتاب جمع و تألیف نموده اند که نام بعضی از کتب جمع بین الصحیحین (صحیح بخاری و مسلم) را یاد نمودیم.

سیر تدوین حدیث در شیعه

سیر حدیث و تدوین و تنسیق آن نزد امامیه بنحوه دیگری است که اکنون خلاصه آنرا از نظر خوانندگان می گذرانیم.

چنانکه دیدیم مدار حدیث اهل سنت تا نیمه قرن دوم هجری نقل شفاهی و مستند آن حافظه روات بود. زیرا عامه بواسطه نهی خلیفه دوم از کتابت حدیث، تدوین و ضبط آن نپرداختند.

هر وی (در کتاب ذم الکلام بنقل سیوطی در تنویر الحوالک از وی) از عبدالله بن دینار نقل کرده که صحابه و تابعین حدیث را نمی نوشتند و فقط بحفظ می سپردند. تا اینکه بواسطه گذشت زمان و در گذشت علماء، ترس نابودی حدیث پیش آمد.

لذا عمر بن عبدالعزیز بداباکر حزمی نوشت : که سنن و احادیث را جمع نماید .

ولی در این عقیده اهل بیت رسالت مخالف بوده و علاوه بر دستور کتابت حدیث ، خود بمضبط آن پرداختند . و چنانکه دیدیم ابن حجر و سیوطی حضرت علی و حسن (ع) را در شمار صحابه رسول اکرم که نوشتن احادیث پیغمبر را روا می دانستند شمرده اند .

لذا اول کتاب حدیث طبق نوشتن شیعه و بعضی عامه از آن علی بن ابیطالب (ع) و یاملاء پیغمبر است^۱ . و این کتاب نزد امام باقر وجود داشته که حضرتش آنرا بحکم بن عتیبه نشان داده^۲ و همچنین کتاب السنن و الاحکام و القضاء از آن ابورافع آزاد کرده رسول خدا (ص)^۳ و خزانه دار امیر المؤمنین (ع) است که شیخ نجاشی (ص) رجال نجاشی طبع تهران) ویرا از متقدمان شیعه شمرده و اسناد خود را به کتاب او پیوسته و هم اوست که برای اولین بار بتبویب اخبار پرداخت .

فوت ابورافع بنقل ابن حجر در تقریب^۴ در سال ۳۵ هجری بوده است (مطابق با اولین سال خلافت امیر المؤمنین ع) . ولی طبق نقل رجال یون شیعه ، وی در جنگهای آنجناب شرکت داشتند .

حتی نجاشی و استرآبادی مراجعتش را با امام حسین (ع) از کوفه بمیدند ذکر نموده اند . نجاشی نیز درباره وی می نویسد^۵ :
ابورافع پس از درگذشت رسول خدا (ص) ملازمت امیر المؤمنین را اختیار نموده و در شمار برگزیدگان شیعه درآمد .

دیگر از پیشینیان شیعه ، که بتألیف کتاب حدیث نام برده شده اند (سلمان فارسی و ابونذر غفاری) است که اولی حدیث جاثلیق و دومی وقایع پس از رسول اکرم (ص) را جمع آوری و تدوین نموده^۶ و بنقل ابوحاتم (در کتاب الزینة) عنوان شیعه بر چهار تن از صحابه در زمان پیغمبر (ص) اطلاق می شده (سلمان و ابانور و مقداد بن اسود کندی و عمار یاسر)^۷ .

از آن پس علی بن ابی رافع و برادرش عبدالله ، که هر دو کتاب امیر المؤمنین بوده اند^۸ . و سلیم بن قیس که از جمله اولیاء اصحاب آنجناب بوده^۹ در حدیث و قضایای بعد از پیغمبر کتاب پرداختند .

علی بن ابی رافع کتابی در فنون فقه مشتمل بر وضوء و نماز و سایر ابواب نوشته و کتاب سلیم از کتبی است که مرجع شیعه بوده است^{۱۰} . و شیخ حر عاملی آنرا از مدارك وسائل الشیعه و هداية الامة خود قرار داده .

مدتی هم بواسطه کنترل شدیدی که از ناحیه بنی امیه و عمال آنان چون زیاد بن ابیه و یسر بن عبیدالله و حجاج بن یوسف ثقفی نسبت بشیعه اعمال می شد بازار حدیث از رونق افتاد . البته اوضاع

سیاسی زمان و جنگهای داخلی و خارجی خاصه موضوع خوارج و قیامهای بیابانی آنان کمتر بمسلمین فرصت درس و بحث حدیث رامی داد. باضافه که باوجود صحابه و تابعین دسترسی باحدیث نبوی کمتر نیازی به جمع و تدوین حدیث حس می شد. ولی از آغاز سده دوم بعد خاصه در زمان حضرت باقر (ه ۱۱۴) و حضرت صادق (۱۴۸)، روایات و مؤلفین شیعه در علم الحدیث بطور محسوس، فرونی یافتند چنانکه ذهبی در ترجمه ابان بن تغلب گوید: تشیع در طبقه تابعان و تابع تابعان در میان دینداران و پارسایان و ثقات فراوان و بسیار گشت.

آنگاه گفته: چنانچه احادیث اینان را با همه کثرت و شیوعی که دارند، مردود بدانیم قسمتی از آثار نبویه از میان خواهد رفت و مفسده اینکار ظاهر است و بدلیل، نیازی نیست.

حسن بن علی بن زیاد و شاء [وکان من وجوه هذه الطائفة (نجاشی)] که از اصحاب حضرت رضا (ع) است گوید: من در مسجد کوفه نهصد شیخ را درک کردم که همه می گفتند (حدثنا جعفر بن محمد) ۱۱.

شیخ مفید متوفی ۴۱۳ فرموده: امامیه از عهد امیر المؤمنین تا عهد حضرت عسکری چهارصد کتاب بنام (اصول) تصنیف نموده اند.

همین مطلب را محقق متوفی ۶۷۶ در معتبر و شهید متوفای ۷۸۶ در ذکری با (اختلاف عبارت) آورده اند ۱۲ نیز مفید ضمن حالات حضرت صادق در کتاب ارشاد و ابن شهر آشوب در مناقب و طبری متوفی ۳۵۴ در اعلام الوری نوشته اند: کسانی که از ثقات با اختلاف مقالاتشان از امام صادق روایت کرده اند چهار هزار تن بوده اند. و نیز گفته شده از میان شاگردان حضرتش چهارصد کتاب از احادیثی که جنابش تدریس و املاء می فرموده پرداختند و آن کتابها را شیعه (اصول) می نامند و چون فوت حضرتش در سال ۱۴۸ هجری بوده قهر آشاگردان (یعنی نویسندگان اصول نامبرده) مقدم یا معاصر گروهی که از اهل تسنن بجمع حدیث پرداختند می باشند. زیرا جمع کثیری از نامبردگان، از شاگردان حضرت باقر که در ۱۱۴ یا ۱۱۲ هجری وفات فرموده بوده اند و کلیه کسانی که از اهل سنت بجمع تدوین حدیث پرداخته و ما نامشان را یاد کردیم

سال فوتشان پس از این دو امام خاصه حضرت باقر است (مثلا بین وفات حضرت باقر و مالک بیش از نیم قرن فاصله است و هکذا) برای نمونه جابر بن یزید جعفی در ۱۲۸ هجری گذشته و وفات ابان بن تغلب در زمان حضرت صادق بوده و محمد بن قیس بجلي از اصحاب حضرت سجاد و باقر (ه ۱۱۴) بوده اند و ابو حمزه ثمالی بسال ۱۵۰ در گذشته. فوت زراره در سال ۱۵۰ و محمد بن مسلم نیز در همین سال و ابو عیبه حذاء و سام صیرفی در قرن دوم بوده و بنقل رجال یون

هر يك از نامبردگان دارای تألیف یا تألیفاتی در حدیث بوده‌اند حتی مانند ابان بن تغلب و ابان بن عثمان الاحمر نه تنها در حدیث کتاب نوشته‌اند بلکه در قرائت و تفسیر و تاریخ و ادب در شمار پیشوایان این دانشها قرار داشتند (رك : تأسيس الشیعه فصل ۷ و ۸ و ۱۲).

اصل . کتاب . مصنف

اصل در اصطلاح علمای حدیث مجموعه‌ای از روایات است که راوی بلاواسطه از لسان امام شنیده و ضبط نموده باشد . ولی چنانچه بواسطه کتاب دیگر (که از امام اخذ شده) مجموعه‌ای گرد آورد باین مجموعه (فرع) و مرجع اولی (اصل) گویند^{۱۲} .
یامراد باصل ، مجرد کلام امام (ع) است در مقابل کتاب و مصنف که در آنها علاوه بر کلام ائمه ، از خود مؤلف نیز بیاناتی هست^{۱۵} .

مؤلفین کتب رجال در آغاز ، اصحاب اصول را از مصنفین جدا می‌کردند . و اول کسی که اینکار را بحداستیفاء انجام داد (احمد بن حسین بن عبیدالله غضائری) از مؤلفین قرن پنجم هجری^{۱۶} ، و معاصر شیخ طوسی^{۱۷} است که دو کتاب ، یکی در ذکر مصنفات و دیگری در ذکر اصول تألیف کرد . که شیخ طوسی پس از وی ترجمه مصنفین و اصحاب اصول را در یکجا جمع نمود^{۱۸} .

باری ابن عقیده کتابی در اسامی روات و ناقلین از حضرت صادق تصنیف کرده . نیز ترجمه پاره‌ای از این بزرگان و کتب مؤلفه آنان در کتابهای (فهرست ابن ندیم متوفی ۳۸۵هـ)^{۱۹} و (رجال کشی) تلمیذ عیاشی و (رجال نجاشی متوفی ۴۵۰هـ) و (رجال و فهرست شیخ طوسی متوفی ۴۶۰هـ) و (معالم العلماء معروف بفهرست) ابن شهر آشوب سروی مازندرانی متوفی ۵۸۸هـ و (فهرست شیخ منتجب الدین متوفی ۵۸۵هـ) و سایر کتب رجالیه متأخره آمده^{۲۰} .

ولی باین همه شیخ طوسی که در زمان خویش ریاست امامیه را داشته و در مدت اقامت در بغداد نیز دسترسی بکتابخانه بسیار نفیس دارالعلم شاپور و کتابخانه پیراج استادش سیدمرتضی داشته ، در آغاز فهرست می‌نویسد : من هیچگاه تعهد نمی‌کنم که همه تصانیف و اصول روایی شیعه را در این کتاب نام برم زیرا این کار با کثرت انتشار شیعه در بلاد مختلف ، عملی و قابل ضبط نیست .

باری علامه بزرگوار حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی در جلد دوم کتاب شریف (الذریعة الی تصانیف الشیعه) یکصد و هفده اصل و ترجمه مصنفین آنها را ذکر می‌کند و شیخ حر عاملی در فائده پنجم هدایة الامه (که اختصاری از وسائل الشیعه است) می‌نویسد :

نام آنچه از مصنفات شیعه که در زمان ائمه و باغیبت صغری و اوائل غیبت کبری در کتاب رجال استرآبادی آمده بالغ برشش هزار کتاب است.

باری همین اصول و نقل شفاهی محدثین معتمد شیعه مجامع حدیث امامیه را فراهم ساخت چنانکه شیخ اجل آقدم ابو جعفر احمد بن محمد بن خالد البرقی (متوفای ۲۷۴ یا ۲۸۰ هـ) کتاب معاصر را که شامل تعداد کثیری از ابواب حدیث است در قرن سوم تألیف فرمود.

از آن پس کوشی در جمع احادیث متفرقه و ترتیب و تنسیق و مجموعه ساختن آن در میان محدثین امامیه پیدا گشت که از آن میان کتابهای (کافی، تهذیب، استبصار، من لایحضره الفقیه) بواسطه اشتمال بر اغلب روایات شیعه و اهمیت و وثاقت جامعین آن شهرت بیشتری کسب کرد و ما اکنون اجمالی از ترجمه مؤلفین و مزایای آن کتب را از نظر خوانندگان می گذرانیم.

الف - کافی: این کتاب تألیف شیخ ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی رازی است^{۲۱} که کلیه علمای رجال وی را توثیق نموده اند. این اثر در جامع الاصول نسبت بوی نوشته^{۲۲} شیخ ابو جعفر در مذهب اهل بیت، امام و عالمی بزرگوار و فاضلی مشهور است که از مجددین مذهب در رأس مائة سوم شمرده شده^{۲۳} کلینی در جمع احادیث، بسیار دقت داشته و برای تألیف این کتاب بیست سال رنج دیده و آنرا از اصول معتمد گردآوری فرمود و برای شناساندن روایات موقوع بجمع کتابی در رجال پرداخت.

تولد کلینی در یکی از قرایری بوده و بیشتر مشایخ وی قسین اند و ظاهر آن برای بسط معلومات و نشر حدیث بمرکز علمی اسلام در آن زمان یعنی بغداد مهاجرت نموده و در آنجا باخذ و نشر حدیث پرداخت چنانکه در عصر خود بثقة الاسلام معروف گشت. و بنقل تاج العروس^{۲۴} ریاست فقهای امامیه در زمان مقتدر عباسی (۲۹۵-۳۲۰ هـ) بوی منتهی گشت^{۲۵} در حروف میم تاریخ شام ابن عساکر کلینی را ترجمه کرده گوید: در بعلبک املاء حدیث می کرده^{۲۶}.

شیخ مفید درباره کتاب کافی فرموده: (هو من اجل کتب الشیعه واعظها فائدة) مجلسی فرموده: کافی اضبط اصول و اجمع آنهاست و بهترین و بزرگترین مؤلفات فرقه ناجیه است. اهمیت کتاب کافی صرف نظر از جلالت شأن مؤلف آن و جامعیت کتاب، از لحاظ عصر مؤلف است که مصادف با حیوة نواب اربعه امام عصر (ع)، و (طبق مشهور در افواه) بتوقیع (الکافی کاف لشیعتنا) از جانب امام موشح و ممضی گشت. زیرا وفات کلینی در سال ۳۲۹

هجری ۲۷ و فوت آخرین نایب امام (ع) یعنی جناب علی بن محمد سمری یا (سیمری) در نیمشعبان ۳۲۸ یا ۳۲۹ اتفاق افتاد.^{۲۸}
 و این فضیلت در میان کتب اربعه، خاص کتاب شریف کافی است. «کافی» شامل ۱۶۱۹۹ حدیث^{۲۹} و مشتمل بر سی کتاب است در اصول عقاید و احادیث احکام فقهی و در بیان بخشی در خطب و مواعظ بنام (الروضه) است که بعضی (ملاخلیل قزوینی در الصافی) در انتساب آن به کلینی تردید کرده اند. ولی حاجی نوری در خاتمه مستدرک الوسائل این تشکیک را مردود شمرده است.

کتاب کافی مکرر چاپ شده و نسخه های دستنویس آن بسیار است از آن جمله نسخه کهنی از فروع که سال ۶۷۵ در واسط نوشته شده است در کتابخانه مدرسه نواب وجود دارد. و نسخه ای از اصول کافی که در قرن نهم نوشته شده است در تملک اینجانب می باشد.
 ب- من لایحضره الفقیه: از شیخ اجل، صدوق الطائفه، ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه قمی، متوفی ۳۸۱ هـ است که طبق خواهش شریف ابو عبدالله، محمد بن الحسن معروف بنعمه، در قصبه ایلاق بلخ^{۳۰} به جمع و تألیف آن پرداخته. و خود در ابتدای آن تصریح کرده که از کتب متقدمین اصحاب، از قبیل حریر بن عبدالله سجستانی، و شیخ اجل حلبی، و علی بن مهزیار اهوازی، و احمد بن عیسی، و ابن ابی عمیر، و شیخ برقی، استخراج و استفاده نموده. و در این انتخاب آنچه مورد اعتماد و فتوی بین وی و پیروان گارش بوده، ذکر و ایراد کرده.

من لایحضره الفقیه شامل ۹۰۴۴ حدیث است.^{۳۱}

شیخ صدوق دارای مؤلفات کثیر و ممتعی در اخبار است که نسبت مهم آن هم اکنون در دست و اغلب مکرر بطبع رسیده است. کتاب من لایحضره الفقیه مکرر انتشار یافته و اخیراً چاپ منقحی از آن توسط فاضل محترم آقای غفاری در تهران انجام شده. نسخه های خطی من لایحضر نیز بسیار است و از آن جمله نسخه ای مصحح با دستخط بلاغ مجلسی اول و محقق سبزواری در کتابخانه مدرسه نواب مشهد و نسخه مصححی با دستخط بلاغ و اجازه محقق سبزواری در تملک اینجانب است که در چاپ آقای غفاری از آن استفاده شده است.

ج- د- تهذیب و استبصار:

این دو کتاب تألیف شیخ الطائفه، ابو جعفر، محمد بن حسن طوسی، متوفی ۴۶۰ هجری است.^{۳۲}

شیخ ساکن بغداد، و از شیخ مفید، و سید مرتضی، تلمذ نموده و بعد از سید مرتضی دوازده سال در آن مرکز، مرجعیت عامه داشته^{۳۳} و در سال ۴۴۸ هـ بواسطه حوادثی که در بغداد رخ داد بنحیف مهاجرت

فرمود (رک : المنتظم این جوزی ، کامل التواریخ این اثیر ضمن وقایع سال مزبور) .

شیخ ، پایه گذار علوم اسلامی ، در مذهب تشیع است . و هم اوست که حوزه علمی شیعه را بنحیف انتقال ، و در واقع تأسیس فرمود وی در فنون تفسیر و کلام و فقه و اصول و حدیث و رجال ، کتب متممی تألیف کرده که تا کنون نیز مرجع می باشد . و گذشت زمان و ترقی معارف از ارزش علمی آنها نکاسته است .

شیخ ، ابتداء تهذیب را تألیف نمود . و چون طی جمع آوری آن کتاب بتعارض و تنافی ظواهر بعض اخبار برخورد کرد ، بفکر تألیف کتاب مستقلی که جامع این دسته اخبار باشد ، افتاد . و کتاب استبصار را در این زمینه پرداخت . و با اصول علمی به حسم مضامین و توفیق اخبار اهتمام نمود .

کتاب تهذیب ، شرح مقنعاً استنادی (شیخ مفید) است ، که در فقه نوشته شده و شیخ طوسی اخبار هر باب را بتناسب ، در شرح آن آورده .

شرح کتب اربعه

بر این کتب ، شروح و حواشی کشیری ، نگاشته شده . که بعضی باتمام رسیده . و برخی فقط شامل شرح بخشی از کتاب است^{۳۵} .

مع التأسف حاصل این زحمات ، در زوایای کتابخانه ها (آنها) بیشتر مکاتب شخصی) یابدست نیستی ، سپرده شده . و جز کمی از حواشی که ضمن چاپ سنگی کافی (اصول و فروع) و چاپ اخیر آن توسط آقای آخوندی ، انتشار یافته و جز بعض شروح ، بطبع نرسیده از شروح مزبور که انتشار یافته شرح مجلسی بر کافی (بنام مرآت العقول) و شرح فارسی ملاخلیل قزوینی بر اصول کافی بنام (صافی) است چون ملاخلیل را شرح دیگری یعنی بر کافی بنام (شاقسی) است^{۳۶} و نیز شرح فارسی مجلسی اول (ملا محمد تقی) بر من لایحضره الفقیه بنام (لوامع صاحبقرانی) و بیاناتی از محدث کاشانی (مرحوم فیض) بر احادیث کتب اربعه ضمن کتاب شریف وافی است همچنین شرح استاد مظفر بر اصول کافی است که اخیراً کار چاپ آن در نجف پایان رسیده است . و روضه المتقین مرحوم مجلسی و باینهمه باید اذعان کرد که شرحی که در خور این کتب ، و خاصه بر اصول کافی ، (با مقتضیات زمان) شایسته انتشار است ، ظهور نیافته^{۳۷} و چنانکه بعضی از بزرگان اهل سنت ، در باره صحیح بخاری ، (با آنهمه شروح مفصله) ، گفته که : شرح صحیح بخاری بر عالم اسلام ، فریضه ایست که تأدیه نشده ، در باره کافی نیز (با کمال سرافکندگی) باید همین سخن را تکرار کرد .

باری پس از گذشت دوران این سه بزرگوار، در بازار حدیث، رکودی دست داد، که تا عصر صفویه، برقرار بود و در این عصر است که محدثین بزرگی از نو برخاسته، و بجمع آوری آثار قدما پرداخته اند که در رأس اینان است: (محمد بن ثلاث آخر). یعنی محمد بن مرتضی معروف به (ملا محسن فیض کاشانی) متوفی ۱۰۹۱ و محمد بن الحسن الحر العاملی المشغری^{۳۸} معروف به (شیخ حر عاملی) متوفی ۳۱۱۰۴. و ملا محمد باقر بن محمد تقی معروف به (مجلسی) متوفی ۱۱۱۰ یا ۱۱۱۱ هجری که بترتیب صاحب جوامع ثلاثه: وافی، وسائل الشیعه، بحار الانوار، می باشند.

دیگر از بزرگان این دوره محدث جزایری (سیده نعمت الله بن عبدالله موسوی، صاحب انوار نعمانیه) متوفی ۱۱۱۲ ه است که دو شرح (کبیر: مقصود الانام، صغیر: غایة المرام) بر تهذیب شیخ طوسی و شرحی بر روضه کافی و شرح استبصار (بنام کشف الاسرار) و شرح توحید صدوق (بنام انس الوحید) و شرح عوالتی الثانی (بنام جواهر العوالتی) نوشته: نیز سینهاشم بحرانی که دارای تألیفات کثیری در فن حدیث است. از آن جمله تفسیر روایتی وی بنام (برهان) و کتاب غایة المرام فی فضائل امیر المؤمنین و الائمه علیهم السلام، و مدینه المعجز و معالم الزلفی، بطبع رسیده. و هریک دلیل بارزی بر تنجر و سعه اطلاع نویسنده در فن حدیث است.

جعل حدیث

باید دانست که کلیه احادیث منقوله، بصحت نییوسته و روی دلائل و شواهدی، دست جعل در میراث نبوت و ولایت پرده شده. سید مرتضی می فرماید: همانا احادیثی که هر کتب شیعه و سایر مذاهب اسلامی نقل شده متضمن انواع اشتباهات و اموری است که بطلان آن یقینی است مانند امور محال و چیزهایی که دلیل قطعی بر فساد آن داریم چون جبر و زوالت ذات باری تعالی و قول بوجود صفات قدیمه برای خداوند و امثال آن از مطالبی که ما را ناچار بنقد احادیث می نماید.

محقق (در مقدمه کتاب معتبر) فرماید: قال علی (ع) قد کذب علی رسول الله علی عینه حتی قام خطیباً فقال ایها الناس قد کثرت الکذابة فمن کذب علی متعمداً فلیتبعه مقعده من النار. ثم کذب علیهم من بعده.

نیز نقل می کند که حضرت صادق فرمود: لکل رجل منارجل یکذب علیه. برای هر یک از ما (اهل بیت) مردی که بدروغ سخنی بمانست می دهد وجود دارد.

و از این رو تشخیص صحیح و سقیم حدیث، مشکل گردیده. و قهراً تناول این علم، از عهده همگان خارج گشته.

در نتیجه هر کس را نرسد که بفرستد قولی اعتماد نموده، و آن را بساحت قفس نبوی و ولوی، اتساب دهد.

شرائط منقول و ناقل و علل جعل حدیث

می دانیم که پس از پیغمبر اختلافات و حوادثی میان مسلمین پدید گردید. که پاره ای از آنها سبب شد در زمینه آن، احادیثی جعل، و بدینوسیله موضوع، تثبیت شود، که اهم آنها از این قرار است:

الف: موضوع خلافت و جانشینی پیغمبر. که جمعی بنص رسول اکرم. و گروهی بحسب شوری می دانستند.

ب: روی کار آمدن معاویه، بدست آویز خونخواهی از کینندگان عثمان، (خلیفه سوم).

وی برای استحکام فرمانروائی خود بدو قوه مثبت و منفی شرح زیر تثبیت کرد:

۱- تبلیغات و جعل حدیث در فضائل بنی امیه (در باره روایاتی که له خلفاء جعل کرده اند رک: ص ۳۷ نوادر فیض)، و مظلومیت عثمان، و قلمداد نمودن علی (ع) را از مسیین قتل وی.

۲- سرکوبی و نابودی مخالفین بنی امیه و اخفاء و اضمحلال فضائل بنی هاشم. و خاصه علی (ع)، و تبدیل فضائل آنجناب، به بدیها.

ج: موضوع خوارج، و تشکیل اصول اعتقادی بخلاف مبانی عامه، که برای تشدید مبانی اعتقادی خویش، دست بجعل حدیث زده و احیاناً کسانی نیز علیه آنان حدیث جعل می کردند. چنانکه مهلب بن ابی صفره، برای ضعیف ساختن خوارج بجعل حدیث علیه آنان دست زد (رک: وفيات الاعیان).

د: تشعبات مذهبی، و آراء و معتقدات فرق منسبیه. از قبیل زیدیه، معتزله، خنابله، ظاهریه، مجسمه، غلات، کرامیه، اشاعره، متصوفه، باطنیه. با تشعبات طایفه بر هر فرقه و همچنین پیدایش مذاهب مختلف فقهی از ابوالسعادات احمد بن منصور نقل شده که بین دوست پروردگار لوحی است که در آن اسماء کسانی که قائل بصورت از برای خدا و رؤیت حقتعالی و چگونگی آن شده اند ثبت شده و فرشتگان با آن میاهات می کنند (میزان الاعتدال ۷۵/۱، ثالی المصنوعه ۱/۱۰۰ بنقل الغدير در ۲۱۷/۵).

از اسحق بن مهشاد نقل شده که وی بر مذهب کرامیه، جعل حدیث می کرد. و کتابی در فضائل محمد بن کرام نیز نگاشته که تمام دروغ و جعل است.

سیوطی درباره احمد بن عبدالله جویناری گوید: وی هزاران

شعرانی در عهد کبری فرماید: ان اکثر من يقع فی خیانة هذا العهد المتصوفة الذين لا قدم لهم فی الطريق ، فرما رووا عن رسول الله ماليس من كلامه ، لعدم ذوقهم ، وعدم فرقانهم بین كلام النبوة و غيرها و سمعت شيخنا شيخ الاسلام زكريا رحمه الله يقول : انما قال بعض المحدثين : كذب الناس الصالحون ، لقلبة سلامة بواطنهم ، فيظنون بالناس الخير . وانهم لا يكذبون على رسول الله . فسر ادهم بالصالحين : المتعبدون للذين لا عوض لهم فی علم البلاغ فلا يفرقون بین كلام النبوة و غيره ، بخلاف العارفين فانهم لا يخفى عليهم ذلك .

هـ : ظهور بنی العباس و اشغال دستگاه خلافت اسلامی بتوسط آنان که همانند امویان ، و به پیروی آنان ، برای تشییدار کان دولت خود ، دست تبلیغات دوپهلوی (علیه خلفای اموی و معارضین خود از یکطرف و جعل فضائل بنی العباس از طرف دیگر) زدند . بطور مثال : از انس مرفوعاً نقل شده که پیغمبر فرمود : جبرئیل بر من وارد شد . در حالی که قبای سیاه بتن و موزة سیاه پیاداشت و گفت یا محمد این زوی و لباس پسران عموی تو بعد از تست (تاریخ بغداد ۴ / ۲۳۲) . چنانکه سیوطی با آنکه خود کتابی « بنام اللئالی المصنوعه » در احادیث موضوعه ، نوشته ، کتابی بنام « الاساس » در فضائل بنی عباس تألیف کرده . و بیداست احادیثی که طی این کتاب درباره مناقب این خاندان آورده در چه پایه از اتقان و صحت است .

ح : افتخارات قبائل و بلاد اسلامی بر یکدیگر . که تا مئة آن جعل احادیث درباره نیکی و بدی شهرها و مردمان کشیده شده^۷ .
ط : جعل احادیث ، از ناحیه مشتریین و مقدمین ، برای تحریص و ترغیب مردم با اعمال دینی و پیروی از کتاب و سنت^۸ .

ی : احترام فوق العاده ای که عموم ، نسبت بناقلین و محدثین مرعی می داشتند . که همین جهت خود باعث اکثر بعضی صحابه و تابعین در نقل حدیث شد .

ک : افتخار بخاندانها و انساب که بهترین افتخار نصیب پسرانی بود که آباء آنان بکثرت حفظ یا نقل حدیث مشهور و در عداد محدثین یا فقهاء بشمار می رفتند .

از این رو بعضی افراد که خود مایه آن رانداشتند ، احادیثی جعل و از پسران خویش نقل می نمودند یا سلسله روایات حدیث ثابت و مسلمی را تغییر و یکی از آباء خود را در شمار آن سلسله جامی زدند . چنانکه در شذرات الذهب این مطلب را از ابو یوسف مروزی نقل می نماید (بنقل الغدير ج ۵) .

تجدید پیش شدن یکمده از راویان حدیث ، بخلفاء و جعل حدیث برای جلب نظر آنان ، و در نتیجه پر نمودن کیسب خود و سیاه کردن نامه خویش .

غیاث بن ابراهیم بر مهدی عباسی وارد شد و کبوترانی در منزل خلیفه مشاهده کرد (زیرا خلیفه بکبوتر علاقه داشت) برای خشودای خلیفه حدیث (لأسبق الافی خف او حافر او حمامة = در اسلام مسابقه بجز در مورد سواری شتر و اسب و کبوتر روانیست) را جعل کرد . خلیفه بوی انعام داد ولی چون پشت کرد گفت : اشهدان هذا قما کاذب بر رسول الله . شهادت می دهم که پشت این مرد به دروغ گو و افتراء زننده بر رسول خدا می ماند . سپس دستور داد کبوتران را کشتند .

ن : اختلاف در مکاتب فقهی و تأیید آراء شخصی با حدیث ، که جمعی وضع حدیث را در این زمینه که حکم بنظر فقیه مسلم باشد جایز شمرده اند .

قرطبی گوید : (بنقل علوم الحدیث) بعضی فقهای اهل رأی انتساب حکمی که مطابق قیاس جلی باشد ، بر رسول خدا جایز شمرده اند

تمام این جهات ، و نیز علل دیگری سبب گردیده ، که احادیثی از ناحیه استفاده جوانان وضع و به پیغمبر یا امام نسبت داده شود . گرچه در قرن سوم و چهارم که مجامع حدیث تدوین شدند ، اهتمام بلیغی در جداول ساختن احادیث صحاح از غیر آن بعمل آمد . ولی با گذشتن دو قرن یا بیشتر از زمان صدور احادیث ، دشواری این امر پیداست . خاصه که پاره ای از علل جعل ، در همان ازمنه نیز موجود بوده . زیرا تماس ز نادقه با مسلمین در این اعصار بیشتر بوده و طرفداران مذاهب همچون خوارج و عثمانیان و از آن پس حنابله و ظاهریه و بیروان مذاهب فقهی و بالاخره غلاة و متصوفه با فعالیت خود ادامه می دادند .

باضافه دستگاه خلافت نیز در این ماجری بی بحالت نبود و قهر آسانی بواسطه نزدیک بودن خلفاء از جهت وید انتشار و جمعولات ، بنفع آنان خودداری نداشتند .

کار قصه گوینان و محدثین حرفه ای ، نیز دور روتق خود را می پیمود ، این جواری نقل می کند : که احمد بن حنبل و یحیی بن معین در مسجد رصافه نماز می گذاردند قصه گوئی در این اثناء ساط خود را در مسجد باز و بنقل حدیثی از احمد و یحیی سخن ساز کرد که این دو از که و آن از فلان ووی از رسول خدا نقل کرد که : هر که (لا اله الا الله) گوید خداوند مرغی که منقارش از طلا و بالش از مرجان ... و سپی سخن را در وصف مرغ و ثواب گوینده بجائی رسانید که در حدود بیست ورق نمی گنجید . این حنبل به

یحیی و ابوی، نگاهی مبادله کردند. آنگاه محدث کذائی شروع
 بجمع آوری بخششهای مردم نمود و با انتظار بیشتری ساکت شد.
 یحیی بن معین بوی گفت نزد من آی قصاص بگمان بخشش
 نزد وی آمد یحیی از او سؤال کرد چه کسی ترا باین حدیث خبر
 داد؟ پاسخ داد احمد بن حنبل و یحیی بن معین.
 یحیی بوی گفت من یحیی و اینک ابن حنبل نیز حاضر است
 و ما خود از این حدیث خبر نداریم، قصاص بید رنگ گفت: من کرا را
 شنیده بودم که یحیی بن معین مرد احمقی است تا کتون یقین نداشتم
 گوئی در جهان یحیی بن معین و احمد بن حنبل فقط شمائید همانا من
 از هفده احمد بن حنبل و یحیی بن معین حدیث نوشته ام. و با تمسخر
 از آندو جدا شد (علوم الحدیث ۲۸۹).

تمیز معمولات

از اینرو جمعی بنقادی حدیث پرداخته و قواعدی برای تشخیص

صحیح از سقیم، وضع نمودند.

این قواعد که بمصطلح الحدیث مسمی گشت بضمیمه علم
 (معرفة الرجال) مفتاح نقد الحدیث، و دانستن آن، اولین شرط
 تمیز احادیث صادره از معمولات، محسوب می شود.

البته دو رکن دیگر در این فن یعنی «تشخیص صحیح از سقیم»،
 جزو قواعد اساسی علم الحدیث می باشد. اول آشنائی نسبتاً کامل
 به لغت و قواعد زبان عربی، که لسان صدور اخبار است^{۱۴} دوم دانستن
 تاریخ اسلام و سیره رسول اکرم و ائمه هدی و تاریخ مذاهب و فرق
 اسلامی و اجتهالی از آراء و معتقدات ملل و نحل^{۱۵}.
 ولی اطلاع بر فنون سه گانه (درایة الحدیث و رجال، لغت
 و قواعد زبان، تاریخ و ملل و نحل) فقط جنبه اعدادی داشته و
 اصل الاصول، ذوق سلیم و تخلیف ذهن از تعصبات است. منتهی وسائل
 علمی مزبور بپیمودن این مرحله را تسهیل می کند.

دیگر از مهمترین شرائط صحت حدیث، عدم مخالفت با عقل
 است زیرا عقل، رسول باطن، و مهمترین حجت خداوند است. که
 بوسیله آن شناسائی خدا و راستی و درستی پیغمبران هویدا میگردد.

بدیهی است گفتار پیغمبر (که نبوت وی بر اهلنائی همین
 حجت باطنی شناخته شده) نمی شود مخالف با اصل حجت (یعنی
 عقل) باشد.

ولی باید دانست که مخالفت با عقل، موضوعی است و نداشتن
 دلیل بر طبق آن، موضوعی.

زیرا مفاد قسمت مهمی از احادیث، از دایره محکم عقل و نفی
 و اثبات آن بتوسط داور بی حرد، بزرگوار است.

در اینجاست که اگر حدیثی واجد شرایط دیگر صحت بود باید پذیرفت. زیرا مقارن پارهای از احادیث احکام، تعبدی محض بوده. و چنانچه عقل نیز در مورد آنها حکم موافقی داشته باشد، معلوم نیست آن جهت، غلت منحصره باشد. اما در غیر احکام، چون علی الفرض مفاد حدیث طبق قاعده: (کل ما قرع سمعك فذره فی بقعة الامکان)، ممکن الوقوع است، و از طرفی بصادقه مصدق اعتبار ندارد، نباید رد نمود. زیرا گفته اند: لكل مقال رجال (برای هر سخنی مردانی خاص اند). و رب حامل فقهالی من هو افقه منه. (بسیار کس اند که سخن ژرفی را به ژرف بین تر از خود ابلاغ می کنند).

نیز از شرایط صحت احادیث، مخالفت نداشتن با کتاب خدا (قرآن) است چنانکه این معنی در احادیث، بعد استفاضه رسیده^{۱۶} که کلمه مخالف قول ربنا لم نقله. و کلمه مخالف کتاب الله فهو زخرف (یعنی هر چه مخالف قرآن باشد سخن مانیست و باطل است)

دیگر مخالفت نداشتن مضمون خبر با (ضرورت مذهب) یا با (سنت قطعی) یا با اجماع قطعی است. که در مورد مخالفت خبر با یکی از این سه، جعل حدیث و کذب آن، مسلم است. منتهی بدست آوردن اجماع قطعی کاری است مشکل و اما اجماع منقول، نزد محققین شیعه مورد نظر است.

نیز از علایم تشخیص جعل حدیث، آنستکه مضمون خبر از مطالبی باشد که اگر راست می بود با وجود دواعی، مخفی نمی ماند یا از مطالبی باشد که احتیاج در دین و مذهب، مقتضی نقل آن بوده که بنا بر این اینگونه احادیث بشهادت عقل باطل و از درجه اعتبار ساقط است^{۱۸}.

علامه و وسائل تشخیص احادیث مجموعاً و توضیحاً

شیخ اجل، رئیس الطایفه، ابو جعفر طوسی، در کتاب عدتة الاصول^{۱۵} پارهای از علایم برای استفاده صحت خبر می فرماید^{۱۶}:

الف- موافقت با ادله عقلیه.

ب- مطابقت با کتاب خدا.

ج- موافقت با سنت قطعیه.

د- موافقت با آنچه فرقه امامیه بر آن اجماع نموده اند.

سپس اضافی کند که این قرائن، شواهدی بر صحت مضمون خبر است. نه بر نفس خبر زیرا ممکن است راوی، حدیثی با چنین خصوصیات ساخته باشد.

لذا علماء برای تشخیص موضوعات امور ذیل را ذکر

فرموده اند:

۱- اعتراف واضح بجعل و وضع حدیث. چنانکه از ابو عصمت

(نوح بن ابی مریم مروزی) که بنوح جامع^{۱۷} معروف است نقل نمودیم که خود اقرار کرد: احادیثی در فضائل سوره های قرآن از قول ابن عباس ساخته^{۱۸}

۲- اینکه در الفاظ حدیث غلطهائی (از لحاظ قواعد ادبی)

مشاهده شود. یار کاکتی در ناحیه معنی وجود داشته باشد. زیرا از پیغمبر که فصیحترین عرب (و ناطقین بالضاد) است و همچنین از ائمه شیعه که سرآمد فصیحای عربند جمله ای نادرست و یا معنی زنده ای صادر نمی گردد.

ربیع بن خثیم گوید: نورانیت حدیث چون روز آشکار است. و ماضی زیارت جامعه می خوانیم: کلامکم نور.

منتهی چون در احادیث از دیر زمان نقل بمعنی شایع بوده و همگان را قدرت تأدیة معانی بالفاظ فصیحه میسر نبوده، تنها غلط لفظی را ملاک جعل حدیث نمی توان دانست. لذا حافظ بن حجر نیز ملاک تشخیص موضوع و مجعول را فقط کاکت معنوی می داند. آری در آن صورت که راوی تصریح کند که بالفاظ صادره از معادن بلاغت، نقل نموده، و معدلیک غلطهائی در ناحیه لفظ وجود داشته باشد، بناچار بایست حمل بر وضع و جعل حدیث کرد.

۳- مفاد و معنی حدیث مخالف با عقل یا حس و مشاهده باشد بدانسان که تأویل آن ممکن نگردد چنانکه از عبدالرحمن بن زید نقل شده که وی از پدرش... از رسول خدا حدیث کرد که کشتی نوح دور خان خدا طواف کرده آنگاه در مقام ابراهیم (ع) دو رکعت نماز گذارد.

۴- طی حدیث درباره موضوعی بی اهمیت و کوچک مبالغاتی زیاد شده باشد. چنانکه بر بعضی مستحبات یا خواندن پاره ای عودات و دعاها مبالغه هارفته و گرافهها گفته شده و چنانکه ما در سابق اشاره کردیم اینگونه احادیث بیشتر از ناحیه قصه گوینان یا نویسندگان و گویندگان کم مایه وضع و نقل گردیده. مثل من صلی العصر اعطی ثواب سبعین نبیاً.

۵- ناقل حدیث کسی باشد که بدروغ و کذب مشهور و به وضع و جعل حدیث معروف باشد^{۱۹}.

منتهی صدور حدیث از شخص دروغگوزا به تنهایی نمی توان علامت جعل آن دانست همچنانکه بدون مؤیدی بر آن اعتماد نمیتوان نمود.

۶- مضمون حدیث مخالف منقولات مسلم تاریخ باشد مثل حدیث رفع جزیه از یهود خیبر باستناد عهدهی که در خیبر بدستور رسول اکرم توسط معاویه نوشته شده. زیرا معاویه در جنگ خیبر هنوز مسلمان نشده بود.

۷- مخالفت با مقصد و هدف شارع . مثل حدیث : خیرکم بعد الماتین من لازوجله ولا ولد (بهترین مسلمان بعد سده دوم کسی است که زن و فرزند نداشته باشد) .

۸- اشتغال حدیث بر اموریکه خلاف سیره و رفتار و گفتار عقلاء است . مثل حدیث : الذیک الا بیض حبیبی و حبیب جبرئیل . یا حدیث : لو کان الارز رجلا لکان حلیمآ .

۹- مخالفت حدیث با کتاب خدا با مفاد حدیث متواتر مثل حدیث : ولد الزنا لا یدخل الجنة الی سبعة ابناء . که مخالف آیه

شریفة (ولاتر وازرة و زراخری) است البته می توان گفت که آیه شریفه ناظر به حکم تکلیفی و حدیث ناظر به حکم وضعی است پس باهم تفاوت ندارند .

مصطلح الحدیث

ائمه حدیث چون نوعاً احادیث را با اسناد و وسائط نقل می کردند لازم بود پیرامون روایات، بحث و دقتی بیشتر شود زیرا وسائط کم کم رو بفرزونی می رفت و قهرأ در بین این عده کسانی یافت می شد که بحدیث آنان اعتماد نمی توان کرد .

استقصاء بحث در این باره نیاز بدانستن احوال روایات داشت . و از اینجا علم رجال پدیدار گردید نیز در دسته بندی روایات و طرق نقل و وظائف ناقل و منقول الیه و خصوصیات که در الفاظ متن حدیث یا سلسله سند آنست و نامگذاری هر يك علم دیگری بوجود آمد که بمصطلح الحدیث مسمی گشت .

ابن خلدون در مقدمه تاریخ (العبر) خود . درباره تشعب علم الحدیث می نویسد :

دانشهای حدیث بسیار و گوناگون است . از آن جمله مباحثی است که در ناسخ و منسوخ حدیث گفتگو می کند زیرا در شریعت ما ثابت شده است که روایان و روی دادن نسخ ، همچون مهری از خدایتعالی نسبت به بندگانشت و از لحاظ مصالحی که خدا آنها را بر عهده آنان گذاشته است نسخ ، مایه سبکباری ایشان می شود . خدایتعالی می فرماید : هر آیه ای را منسوخ کنیم یا فرودگذاریم بهتر از آن یا مانندش را بیاوریم .

و شناختن ناسخ و منسوخ هر چند عموماً مربوط بقرآن و حدیث است ، ولی آنچه در این باره در قرآن هست در تفسیرهای آن مندرج شده است و قسمتی که اختصاص بحدیث دارد در میان دانشهای آن ، فصل خاصی بشمار می رود .

از اینرو هر گاه دو خبر بطریق نفی و اثبات تعارض پیدا کنند و جمع میان آنها با بعضی تأویلها دشوار گردد و معلوم شود که

کدام يك از آنها مقدم است آنوقت تعیین می شود که خبر متأخر ناسخ است و شناختن ناسخ و منسوخ از مهمترین و دشوارترین دانشهای حدیث بشمار می رود .

و از جمله دانشهای حدیث اندیشیدن در استناد و شناختن احادیثی است که عمل کردن بآنها واجب است . و چنین حدیثهایی بر حسب سندی روایت می شود که شرائط آن کامل باشد زیرا عمل باخبار پیامبر (ص) هنگامی واجب می شود که راستی آنها بر ظن غلبه کند و آنگاه باید در طریقی که این ظن بدست می آید اجتهاد شود و آن از راه شناختن راویان حدیث و اطمینان بعدالت و ضبط آنان حاصل می گردد . عدالت و ضبط آنان بوسیله روایت از مشاهیر و بزرگان دین که تعدیل و برائت آنان را از جرح و غفلت تأیید می کنند بشود می رسد . و روایت آنان برای ما دلیلی بر پذیرفتن یا فرو گذاشتن اخبار است .

و همچنین مراتب این روایت کنندگان که از صحابه و تابعان می باشند و تفاوت ایشان در مقام و منزلت و باز شناختن یکایک آنان از یکدیگر برای پذیرفتن یا رد احادیث . تأثیر می بخشد . گذشته از این . سندها (زنجیره های حدیث) از لحاظ اتصال یا انقطاع آنها ، فرق می کند .

بندیشان که راوی . روایت کننده ای را که از وی حدیث را نقل کرده است ندیده یا دیده باشد . همچنین سلامت زنجیره حدیث از علل گد برای آن موثر است . در صحت حدیث مؤثر است . و سرانجام زنجیره حدیث بدو طرف منتهی می گردد و طرف برتر مورد قبول و طرف فرودتر رد می شود و درباره متوسط آن بر حسب اینکه از ائمه حدیث نقل شده باشد اختلاف است .

فناختن حدیث در این باره اصطلاحات خاصی وضع نموده و آبیاری برای مراتبی که تقسیم کرده اند بکار می برند مانند : صحیح و حسن و ضعیف و مرسل و منقطع و معضل و شاذ و غریب و دیگر عناوینی که در میان آنان متداولست و این اصطلاحات را با یوایی تقسیم کرده اند . و اختلاف یا توافق نظر ائمه حدیث را درباره هر یک از آنها آورده اند .

قواتر و احاد

حدیث یا متواتر است یا احاد . متواتر در لغت آمدن یکی پس از دیگری بلافاصله است که آید شریفه (ثم ارسلنا رسلا تتری) بهمین معنی آمده . و در اصطلاح علم الحدیث منظور خبر جماعتی است که (فی حد نفسه بضمیمه قرائن) اتفاق آنان بر گذر متعال و در نتیجه موجب علم بضمون خبر باشد .

تواتر نیز بلفظی و معنوی و اجمالی تقسیم شده . مورد تواتر لفظی خبریست که مفاد آن در روایات کثیره . بالفاظ مخصوص و هسان هم نقل شود . و این معنی بندرت در اخبار وجودی باید^۲ .

زیرا ناقلین صدر اول معدود بوده ، و تواتر در طبقات بعد حاصل گشته . البته روایاتی ، مورد این ادعاست . که شاید حدیث (من کذب علی متعمداً فلیتبوه مقعده من النار) از اظهر مصادیق مزبور باشد .

زیرا ۶۲ تن از صحابه این حدیث را از پیغمبر نقل نموده اند^۳ که در طبقات بعدی بر عده ناقلین افزوده شده .

اما معنوی آنست که مورد تواتر ، مفاد مشترک چند حدیث باشد . و عبارات دیگر معنی التزامی قضیه متواتر باشد . چون شجاعت امیر المؤمنین که از منقولات تاریخ (غزوات و سرایای رسول اکرم (ص) و جنگهای خود آنجناب) بتواتر رسیده .

تواتر اجمالی ، عبارت است از علم بصحت یکی از چند حدیثی که در یک موضوع وارد شده باشد ، مانند حجیت خیر عادل ، که در کتب اربعه آمده باشد . زیرا از رجوع دادن امام (ع) بعضی شیعه را بجمعی از اصحاب خود و باسؤال شیعه از وثاقت بعضی اصحاب ائمه ثابتوانند از او

اخذ احکام نمایند ، علم اجمالی حاصل می گردد؛ که اگر یک مورد هم از مفاد این روایات از امام صادر شده باشد نتیجه خواهد داد کمی توان بقول مخبری که مورد وثوق است ، اعتماد نمود و از او (که ناقل حدیث از امام است) اخذ معالم دین کرد .

خبر آحاد : خبری است که فقط یک یا چند نفر (که فی حد نفسه و بدون ضمیمه و قرینه از گفته آنان علم بمضمون خبر حاصل نشود) آنرا نقل کرده باشند .

اصول اربعه : محدثین شیعه حدیث را بچهار قسم بدین قرار

(صحیح ، حسن ، موثق ، ضعیف) تقسیم کرده اند که هم اکنون این اصطلاح متداول و معمول است^۱ و سایر اصطلاحات در این چهار قسم مندرج می باشد .

۱- صحیح : و آن خبریست که سلسله سند توسط رجالی موثق^۲ و امامی مذهب بمعصوم منتقل گردد^۳ .

۲- حسن : خبریست که رجال سند تماماً و در هر طبقه امامی مذهب و مندوح^۴ باشند ولی تنصیص بر عدالت هر یک نشده باشد ولی حسن با اصطلاح اهل سنت حدیثی است که سلسله سند در وثاقت نزدیک بدرجه صحت بوده و باروایت مرسل است که مرسل آن ثقه باشد و در هر صورت سالم از شذوذ و علت باشد^۵ .

وجه تسمیه حسن بدین نام از آن جهت است که نسبت بر او بان آن حسن ظن داریم .

۳- موثق : خبریست که نسبت بکلیه افراد ناقلین ، تنصیص

بتوثیق شده باشد. گرچه بعضی از رجال سلسله‌سند غیر امامی باشند.

۴- ضعیف: خبریست که شروطیکی از اقسام نامبرده در آن

جمع نباشد.

کنی و القاب ائمه

موضوع دیگری که اطلاع آن بر محدث لازم است، دانستن القاب و کنای ائمه است چه آنکه روایات در بیشتر احادیث، از ائمه بکنیه یا لقب نام برده‌اند.

زیرا در لسان عرب، هنگام نام بردن از بزرگان یا مخاطبه با آنان نوعاً به کنیه تعبیر می‌شود. و اتفاقاً بیشتر کنای ائمه، مشترک بین آنان است و از اینرو احتیاج بامتیاز آن بواسطه قرائن کلامیه و مقامیه داریم.

۱- ابوالقاسم: کنیه حضرت رسول اکرم (ص) و حضرت بقیه الله (ع) است و چنانکه در اخبار بطور مطلق ذکر شود مراد حضرت ولی عصر است.

و چون روایت از حضرت امام حسن و امام حسین (ع) نادر است ذکر کنیه ایشان کمتر شده با آنکه کنیت حضرت امام حسین ابو محمد است و کنیت امام حسین ابو عبدالله است (لوامع صاحبقرانی). و کنیه امام صادق (ع) نیز ابو عبدالله است.

۲- ابوالحسن: مشترک بین حضرت امیر و حضرت موسی بن جعفر و حضرت رضا و حضرت هادی است منتهی بطور اطلاق یا متداول، حضرت موسی بن جعفر و (بقید ثانی) حضرت رضا و (بقید ثالث)، کنیه حضرت هادی است.

۳- ابو محمد: مشترک بین حضرت مجتبی و حضرت زین العابدین و حضرت امام حسن عسکری است گرچه نوعاً در اخبار اطلاق بر اخیر می‌شود. و حضرت زین العابدین را همیشه با اسم یاد می‌کنند.

۴- ابوابراهیم: خاص حضرت موسی بن جعفر (ع) است.

۵- ابواسحاق: مختص حضرت صادق علیه السلام است.

۶- ابو جعفر: مشترک بین حضرت باقر و امام جواد (ع) است.

منتهی چنانچه بطور اطلاق ذکر شود یا بقید اول، مراد حضرت باقر و باقید (ثانی) حضرت جواد (ع) است و استعمال «ابوالحسن» در کنیه امیر المؤمنین کم و بیشتر ابوالحسنین که خاص آنجناب است آمده.

اما القاب :

لقب عالم و شیخ و فقیه و عبد صالح : خاص حضرت موسی بن جعفر است . ولی گاهی شیخ در لقب حضرت صادق نیز آمده^{۴۵} چنانکه ابو عبد الله و فقیه و عالم نیز بر آن حضرت اطلاق شده . ولی مجلسی فرموده: فقیه را بیشتر بر امام علی النقی اطلاق می کنند و گاه باشد که فقیه را بر امام حسن عسکری و صاحب الامر اطلاق می کنند (لوامع ص ۸۷) .

لقب نقی و ماضی و صاحب العسکر و رجل : در مورد حضرت امام حسن عسکری استعمال شده . چنانکه گاهی از آن حضرت بماضی و فقیه نیز تعبیر گردیده .

لقب صاحب و صاحب الدار : بقائم مهدی یعنی حضرت صاحب الزمان اختصاص دارد و لقب صاحب الناحیه را به حضرت صاحب الامر اطلاق می کنند (لوامع) و نیز به حضرت هادی و حضرت عسکری اطلاق شده .

مجلسی اول فرموده: غایب و علیل و غریب را نیز بر حضرت حجت اطلاق می کنند (لوامع) .

باحدهما : حضرت باقر یا صادق اراده شده . و بعسکرین حضرت هادی و عسکری مرادند و بکاظمین حضرت موسی بن جعفر و حضرت جواد اراده می شود .

واما بقیة القاب

امیر المؤمنین و مجتبی و شهید و زین العابدین و باقر و صادق و کاظم و رضا و جواد و هادی و عسکری و صاحب الزمان بترتیب انتساب مشهوره و از ده امامند که نزد عموم حتی از اسماء این بزرگواران بیشتر اشتها دارد .

(رك : لوامع صاحبقرانی ، مشتركات طریحی) .

جمع بین احادیث متعارض

مطلب دیگری که اطلاع بر آن اجمالاً لازم است، دانستن طریق جمع بین احادیث متعارض است . زیرا ضمن اخباری که در دست ماست بعدهای احادیث متعارضه برخورد می کنیم که تنافی میان آنها خارج از سه قسم نیست .

۱- تعارض ابتدائی که قابل جمع دلالی است .

منظور از جمع دلالی (در مقابل جمع تبرعی) آنست که چنین جمعی بر مقتضای قواعد زبان ، می باشد . مانند تنافی عام

وخاص و بامطلق و مقید. زیرا طبق قواعدی که در اصول مقرر است چنین مواردی قابل جمع می باشد. خاص بر عام و مطلق بر مقید مقدم است^{۱۳}.

۲- تنافی مدلول دو خبر بطوریکه قابل جمع نباشد. که خود بدو گونه صورت می گیرد:

- الف: جائی که یکی از دو حدیث مؤید بر جعی باشد.
- ب: صورتی که دو حدیث خالی از مرجحات است. در مورد اول «وجود مرجحات»، مناسب است مرجحاتی که ممکن است حدیثی را بآن بردیگری مقدم داشت بیان کرد. مرجحات مزبور چهار دسته است: مرجحات سندی، مرجحات الفاظ حدیث، مرجحات متن حدیث، مرجحات خارجی^{۱۴}. مرجحات سند و متن حدیث را می توان مرجحات صدوری نامید زیرا وجود هر یک موجب اطمینان بصدور (ذوالمزیه) بر دیگری می گردد، اما مرجحات خارجی، با غمض عین از صدور روایت است زیرا ممکن است روایتی از معصوم صادر شده باشد ولی بملاحظات برای بیان حکم واقعی نباشد و عبارت دیگر پاره ای از مرجحات خارجی، مربوط بجهت صدور است نه اصل صدور.

مرجحاتی که در روایات ذکر شده

اینک شایسته است احادیثی را که در مورد تعارض اخبار وارد شده و پاره ای از مرجحات بالا مأخوذ از آنست، از رسائل شیخ انصاری بازگو نموده و سپس مختار محققین را درباره اصل ترجیح و کیفیت آن بیان سازیم.

۱- مقبوله عمر بن حنظله که مشایخ ثلاثه از وی نقل کرده اند. صدر روایت درباره تحاکم و صفات حاکم است. که به همین مناسبت، راوی از اختلاف بین دو حاکم که ناشی از اختلاف روایی باشد سؤال می کند. امام در پاسخ می فرماید: الحکم ما حکم به اعدلهما وافقهما و اصدقهما فی الحدیث و اوزعهما و لا یلتفت الی ما یحکم به الآخر. قلت فانهما عدلان مرصیان عندنا صاحبنا لایفضل واحد منهما علی الآخر.

قال: ینظر الی ما کان من روایتهم عنا فی ذلك الذی حکما به، المجمع علیه بین اصحابک. فیؤخذ به من حکمهما، و یترک الشاذ الذی لیس بمشهور عند اصحابک. فان المجمع علیه لاریب فیه. وانما الامور ثلاثة. امر بین رشتہ فیتبع. و امر بین غیہ فیحتمل.

وامر مشكل يريد حكمه الى الله . قال رسول الله : حلال بين وحرام بين وشبهات بين ذلك . فمن ترك الشبهات ، نجي من المحرمات . ومن اخذ بالشبهات ، وقع في المحرمات . وهلك من حيث لا يعلم .

قال قلت : فان كان الخبران عنكم مشهوران . قد رواهما الثقات عنكم ؟ قال : ينظر ما وافق حكمه حكم الكتاب والسنة وخالف العامة فيؤخذ به . ويترك ما خالف الكتاب والسنة ووافق العامة .

قلت جعلت فداك : ارايت ان كان الفقيهان عرفا حكمه من الكتاب والسنة فوجدنا احدا الخبرين موافقاً للعامة والاخر مخالفاً بأى الخبرين يؤخذ ؟ قال ما خالف العامة ففيه الرشاد .

فقلت جعلت فداك : فان وافقهم الخبران جميعاً ؟ قال ينظر الى ما هم اميل اليه حكمهم وقضاتهم فيترك ويؤخذ بالآخر .

قلت : فان وافق حكمهم الخبرين جميعاً ؟ قال اذا كان ذلك ، فارجه حتى تلتقى امامك ، فان الوقوف عند الشبهات خير من الاقتحام في الهلكات .

٢- مرفوعه زراره است كه ابن ابي الجمهور احسائي ذرعو الى اللثالي از حضرت باقر (ع) نقل مي كند :

قال زرارة، سئلت ابا جعفر (ع) فقلت جعلت فداك : يأتي عنكم الخبران والحديثان المتعارضان فايهما آخذ ؟ قال يا زراره خذ ما اشتهر بين اصحابك . ودع الشاذ النادر .

فقلت ياسيدي انهما معاً مشهوران مأثوران عنكم . فقال بما يقول اعدلها عندك واوثقها في نفسك .

فقلت : انهما معاً عدلان مرضيان موثقان ، فقال انظر ساواثق منهما العامة فاتركه وخذ بما خالف . فان الحق فيما خالفهم . قلت ربما كانا موافقين لهما او مخالفين فكيف اصنع ؟ قال اذن فخذ بما فيه الحايطة لدينك واترك الاخر .

قلت فانهما معاً موافقان للاحتياط او مخالفاً له فكيف اصنع ؟ فقال اذن فتخير احدهما . فتأخذه ودع الاخر .

٣- روايتي است كه صدوق مسنداً از حضرت رضا (ع) نقل مي كند . كه طي آن آمده :

ما ورد عليكم من حديثين مختلفين فاعرضوهما على كتاب الله . فما كان في كتاب الله موجوداً حلالاً او حراماً ، فاتبعوا ما وافق الكتاب . وما لم يكن في الكتاب فاعرضوهما على سنن رسول الله (ص)

فما كان في السنة موجوداً منهيّاً عنه ، نهى حرام ، او هاموراً به عن رسول الله امر الزام ، فليسمعوا بما وافق نهى النبي (ص) وامره . وما كان في السنة نهى عافه او كراهه ثم كان الخبر خلافه ، كذلك رخصة فيما عافه رسول الله او كراهه ولم يحرمه فذلك الذي يسع الاخذ بهما جميعاً او باي مما شئت ، وسعك الاختيار من باب التسليم والاتباع والرد الى رسول الله (ص) وما لم تجده في شيء من هذه الوجوه . فردوا اليها علمه . فنحن اولى بذلك . ولا تقولوا فيها بأرائكم . وعليكم بالكف والنسب والوقوف . واتم طالبون باحثون حتى يأتيكم البيان من عندنا ١٢ .

ملحقات

اصطلاحات علم الحديث

صحابه :

صحابه (بکسر صاد وفتح آن) جمع صاحب بمعنى يار و در اصطلاح اين فن کسی را گویند که پیغمبر اکرم را در حال اسلام دیدار کرده باشد ، و صحابی منسوب بآنست^۱ . ولی عرفاً صحابی بکسی می گویند که مدت مصاحبتش زیاد باشد^۲ .

شماره اصحاب رسول اکرم ، هنگام فوت آنحضرت یکصد و چهارده هزار نفر بوده که از آن میان در حدود یکصد هزار نفر از آنجناب استماع حدیث کرده اند^۳ . و آخرین کسی که از آنان در گذشت ، ابوالطفیل عامر بن واثله بود که سال ۱۱ هجری وفات کرده^۴ .

سند :

سند همان زنجیره راویان حدیث است که متن را از معصوم خبر می دهند^۵ .

اسناد :

رفع حدیث و رساندن آنست بگوینده اولی^۶ . لفظ اسناد چون مصدر است بطور جمع و تشبیه آورده نمی شود . مگر اینکه بمعنی سند استعمال شود مثلاً بگوئیم : روی الشیخ هذا الحدیث باسناد مختلفه .

نقل احادیث مسنداً ، از اختصاصات مسلمین است که در اهم دیگر مانند یهود و نصاری نیست^۷ .

وجه و طریق :

مرادف باسند و بمعنی سلسله روایاتی است که توسط آنان حدیث از معصوم نقل می شود. مثلاً گفته می شود: نقل الشيخ هذا الحدیث بهذه الطريق. و هذا حدیث لا یعرف الا من هذا الوجه. (بصیغه اسم فاعل) مسند :

اصطلاحاً کسی را گویند که حدیث را باسند نقل کند چه از کیفیت اسناد اطلاع داشته باشد و چه فقط ناقل و راوی آن باشد.

محدث :

کسی را گویند که اسانید را شناخته و بعلم و نقائص حدیث آشنائی داشته باشد. و اسماء راویان و حال آنان را بداند. و از متون روایی مقدار معتدنی حفظ باشد.

حافظ (جمع : حفاظ) :

در درجه بالاتری است. که می بایست بر سنن رسول اکرم اطلاع داشته و موارد اتفاق و اختلاف آنرا بداند. و باحوال راویان و طبقات مشایخ حدیث، کاملاً اطلاع داشته باشد. و لزوم سعه اطلاع وی، در کمتر کسی جمع می گردد. آنگاه جمعی از حفاظ را نام می برد (که طبق منقولات، در شماره نوشته های حدیثی آنان یا محفوظاتشان رقمهای مبالغه آمیزی یاد شده. که مطابق قواعدی که برای تشخیص مجعولات ذکر کردیم، ناگزیریم بعضی ارقام مزبور را نیز بمعنی حقیقی ندانیم).

مثلاً درباره امام احمد بن حنبل می نویسد: که پس از درگذشت وی دوازده بار کتاب حدیث از وی بازماند که تمام را حفظ داشت. نیز درباره ابن عقده، نقل می کند که: چهار برادر طی اقامت خود در کوفه هر یک صد هزار حدیث با ملاء ابن عقده نوشتند و هنگام مراجعت و تودیع استاد، با آنان اظهار داشت: شما همین قلیل اکتفا کردید؟ من کمترین مقداری که از یک استاد سماع نمودم بالغ بر یکصد هزار حدیث می شود.^{۱۶}

مخرج مخرج* :

معمولا بصاحب یکی از صحاح، یا دیگر کتب معروف حدیث، اطلاق می شود. که بعنوان مرجع، حدیث از وی نقل شده است. بنابراین مخرج یا مخرج (از باب افعال و تفعیل) کسی است که حدیث را در کتاب خود آورده. چون کلینی و شیخ طوسی در کافی و تهذیب. مثلا: خرجه الکلینی او اخرجه: ذکره.

طبقه :

در اصطلاح جماعتی را گویند که معمولا هم سن و در ملاقات مشایخ بایگدیگر هم عصر و شریک باشند.

علة :

جماعتی از مشایخ حدیث ناقل اند که بتوسط آنان، روایت را نقل می کند.^{۲۱}

ترجمه اعتقادات صدوق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين ، وحده لا شريك له وصلى الله على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين ؛ وحسبنا الله ونعم الوكيل .

باب اول

در بیان اعتقاد امامیه در توحید ، و معرفت رب مجید .

شیخ عالم ربانی ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی فقیه ، مصنف این کتاب فرموده .

بدانکه اعتقاد ما در توحید این است که خدای تعالی یکی است ، و هیچ چیزی مثل او نیست ، قدیم است و همیشه شنوا و بینا و سنانا در دست کار و زنده و با هر خلاق قیام کننده و غالب و پاک از تمام معائب و توانا و صاحب غنا بوده و خواهد بود ؛ نه موصوف بجوهر میشود ، و نه بی جسم و نه صورت و نه عرض و نه خط و سطح و سنگینی و سبکی و قرار و حرکت و مکان و زمان ، و بر تراست از همه صفتهای آفریدگان ، و بیرون است از هر دو حد ، حد ابطال نیستی و حد تشبیه و مانند داشتن ، و حق تعالی چیزی است نه مثل سایر چیزها ، و او یگانه است جوف ندارد ، فرزند نیآورده که وادش شود ، و زاده نگردیده که دیگری شریک ملکیش باشد ، و احدی کنوا نبوده ، نه او را مقابلی است و نه شبیهی ، و نه چندی ، و نظیری و نه شریکی ، نه بآند او را چشمها و دهمها و او را و او را بینکی (نماس خ) و خواب نمیگیرد و او صاحب

لطف و لطافت و آگاهی است ، خالق همه چیز است ، نیست خداوندی مگر او ، مخصوص او است آفرینش و فرمان ، تبارک الله رب العالمین .

و هر که معتقد تشبیه باشد مشرک است بر هر که نسبت با امامیه دهد خلاف این اوصاف را در امر توحید ، و در حدیثی که مخالف این فقرات باشد جعل و اختراع است ، هر حدیثی که موافقت با کتاب خدا نمینماید باطلست . و اگر در کتب علما موجود باشد تدلیس و خدعه است ، و آن احادیثی که جهال پندارند که تشبیه حق تعالی بخلق است ، معنی صحیح آنها همان معنی صحیح نظیر آنها از آیات قرآنی است زیرا که در قرآن است : کل شیء هالك الا وجهه (۱)

یعنی هر چیزی فانی است الا روی خدا ، و معنی روی دین است و رویی است که آمدن بسوی خدا از آن رویست ، و بدان روی توجه بخداوند میشود .

و در قرآن است : یوم یكشف عن ساق و یدعون الی السجود (تا آخر) و هم سالمون (۲) یعنی روزی که ساق مکشوف میشود و مجرمان تکلیف تنوده میشوند بسجود و نمیتوانند کرد ؛ در حالیکه چشمهای آنها بخشوع است ، میرسد بآنها ذلتی عجب ؛ و بتحقیق که بودند همانها که دعوت کرده میشدند بسجود در آن حال که سالم و قادر بر سجود میبودند در دنیا . و معنی ساق روی کار و شدت امر است (۳)

(۱) سوره قصص آیه ۲۸ . (۲) سوره ن و الفلم آیه ۴۲ . (۳) بسم الله الرحمن الرحیم

و در قرآن است : ان تقول نفس یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله (۱) یعنی مبادا که یکی بگوید و احسرتا بر آنچه کوتاهی نمودم در بهلوی خدا ؛ و مراد از جنب و بهلوا اطاعت است .

و در قرآن است : و قفخت فیہ من روعی (۲) یعنی دیدم در آدم ^{علیه السلام} از روح خودم ، و مقصود روحی است مخلوق که حق سبحانه و تعالی حضرت آدم ^{علیه السلام} و حضرت عیسی ^{علیه السلام} را از آن روح آفرید و اینکه خداوند فرموده : روح من . نیست الا مثل اینکه فرموده : یغفر من ؛ و بنده من ، و بهشت من ؛ و آتش (دوزخ نسخه بدل) من ؛ آسمان من و زمین من .

(۱) و در قرآن است : بل یداه میسوظنات (۲) دو دست خدا گشاده است ، یعنی نعمه دنیا و نعمت آخرت .

و در قرآن است : و السماء بنیناها باید و انال موسون (۳) یعنی آسمان را بنا نمودیم بدستها و بتحقیق که ما هر اینه وسعت دهند گانیم . و ابندی عبارت از قوت است .

و در قرآن است : یا ابلهین ما منعک ان تسجد لما خلقت بیدی (۴) یعنی ای ابلیس چه مانع شد تو را از اینکه سجده نمایی برای چیزی که بدو دست خودم آن را آفریدم ؛ یعنی بقدرت و قوت خود .

و در قرآن است : و الارض جمیعاً قبضته یوم الیامه (۵) یعنی زمین با تمام یک قبضه اوست روز قیامت ؛ یعنی ملک او است ؛ و دیگری بهراکت او مالک آن نیست .

و در قرآن است : و السموات مطوَّبات یمینه ، یعنی آسمانها پیچیده شد گانند در دست راست خدا روز قیامت و معنی بین خداوند قدرت او است .

و در قرآن است : و جاء ربک و ال ملک صفا صفا یعنی آمد پروردگار تو ای محمد ^{صلی الله علیه و آله} و آمدند ملائکه صف صف یعنی آمد امر پروردگار تو .

و در قرآن است : انهم عن ربهم یومنون لمحتجبون . یعنی بدستیکه آن جماعت از پروردگارشان آن روز هر آینه محسوسند ، یعنی از ثواب پروردگار محرومند .

و در قرآن است : هل ینظرون الا ان ینهیهم الله فی ظلل من الغمام و الملائکه ؟ یعنی آیا آن جماعت چشم براه امزی دیگر دارند جز اینکه بیاید ایشان را خداوند در پاره هائی از ابر سفید و بیاید ملائکه . یعنی بیاید امر و عذاب خدا .

و در قرآن است : و جوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة . یعنی روزی چند در آن روز در رخشان است و نظر دارند بسوی پروردگارشان یعنی مشرفند در انتظار ثواب پروردگار .

و در قرآن است : و من یحلل علیه غضبی فقد هوی . یعنی هر که وارد شود بر او خشم من پس بتحقیق که هلاک شده ، و معنی غضب خداوند عقاب او است و خشنودی او ثواب او است .

را بآن از صفات ذاتی غرض و قصد ما از هر صفتی نفی ضد آن صفت
میشود از ذات مقدس او

و میگوئیم: در ازل حقیقتی سمیع و بصیر و علیم و حکیم و حی
و قیوم یعنی بذات خود بریا و واحد و قدیم بوده، و اینها صفات ذات
او است.

و میگوئیم که: خدا در ازل خلق کننده است و کار کننده و
خواهنده و خواهش کننده و خوشنودشونده و خشم آزرده و روزی دهنده
و بخشنده و سخن گوینده، زیرا که اینها صفات کارهای او است و آنها
حادثند و جائز نیست قائل شدن به آنکه خداوند در ازل موصوف با نه است

باب (سوم) اعتقاد در تکلیف

این بابویه رحمة الله علیه گوید: اعتقاد ما درباره تکلیف این است
که خداوند تکلیف فرموده بندگانش را مگر بناز لیر از آنچه طاقت میدارد
چنانچه فرموده:

لا یكلف الله نفساً الا و سعه (۱) و حد و سع نازلتر از حد طاقت است
و جناب صادق علیه السلام فرموده که: خدا تکلیف نکرده بندگان
را مگر کمتر از طاقت ایشان، زیرا که تکلیف نموده ایشان را در هر
شبان روزی پنج نماز و تکلیفشان فرموده در سال بروزه سی روز، و ایشانرا
مکلف ساخته در هر دو دست درهم پنج درهم (یعنی زکوة) و مکلفشان
فرموده در مدت العمر بیک خج باوجود آنکه ایشان بیش از این طاقت
میدارد، والله اعلم.

باب (چهارم) اعتقاد در افعال بندگان

این بابویه رحمة الله علیه گوید:
اعتقاد ما در عملهای بندگان این است که آن عملها آفریده خدا

(۱) سوره بقره آیه ۲۸۵ (۲) فرموده است شیخ مفید علیه الرحمه

است بطریق تقدیر نه بطریق تکوین و معنی خلقت تقدیر آن است که در
ازل خدا عالم باندازه های آن عملها بوده. والله اعلم.

باب (پنجم) اعتقاد در قیوم و قیومی

این بابویه رحمة الله علیه گوید:
اعتقاد ما در این باب قول جناب صادق علیه السلام است که: نه چیزی

است نه قیومی بلکه امری است میان دو امر، پس شخصی پرسید که چه
چیز است امر میان دو امر؟ آنجناب فرمود: این مثل آنست که تو مردی
را مشرف بر مصیبتی دیده منتشر نموده باشی و او باز نایستاده باشد از آن
مصیبت، پس تو او را بحال خود وا گذارده باشی و او آن مصیبت را
کرده باشد؛ پس در آن مقام که قبول منع نمود و تو او را وا گذاردی
نه اینست که تو باشی آنکسی که او را بر مصیبت نموده. والله اعلم (۱)

و در قرآن است از زبان حضرت عیسی علیه السلام که عرض بدرگاه
احدیت میفرماید: تعلم ما فی نفسی و لا اعلم ما فی نفسک یعنی تو میدانی
آنچه در نفس من است و من نمیدانم آنچه در نفس تو است، یعنی تو
میدانی راز بنیان مرا و من نمیدانم سر بهای بورا.
و در قرآن است: و یحذرکم الله نفسه یعنی میترساند شما را
خداوند از نفس خود، یعنی از انتقام خود.

(۱) سوره مطفین آیه ۱۵ (۲) سوره بقره آیه ۲۰۶ (۳) سوره نهایه
آیه ۲۳ و ۲۲ (۴) سوره طه آیه ۸۳ (۵) سوره انعام آیه ۱۱۶
(۱۶) سوره آل عمران آیه ۲۷

و در قرآن است: ان الله و ملائکته یصلون علی النبی ۱ یعنی
بدرستی که خداوند و ملائکه خدا صلوات می فرستند بر پیغمبر
و در قرآن است: هو الذی یصلی علیکم و ملائکته ۲ یعنی
خداوند آن چنان کسبست که صلوات می فرستد بر شما، و فرشتگان او
و مراد از صلوات خداوند رحمت است و از صلوات فرشتگان طلب
آمزش و از صلوات آدمیان دعا.

و در قرآن است: مکر و مکر الله و الله خیر الفاکرین ۳ یعنی
مکر نمودن آن قوم و خداوند با آنها مکر فرمود و خدا بهترین مکر
کنندگان است.

و ایضاً: یخادعون الله و هو خادعهم ۴ یعنی مامله بجهده با خدا
میکنند و خدا فریب دهنده آن جماعت است.

و همچنین: الله یتهمی بهم و یمدهم ۵ یعنی خدا ریشخند و
استهزا با آن جماعت مینماید و مهلتشان میدهد.

(۱) سوره احزاب آیه ۶۶ (۲) سوره احزاب آیه ۴۲ (۳)
(۴) سوره آل عمران آیه ۴۷ (۵) سوره نسا آیه ۱۴۱ فرموده است شیخ

و كذلك سخر الله منهم ۱ یعنی سخریه و استهزاء نمود خدا از
آن جماعت.

و دیگر: نسوا الله فانساهم ۲ یعنی فراموش کردند خدا را، پس
فراموش ساخت خدا آنها را

و معنی همه اینها اینست که حقیقتی جزای اعمال آنها را میدهد
جزای مکر و جزای متخارعه و جزای استهزاء و جزای سخریه و جزای
نسیان و تلافی فراموشی آنها آنست که خود آنها را از یادشان ببرد
چنانچه حقیقتی فرمود: و لا تکنوا کالذین نسوا الله فلانساهم انفسهم ۳
یعنی مباشید مثل آن کسانی که فراموش نموده اند خدا را پس خدا خود
آنها را از یادشان برد، زیرا که حقیقتی در حقیقت مکر و خدعه و استهزاء
و سخریه و نسیان نمیکند، تعالی عن ذلك علواً کبیراً

(۱) سوره توبه آیه ۸۰ (۲) توبه آیه ۶۸ (۳)
(۳) سوره حشر آیه ۱۹ فرموده است شیخ مفید علیه الرحمه که ذکر نموده

باب دوم

در صفات ذات و صفات افعال

این بابویه رحمة الله علیه گوید: هر چه ما وصف نمودیم خداوند

- ۴- ولوشاء ربك ما فعلوه فذرهم وما يفترون. -سوره انعام آیه ۱۱۲
- ۴- ولوشاء الله ما اشركوا وما جعلناك عليهم حفيظاً -سوره انعام آیه ۱۰۷
- ۵- ولوشئنا لا تينا كل نفس هديها ولكن حق الاول منى ، -سوره

سجده آیه ۱۲

باب (ششم)

اعتقاد در اراده و مشیت

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید :

اعتقاد ما در این باب قول جناب صادق علیه السلام است که خواسته خدا اراده نموده و دوست نداشته و نپسندیده باین تفصیل که خواسته است که هیچ چیز نباشد مگر بعلم او ، و اراده نموده همچنین ، و دوست نداشته که سیمین سه خدایش گویند و نپسندیده کفر را برای بندگانش ، و حق تعالی فرموده که یا غل یا غل تو هدایت نمینمائی هر که را مآلی ولیکن خدا هدایت میفرماید هر کس را (که) میخواهد (۱)

و ایضا فرموده که : نمیخواهد شما بندگان مگر آنکه خدا بخواهد (۲)

و ایضا فرموده که : اگر خواسته بود پروردگار تو یا غل یا غل هر آینه ایمان آورده بود هر که در روی زمین است کلمه اجممین ، آیا پس تو بجهت میداری مردم را تا همه مؤمن باشند؟ (۳)

و فرموده که : مقرر نبوده برای هیچ نفسی اینکه ایمان بیاورد مگر باذن خداوند (۴)

- ۱- انك لا تهدي من احببت ولكن الله يهدي من يشاء . -سوره نمل آیه ۵۶
- ۲- وما تشاءون الا ان يشاء الله ، -سوره دهر آیه ۳۸
- ۳- ولوشاء ربك لا من من في الارض كلهم جميعاً افانك تكرة الناس حتى يكونوا مؤمنين . -سوره بقره آیه ۹۸
- ۴- وما كان لنفس ان توذن الا باذن الله . -سوره بقره آیه ۱۰۰

و فرموده که : شدنی نبوده برای هیچ نفسی آنکه ببرد الا باذن خدا نوشته بمدت معین (۱)

و فرموده که : میگویند لشکر زبان اسلام که اگر ما را نصیبی از غلبه بود کشته نگردیده بودیم در اینجا بگو یا غل یا غل که اگر در خانه های خود بود هر آینه بیرون میآمدند اشخاصی که قتل سرنوشت آنها شده بود بسوی مکانهای مرگشان (۲)

و فرموده که : اگر خدا خواسته بود نکرده بودند آن کار را پس واگذار آن قوم را با فقر ایشان (۳)

و فرموده : اگر خواسته بود خداوند شرك نمیآوردند آن جماعت و ما نورا نگهبان قرار نداده ایم (۴)

و فرموده که : اگر خواسته بودیم هر آینه هدایت هر نفسی را بخودش (یا و خ ل) داده بودیم (۵)

و فرموده که : هر کس را خدا میخواهد که هدایش نماید باز میکند سینه اش را برای اسلام و هر کس را میخواهد گمراهش کند

- ۱- وما كان لنفس ان تموت الا باذن الله . کتاباً مؤجلاً -سوره آل عمران آیه ۱۳۹
- ۲- يقولون لو كان لنا من الامر شئنا ما قتلنا ههنا قل لو كنتم في يوتكم ليرالذين كتب عليهم القتلى مضاجعهم ، -سوره آل عمران آیه ۱۴۸

میگردانند سینه اش را تنك بمرتبه که گویا صعود در آسمان مینماید (۱) و فرموده که : میخواهد خداوند که بیان فرماید برای شما و بنماید شما را طریقه های آن کسانی که پیش از شما بوده اند و بازگشت بر حمت فرماید بر شما (۲)

و فرموده میخواهد خدا که قرار ندهد برای آنها حظی در آخرت (۳) و فرموده که : میخواهد خدا که تخفیف دهد مشقت را از شما (۴) و فرموده : میخواهد خدا بشما آسانی را و نمیخواهد بشما دشواری را (۵) و فرموده که : خدا میخواهد که بازگشت بفرموده حمت فرماید بر شما و میخواهد آنرا که از بی شو و تها میروند که میل کنید شما میلی عظیم (۶) و فرموده که : خدا میخواهد ظلمی را برای بندگان (۷)

خلاصه این است اعتقاد ما در اراده و مشیت و مخالفان طعن بر ما میزنند در این باب و میگویند که : ما میگوییم خدا معصیتها را خواسته و کشتن حسین بن علی علیه السلام را خواسته ، و ما چنین نمیگوییم بلکه میگوییم که حق سبحانه و تعالی خواسته که معصیت عاصیان خلاف طاعت مطیعان

- ۱- فمن يريد الله ان يهديه يسرح صدره للاسلام ومن يريد ان يضله يجعل صدره ضيقاً حرجاً كأنما يصعد في السماء -سوره انعام آیه ۱۲۵
- ۲- يريد الله ليبين لكم ويهديكم سنن الذين من قبلكم ويتوب عليكم -سوره نساء آیه ۳۱
- ۳- يريد الله ان لا يجعل لهم حظاً في الآخرة ولهم عذاب عظيم -سوره آل عمران آیه ۱۷۰
- ۴- يريد الله ان يخفف عنكم وخلق الانسان ضعيفاً -سوره نساء آیه ۳۲
- ۵- يريد الله بكم العسر ولا يريد بكم العسر -سوره بقره آیه ۱۸۱
- ۶- والذليل يريدان يتوبوا عظيماً -سوره نساء آیه ۳۲
- ۷- وما الله يريد ظلماً للعباد -سوره بقره آیه ۳۲

باشد ، و خواسته که معصیتها نسبت باو نداشته باشد از راه کردن بوخواست است که خودش مو صوف باشد بعلم بمعصیتها پیش از وجود آنها ، و میگوییم که خدا خواسته که قتل حسین علیه السلام معصیت او باشد بر خلاف طاعت .

و میگوییم خدا خواسته که قتل او منعی باشد نه مأمور و میگوییم خدا خواسته که قتل او قبیح باشد نه مستحسن و خدا خواسته که قتل او موجب سخط الهی باشد نه رضای او .

و میگوییم که خدا خواسته که بطریق جبر و قدرت مانع قاتل (قتل خ ل) آن جناب (ع) نشود چنانچه بطور نهی مانعش شده

و میگوییم خدا خواسته که دفع قتل از او فرماید ، چنانچه دفع سوختن از ابراهیم علیه السلام فرمود در وقتیکه خطاب نمود بآتش که ابراهیم در آن افکنده بود که : ای آتش سرد و سلامت باش بر ابراهیم (۱) و میگوییم در ازل خداوند عالم بود بآنکه حسین علیه السلام کشته میشود ، و بواسطه شهادت او راک ممدت ابدی مینماید و کشته او شقی ابدی میشود .

باب (هشتم)
اعتقاد در فطرت و هدایت

این بابویه رحمة الله علیه گوید:

اعتقاد ما در این باب اینست که خدای عزوجل همه مردم را در اول
یگانه برست آفریده و این است معنی قول الهی: فطره الله التي فطر الناس
علیها (۱) و حضرت صادق علیه السلام در بیان قول حق تعالی که فرموده:

۱ - سوره روم آ ۹۲

ماکان الله لیضل قوماً بعد اذ هدانا لهم حتی ینزل علیهم ما یتقون (۱)
یعنی نبوده خداوند که گمراه کند قومی را بعد از آنکه هدایتشان نموده
تا ظاهر سازد برای آنها آنچه را که باید از آنها پرهیز نمایند. آنحضرت
فرمود یعنی تا پیاموژدشان هر آنچه را که وسیله رضای او است و هر
چیزی را که باعث خشم او است.

۱ - سوره توبه آ ۱۱۶

و ایضاً در معنی قول الهی: فالهما فجورهما و تقویهما (۱) یعنی
در دل هر نفسی انداخته بدعملی و تقوای او را، آنحضرت فرمود: یعنی
آنکه بیان نمود برایش آنرا که باید بعمل آورد و آن عملی را که بایست
ترک نماید.

۱ - سوره شمس آ ۷

و ایضاً در شرح قول خدای تعالی: اناهدیناه العیال اما شاکراً
و اما کفوراً (۱) فرمود: یعنی را ما را بآدمی شناسانیدیم در حالیکه
فراگیرنده راه است، یا ترک کننده آن.

۱ - سوره در آ ۲

و در بیان قول حق جل شانہ: و اما نمودلفهدیناهم فاستجبوا
العمی علی الهدی (۱) یعنی و اما قوم نمود پس هدایتشان نمودیم و بعد از
هدایت کورپرا بر قبول هدایت ترجیح دادند، آنحضرت فرمود: ترجیح
داوند در حالیکه میدانستند.

و شخصی از معنی آیه: وهدیناه التحدین (۲) پرسید، آنحضرت
فرمود: نجد خیر و نجد شر، یعنی نمودیم آدمی را راه خوبی، راه بدی (۳)
و فرمود هر چه خداوند حائل علم آن گردیده از بندگان، پس تکلیف
آن بر داشته شده از ایشان و ایضاً فرمود که: حق تعالی حجة گرفته بر
مردم بآنچه داده باشند و شناسانیده ایشان را و الله اعلم (۴)

۱ - سوره نعت آ ۱۶ ۲ - سوره بلد آ ۹

باب (نهم)
اعتقاد در استطاعت

این بابویه رحمة الله علیه گوید:

اعتقاد ما در این باب همان است که امام موسی بن جعفر علیه السلام
فرموده در وقتیکه شخصی گفت: آیا بنده مستطیع نمیشود؟ آنحضرت
فرمود: بلی میشود بعد از چهار چیز، بیمانع بودن شخص، و صحت

و میگوئیم: هر چه خدا خواسته هست هر چه نخواسته نیست (۲)
این است اعتقاد ما در اراده و مشیت نه آنچه بما اسناد می دهند
مخالفان و طعن زنده گان بر ما از ملحدان (۳) و الله اعلم

(۱) قلنا یا نازکونی برد آ و سلاماً علی ابراهیم سوره انبیا، آ ۲۹
(۲) ماشاء الله کان و ما لم یشأ لم یکن

باب (هفتم)
اعتقاد در قضا و قدر

این بابویه رحمة الله علیه گوید:

اعتقاد ما در این باب قول جناب صادق علیه السلام است که در جواب
سؤال زارده با فرمودند:

عرض کرد چه میفرمائید در قضا و قدر؟ آن جناب فرمودند می-
گویم که چون جمع فرماید خداوند بندگان را، از ایشان پرش عمده
میکنند که بایشان فرموده و از آنچه قضا در باره ایشان فرموده سؤالشان
نمی نماید.

و سخن گفتن در قدر الهی از مناهای است چنانچه جناب امیر علیه-
السلام بمرودی که از قدر سؤال نمود فرمود که: بمریست عمیق داخل
در آن مشو، آن مرد دوباره پرسید، فرمودند راهیست تاریک در آن
راه مرو، دفعه سیم سؤال کرد فرمودند سر خداوند است بیجا مشقت
نمیش، را مکش. و ایضاً جناب امیر علیه السلام در باب قدر فرمودند معتبه
شوی بد تحقیق که قدر سری است از سر خداوندی و ستر است از ستر خداوندی
و خری است از خری خداوندی در حجاب الهی بالا برده شده و از خلق خدا
در پیچیده گردیده و بانگشتری خدامهز شده، سابق در علم خداوند است
حق تعالی پایه بندگان را از دانستن قدر بست تر آفریده و قدر را بالاتراز
مشاهده و ازرا کشان گردانیده، زیرا که در نمیبانند او را بقیقه بانیستش
و نه بقدرت صمدانیستش و نه بظلمت نورانیستش و نه بجزت و هدایتش
زیرا که قدر در بانی است مواج و خالص است برای خدا، عمقش مابین
آسمان است و زمین، عرضش مابین مشرق و مغرب سیاه چون شب تاریک
بار، بالا می رود و یکدفعه با تین می آید، بر از مارها و مارهاها است، در قعرش
آفتاب است که میدرخشد، سزاوار نیست که مطلع شود بر آن مگر بیگانه
فرد پس هر که در صدر اطلاع بر آن بر آید عناد با خدا نموده در حکمش
و نزاع با او نموده در سلطنتش و راز و ستر خدا را فاش کرده و بازگشته
بغضبی از خدا و جایگاه او جهنم است و بد جای بازگشتی است جهنم
و روایت شده که جناب امیر علیه السلام کناره گرفت از پیش
دیواریکه میل کرده بود و رفت بمکان دیگر، شخصی عرض نمود یا
امیر المؤمنین از قضا خدا میگریزید؟ آن جناب فرمودند میگریزم از
قضا خدا بقدر خدا.

و شخصی از حضرت صادق علیه السلام پرسید که: آیا افسون هیچ
دفع قدر مینماید؟ فرمود این هم از قدر است (۱)

جسم ، و سلامت اعضا و وارد شدن سببی برای او از جانب خدا و چون با تمام رسد اینها بنده مستطیع است. بیکی عرض نمود مثل چه آن حضرت فرمود مثل اینکه شخص بیمانع است و صحیح بدن و سالم الاعضاء لیکن قادر بر زنانیت مگر آنکه زنی را به بیند و چون یافتن زن را یا اینست که خدا نگاهش میدارد ، پس سر باز میزند چنانچه یوسف (ع) سر باز زد و یا خدا او میگذارد میانه او و آن زن و زنا میکند و آن مرد زنا کننده است (۵)

و اطاعت کرده نمیشود خداوند بپیر نمودن او بنده را ، و معصیت کرده نمیشود بقلبه بنده بر خدا .

و شخصی از جناب صادق علیه السلام پرسید از معنی قول الهی و قد کانوا یدعون الی الموجود و هم سالمون (۱) یعنی بتحقیقیکه بودند مجرمان که تکلیف کرده میشدند بسجود در حالیکه سالم بودند در دنیا ، آن جناب فرمود: یعنی مستطیع سجود بودند و میتوانستند که فرا گیرند عمل مأمور را و ترک نمایند عمل منهی را و باین امتحان شدند .

و جناب باقر علیه السلام فرمود که در توبه نوشته : یا موسی بدرستی که من آفریدم تو را و برگزیدم و قوت بخشیدم و بطاعت خویم امرت نمودم ، و از معصیت خود نپسندم فرمودم ، پس اگر فرمان مرا بردی تو را مدد مینمایم بر طاعت خود ، و اگر نافرمانی کردی امداد نمیکنم بر معصیت خود ، و مراعات بر تو است در حال طاعت تو مرا و مراحت بر تو است در وقت معصیت نمودن تو مرا

باب (۵م)

اعتقاد در بدا

ابن بابویه رحمة الله علیه گوید که :

ببود گفتند که خداوند فارغ از کار خود شده ، و ما میگوئیم بلکه او در کاریست و او را شغل کاری مانع کار دیگر نیست ؛ زنده میکند و میمیراند و خلق میکند و رزق میدهد و هر چه خواهد میکند و میگوئیم معو میفرماید خدا هر چه را میخواهد ثابت مینماید هر چه را می خواهد

۵۱۹۲

اوست سر نوش حاصل و ام الکتاب و خدا معو نمیکند مگر چیزی را که بوده ، و ثابت مینماید مگر امری را که نبوده ، پس بپود در این معنی ما را اسناد بذهب بدا داده اند ، و تبعیت آنها نموده اند در این اسناد مخالفان ما از اهل میلیهای مختلف

و حضرت صادق علیه السلام فرمود : خداوند عالم هرگز هیچ پیشمیرا مبعوث نساخت تا اولاً قرار از او گرفت برای خدا به بندگی و ترک خدا یان تا حق دیگر ، و بآنکه خدا تاخیر نمیکند هر چه را میخواهد و تمجیل مینماید هر چه را میخواهد . و پیشوایان شدن شریعتها و حکمهای پیش بشریت پیشمیرا مصلی الله علیه و آله از اینست ، و نسخ کتابهای آسمانی بقرآن از اینست .

و ایضاً فرمود : هر کس گمان کند که اراده میکند خدا امر و زور چیزیکه نمیدانسته آنرا در روز من از او بیزاری میجویم .

و فرمود که : هر که گمان کند که برای خدا بداء روی داده بوجه پشیمانی او نزد ما کافر است بخداوند عظیم ، و اما قول حضرت صادق علیه السلام که فرمود: هیچ بدائی نشده برای خدا مثل بدائی که شد برای او در باره اسمعیل پسر من - ؛ غرض آنحضرت این بوده که بظهور نیامد برای خدا بتعالی در هیچ امری مثل آنچه بظهور آمد در اسمعیل پسر من ، آنگاه که نهال حیانتش را از بن بر آورد پیش از من تا معلوم شود که او امام بعد از من نیست والله اعلم (۱)

باب (یازدهم)

اعتقاد در احترام از جدل

ابن بابویه رحمة الله علیه گوید :

جدل در معرفت خداوند منع شده جهت آنکه منجر میشود به چیزیکه لایق او نیست .

و شخصی از حضرت صادق علیه السلام معنی قول خدا : و ان الی ربك المنتهی را پرسید ، فرمود چون سخن بخداوند در سزبان نگاهدارید و آنحضرت علیه السلام بود که میفرمود : این فرزند آدم اگر قلب تو را مرغی بخورد سیر نشود و چشم تو اگر بقدر سوراخ کند سوزنی بر آن نهاده شود هر آینه آنرا پوشد تو میخواهی که باین دو عضو معرفت ملکوت آسمانها زمین را حاصل نمائی !!! اگر راست میگوئی پس این آفتاب آفریده است از آفریده های خدا اگر توانی که چشمت را از آن مملو نمائی پس چنان است که تو میگوئی و جدل در کل امور دین حرام شده . جناب امیر علیه السلام فرمودند : هر کس دین را بجدل طلبد زندیق شود .

و حضرت صادق علیه السلام فرمود : هلاک میشوند صاحبان کلام و نجات مینابند تسلیم کنندگان زیرا که تسلیم کنندگانند نجیبان و اما اقامه حجت بر مخالفان حق بقول خدا و بقول رسول صلی الله علیه و آله و بقول ائمه علیهم السلام یا بمعانی کلام ایشان بر کسیکه وقوف و معرفت طریق کلام دارد جایز است در کسیکه و توف کلام ندارد حرام است .

و حضرت صادق علیه السلام فرمود : گفتگو و مجادله کنید مرد مرا بسخن من پس اگر بحیثیت غالب آمدند بر شما من مطلوب خواهم بود نه شما و ایضاً از آنحضرت مرویست که فرمود سخن در حق به از سکوت بر باطل است .

و منقول است که ابوالهذیل بهشام بن الحکم گفت : مناظره میکنم با تو بر این شرط که اگر تو غالب آمدی بر من ؛ من برگردم بذهب تو و اگر من غالب شدم بر تو تو رجوع بذهب من نمائی بهشام گفت انصاف ندادی مرا بلکه با تو میباحه میکنم بر این شرط ، اگر من غالب شدم تو بذهب من باز گردی و اگر تو فاتح آمدی من رجوع بامام خود نه ایم و الله اعلم .

باب (دوازدهم)
اعتقاد در لوح و قلم

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید :

اعتقاد ما در لوح و قلم آن است که ایندو در ملکند (۱) والله اعلم

باب (سیزدهم)
اعتقاد در کرسی

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید :

اعتقاد ما در کرسی آن است که آن ظرف کل آفریدگان و عرش و آسمانها و زمین است و هر چیز که خدا خلق نموده در کرسی است ، و در وجه دیگر کرسی علم است ،

و شخصی جناب صادق علیه السلام را از قول الهی : **وسع کرسیه - السموات والارض (۱)** یعنی فرا گرفته و احاطه نموده کرسی خداوند آسمانها را و زمین را برسد ، آن حضرت فرمود : مراد علم خدا است .

باب (چهاردهم)

اعتقاد در هوش (۲)

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید :

اعتقاد ما در باره عرش اینست که عرش کل مجموع مخلوقات است

۱- سوره بقره آیه ۲۵۶

و در وجه دیگر علمست و از جناب صادق علیه السلام سؤال شد از معنی قول الهی : **الرحمن علی العرش استوی (۱)** یعنی خداوند رحمن بر عرش قرار گرفت ، آن جناب فرمود : قرار گرفت در هر چیزی پس هیچ چیز نزدیکتر باو نیست از چیزی دیگری .

۱- سوره طه آیه ۵

و اما آن عرشیکه کل مجموع مخلوقات است حاملانش هشت ملك از ملائکه اند که هر يك هشت چشم دارند که هر چشمی مطابق کل دنیا است در بزرگی یکی بصورت بنی آدم است و او طلب ریزی از خدای کند برای آدمیزادگان بویکی بصورت نرگا است از خدای ریزی میخواهد برای جانداران حلال گوشت ، و یکی بصورت شیر است و ریزی از خدا میطلبد برای دزدان ، و یکی بصورت خروس است و از خدا ریزی میخواهد برای طیور .

و حاملان عرش الحال همین چهارند و چون قیامت شود هشت ملك شوند .

و اما عرشیکه علمست جمله از چهار کسند از اولین و چهار کس از آخرین اما چهار از اولین نوحست و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام و اما چهار از آخرین عهد است و علی و حسین و حسین صلوات الله علیهم ، باین طریق روایت شدم پسندهای صحیحه از ائمه علیهم السلام در بیان عرش و حاملان آن و سبب آنکه این اشخاص حاملان عرش شده اند این است

که پیغمبرانی که بر چهار شریعت معهوده بوده اند از پیغمبر ماضی الله علیه و آله نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بوده اند ، و پیش از این چهار کس علمها بسوی پیغمبران دیگر آمده و همچنین آمده علم بعد از عهد علیهم السلام و علی و حسن و حسین علیهم السلام بسوی امامانی که بعد از امام حسین علیهم السلامند والله اعلم

باب (پانزدهم)

اعتقاد در نفوس و ارواح

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید :

اعتقاد ما در نفوس انسانیه اینست که آنها روحانی میباشند که زنده بودن آدمی بواسطه آنها است و آنها خلقت اولند ، جهت آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که : اول چیزی که حتمتالی از تو آفرید ، نفوس مقدسه مطهره بود ، پس آنها را بیگانگی خود گویا فرموده ، بعد از آن آفرید سائر خلایق را .

اعتقاد ما آن است که نفوس برای بقا خلق شده اند نه برای فانی شدن از جهت فرموده جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله که : خلق نشده اید شما برای فنا بلکه خلق شده اید برای دوام و غیر از آن نیست که برده میشود از خانه بخانه دیگر ، و آنکه نفوس انسانیه در روی زمین غربیند و در بدنها بزندند .

و عقیده ما این است که چون نفوس جدا از بدنها شوند باقی هستند بعضی در نعمت و بعضی در عذاب تا وقتی که حتمتالی بقدرت کامله باز آورد آنها را ببدنها .

و حضرت عیسی علیه السلام بحوارین فرمود که حق را بشما میگویم بدستی که بالا نمیروید با آسمان مگر همانطه از آن فرود آمده (۱)

و حتمتالی در قرآن فرموده که : اگر خواسته بودیم هر آینه بالا برده بودیم بلم با عو را را بسبب آیات کتابهای آسمانی یا اسم اعظم ربانی که میخواند ؛ لکن او راغب بدنی شد و حیثیت هوائی نفس نمود (۱)

پس هر نفسی از آن نفوس که بملکوت سموات بالا برده نشود میماند بکار فرو رفتن در هاویه و این بسبب آن است که بهشت در جها است و آتش در کها است .

۱- ولو شفتا لرفضا بها ولکنه اخذ ان الارض و اتیم هواه (سوره اعراف آیه ۱۷۰)

و حق تعالی فرمود که : بالا میروید و روح بسوی خداوند (۱) و فرموده : بدستیکه بر حیز کاران در باغها و نهرها بنهد و نشیمنگاه رست (محبوب علیه السلام) نزد پادشاهی با اقتدار (۲)

و فرمود : گمان مکن ز نهار که آنان که کشته در راه خدا گشته اند رو گانند بلکه زندگانند نزد پروردگارشان روزی داده میشوند (۳)

۱- تخرج الالکة والروح الیه (سوره مارج آیه ۴)
۲- ان السقین فی جنات و نهر ، فی مقعد صق عند ملک مقدر (سوره قمر آیه ۵۴ و ۵۵)
۳- ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون (سوره آل عمران آیه ۱۶۳)

و اعتقاد ما درباره انبیا و رسول و ائمه صلوات الله عليهم اجمعین آن است که در ایشان پنج روح است ، روح قدس یعنی روح عصمت و روح ایمان و روح قوت و روح شهوت و روح مدرج یعنی روح حرکت . و در مؤمنان چهار روح است روح ایمان و روح قوت و روح شهوت و روح مدرج .

و اما اینکه حقیقتی در قرآن فرموده که : میپرستند تو را یا محمد (ص) از روح ، بگو روح از امر خدا است ؛ مراد از این روح خلقتی است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل علیهما السلام که با رسول خدا و ائمه هدی است صلی الله عليهم و او از ملکوت است .
و در این باب کتابی تصنیف مینمایم که در آن شرح معانی این مجملات دهم انشاء الله تعالی والله اعلم .

باب (شانزدهم)

اعتقاد در هوت (۱)

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید که :

خدمت جناب امیر علیه السلام عرض شد که صفت هرک را برای ما بیان فرمائید ، آن جناب فرمودند با خبری را بر خورید ؛ هرک یکی از سه امر است که بر شخص وارد میشود ، یا بشارت است بعیش ابدی یا بشارت است بعد از ابدی یا ترسانیدن و هول دادن و امر مشتبه است که نمیداند از کدام فرقه است . اما دوست ما که مطیع فرمان ما است پس آن است که بشارت عیش ابد یافته و اما دشمن ما که مخالف امر ما است پس آن است که بشارت عذاب ابد شنیدو .

و اما مشتبه الاثریکه نمیداند حالش چیست آن مؤمن است که ستم و اسراف بر خود نموده نمیداند کارش بکجا میرسد و خیر میبهد ترسناک و ادرش میشود و باز حقیقتی او را هرگز که مساوی دشمنان ماند میکند و لیکن بیرونش می آورد از آتش به شفاعت ما ؛ پس بدانید و فرمان ببرید و اعتماد مکنید و عقوبت الهی را کوچک مدانید که بعضی از اسراف کارانند که شفاعت ما بایشان نمیرسد ؛ مگر بعد از عذاب الهی درسیصد هزار سال .

و از حضرت امام حسن علیه السلام سؤال شد که : چیست این مرک که مردم ندانسته اندش ؟ فرمود بزرگتر شادبست که بر مؤمنان وارد میشود و قتیکه حرکت داده میشوند از دار تب بعیش ابد ، و عظیمر مهلکه ای که دارد میشود بر کافران چون برده میشوند از بهشتشان که دنیا است بسوی آتش که تمام و فانی نمیکرد .

و در آن وقت که شدت نمود کار بر امام حسن علیه السلام اصحاب نظر بیجان آن جناب نمودند و حال آن امام همام را بخلاف احوال خود مشاهده کردند ، زیرا که چون امر بر آنها سخت میشد رنگهایشان متغیر میگردد و پشتهاشان میدرفسید و دلهاشان هر اسان میگردد و او ایامی افتادند و آن امام علیه السلام با بعضی از خراس که در خدمت با سعادتش میبودند رنگهایشان میدرخشید و اعضا ایشان سبک و چابک میشد و دلهاشان آرام میگرفت ، پس اصحاب بیکدیگر میگفتند به بیندیش که از مرک باک ندارد

و فرموده که : مگوئید درباره کسانی که کشته در راه خدا می شوند که آنها مردگانند (۱) و جناب بی همتا علیه السلام فرمودند که : ارواح گروههای فراهم

۱- سوره بقره آیه ۱۴۹

آمده اند ؛ پس هر کدام از آنها که شناسا بیکدیگر شدند الف با هم گرفتند و آنان که ناشناس بیکدیگر شدند مختلف گردیدند .

و حضرت صادق علیه السلام فرمود : بدرستی که حقیقتی برادری قرار داده میان ارواح در عالم اظله پیش از آنکه خلق کند بدنها را بدو هزار سال ؛ پس اگر بر پاشود قائم ما املیت هر آینه میراث خواهد داد آن برادری را که اخوت قرار داده حق تعالی میانشان در عالم اظله و میراث نخواهد داد برادر و ولادتی را .

و فرمود : بتحقیق که ارواح ملاقات مینمایند در هوا ، و شناسائی بهم میدهند و پرسش احوال از هم میکنند و چون آید روحی از زمین ارواح گویند بحال خودش گذارید که از هول عظیمی روی آورده (جسته خل) بعد از آن میپرستندش فلان چه شد و فلان چه شد ؛ هر چه گوید در دنیا مانده امید دارند که آنکس بایشان ملحق شود و هر چه گوید مرد ارواح گویند بگو دال افتاد بگو دال افتاد .

و حقیقتی فرمود : هر کس وارد شود بر او غضب من پس بتحقیق که بهلاکت افتاده (۱)

و فرموده : اما کسیکه سبک است ترازوهائی اعمالش ؛ پس مادر مهربانش گروال هاویه است و چه دانستی که چیست هاویه ؟ آنشی است کداعته شده (۲)

۱- و من یحل علی غضبی فقد هوی (سوره طه آیه ۸۰)

۲- قالما من تحت موازین قامه هاویه و ما اذکرب ما به نارحامیه (سوره قارعه آیه ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰)

و مثل دنیا و صاحب دنیا مثل دریا و ناخدا و کشتی است و لقمان حکیم به پسر خود فرمود : ای فرزند من بدرستی که دنیا دریا می است عمیق و بتحقیق که هلاک شده اند در آن عالمی فراوان پس تو کشتی خود را در آن ایمان بخداوند قرار ده و توشه خود را در آن تقوای خدا نما و بادبان آن کشتی را در این دریا توکل بر خداوند کن ، پس اگر نجات یافتی برحمت خدا بوده و اگر هلاک شدی بگناهان خودت هلاک شده ای نه از جانب خدا .

و سخت ترین ساعت های آدمزاد سه ساعت است روزیکه متولد شده و روزیکه میمرد و روزیکه زنده برانگیخته میگردد ، و بتحقیق که حقیقتی که حقیقتی سلام داده بریحی علیه السلام در این ساعتها .

و فرمود : سلام بریحی روزیکه زاده شد و روزیکه بمیرد و روزی که زنده میبعت شود .

و عیسی علیه السلام سلام داده بر خودش فرموده : سلام بر من روزی که زادم و روزی که بمیرم و روزیکه زنده بر آورده شوم .

اعتقاد ما در ذات روح آن است که از جنس بدن نیست و خلقتی دیگر است جهت آنکه خداوند فرموده : ثم انشأناه خلقاً آخر فتبارک الله احسن الخالقین

آن جناب بایشان فرمود: صبری ای بزرگزادگان که نیست هرک جز بلی که میگذرانند شما را از پریشانی و بدحالی بجهان وسیع وعیش جاوید پس کدام یک دلگرایید از اینکه انتقال یابید از زندان بقصر و ایوان و این قوم که دشمنان شمایند مانند کسی هستند که از ایوان بزندان و عذاب روند، بدرستی که بدوم خبر داد مرا باین حکایت از رسول خدا ﷺ که دنیا زندان مؤمن است و بهشت کافر و هرک جسر مؤمنان است بی همتایشان و جسر کافران است به جهنمشان نه دروغ گفته ام و نه دروغ شنیده ام از آنجناب.

و از حضرت امام زین العابدین علیه السلام سؤال شد که هرک چیست؟ فرمود برای مؤمن چون کندن جامه چرکین ششپن و غلامای سنگین و بعضی آن پوشیدن فاخرترین لباسها و خوشبوترین جامها و سواری رهودارترین مرکبها و مسکنای دلنشینترین منزلها برای کافر چون افکندن جامه های فاخر و انتقال از منزلهای دلنشین و بیدل گرفتن چرکین ترین جامها و درشت ترین لباسها و موحشرترین منزلها و عظیمترین عذابها.

و از حضرت باقر علیه السلام سؤال شد که هرک چیست؟ فرمود که همان خوابیست که شما را هر شب میآید مگر آنکه مدتش طولانی است بیدار نمی شوید از آن خواب تا روز قیامت پس هر که در خواب بیدار شود از انواع فرح و شادی چندانکه اندازه نداشته باشد و از انواع هولها آنچه در حساب ننگند، ملاحظه نماید که چگونه است حال کسیکه شادمان گردیده در خواب یا هراسان، این است هرک پس مستعد باشید برایش.

و از حضرت صادق علیه السلام سؤال شد که صفت هرک را برای ما بفرمائید، فرمود هرک برای مؤمن مثل خوشتر بوئیست که بیوید و از عطرش بوجد آید و بالمره تعب و الم از او منقطع گردد، و برای کافر مثل گزیدن اقیما و عقربها و سخت تر از اینها است. یکی عرض نمود که قومی میگویند هرک سخت تر است از بریدن باره ها و چیندن بمقراضها و سر کوفتن بسنگ ها و گردانیدن میل آسیاد دیده ها، آنحضرت فرمود: چنین میباشد بر بعضی از کافران و فاجران آیا نمی بینید که بعضی از آنها ماینه میسند این شدنها را در دم نزع و آن است که سخت تر است از این و از تمام عذابها دنیا.

عرض نمودند پس چیست که ملاحظه مینمائیم کافر را که نزع بر او آسان میشود پس خاموش میگردد و در حالیکه صحبت میدارد **پرده مهم** و **تکلم مینماید** و در میان مؤمنان و کافران بعضی نزد سکران **تووت** این سختی ها را میکشند فرموده کونه راحتی که مؤمن را در آن حال باشد ثواب عاجل او است و هر شدنی که باشد جهت خالص ساختن او است از گناهان تا وارد آخرت شود در حالی که پاکیزه باشد و مستحق ثواب الهی فارغ از هر مانعی الا همان که گذشته، و هر آسانی که بر کافر در آن دم باشد برای آنست که مزدهر عمل نیکی که در دنیا کرده باز یافت نماید، تا وارد آخرت شود در حالیکه هیچ نداشته باشد الا آنکه موجب عذاب باشد بر او و هر سختی که بر کافر است در آن وقت اول عقوبت او است نزد آخر شدن اعمال نیک او و این جهت آنستکه حقتعالی عادلست که جور نمینماید.

و حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام وارد شد بر باین مردی که در سکران غرق بود و جواب نیداد کسیرا که آوازش مینمود، پس حاضرین عرض نمودند که کاش حال رفیق خود را میدانستیم و کیفیت مردن را، فرمود: هرک آلت صاف نمودن است خالص میکند مؤمنان را از گناهان، و آخر الهی میباشد که بترسد بایشان و کفار آخرین و بالیست که میبوده بر ایشان و خالص مینماید کافر را از حسنات آنها و میباشد آخر لذتی یا نعمتی یا رحمتی یا راحتی که میرسد بآنها و آن آخر ثواب حسنه است که میباشد برای آنها.

و اما این رفیق شما بس شتعه یقکه خالی شد از گناهان خالی شدنی و صافی شد از معاصی صافی شدنی و خالص گردید تا پاک شد چنانکه پاک میشود جامه از چرک و قابل معاشرت گردید با ماهلیت و در خانه ما خانه ابدی.

و مسزوی از اصحاب امام رضا علیه السلام بپار شد، آن حضرت عیادتش فرمود و بپار فرمود: حال خود را چگونه بیایی؟ عرض نمود هرک را دیدم بعد از آنکه از خدمت شما مرخص گردیدم، فرمود: چطورش دیدی؟ عرض نمود عجب در رنگ و شدید، فرمود هرک را ندیده ای و لیکن حالتی را دیدهای که بدان با خبرت میکند و بعضی از حالات آنرا بتو میشناساند، این است و غیر از این نیست که مردم دو قسمند یکی راحت یافته بمرک و دیگری مرکش سبب راحت خلق گردیده پس تازه کن ایمان را بخدا و بنبوت و بولایت اتمه هدی که با ستراحت باشی، آن مرد بفرموده حضرت عمل کرد، و این حدیث طولانی است و ما موضع احتیاج را از آن گرفتیم.

و از حضرت امام محمد تقی علیه السلام سؤال شد که این مسلمانان را چه حال است که از هرک کراحت دارند؟ فرمود از جهت آنکه نشناختندش از آن جهت مگروهش داشتند و اگر شناخته بودندش و بعقیقت از دوستان خدا بودند هر آینه دوستش میداشتند و هر آینه میدانستند که آخرت برای ایشان به از دنیا است.

باز فرمود: ای بنده خدا چه حال است طفل و دیوانه را که سرباز میزنند از دوائی که تنقیه بدن انسان مینماید و در روز از ایشان رفع میکند؟ فرمود این بجهت نادانی آنها است بمنفعت دوا.

و فرمود: قسم یا خدا ای که مبعوث فرمود محمد صلی الله علیه و آله را بحق به پیغمبری که هر کس مستعد هرک شود چنانچه باید، خواهد دانست که هرک نافعتر بوده برای از آرزو او برای آن محتاج علاج بدرستی که اگر دانند که هرک بجهت نعمتها منجر میشود، هر آینه میطلبندش اشد از آنکه عاقل غایت اندیش دوا را طالب است جهت دفع آفتها و تحصیل انواع سلامت.

و حضرت امام علی النقی علیه السلام بر باین مریضی از اصحاب خود وارد شدند در وقتیکه میگریست و جزع از مرگ مینموده، پس آنحضرت فرمود: ای بنده خدا از مرگ میترسی بعلت اینکه آنرا نمیشناسی آیا خود را چنان میبینی که چون چرکین شود جامه تو و کثیف گردد متاثری شود از شدت کثافت و چرک و بدنت جراثیم و جرب شود و بدانی که شتدوی حمام همه آنها را زائل مینماید، آیا در این صورت نمیخواهی بحمام روی و اینها را از خود بشویی. آیا بر تو شاق نیست که بحمام

تردی و اینها بر نو بیجا بماند؛ عرض نمود ولی باین رسول الله (ص) فرمود پس آن مرگ همان است و آن آخر قمره است که باقی بوده بر تو از صاف نمودن گناهان تو و پاکیزه ساختن نواز بدیهای تو، پس چون تو وارد شدی بر مرگ و از آن گذشته نجات یافتی از هر غمی و همی از بی و رسیدی به رشادی و فرحی، در آنحال آن مرد آرام گرفت و نشاط یافت و تن در داد و چشم خود را بر رحم نهاد و روانه راه آخرت گردید.

د از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام سؤال شد که مرگ چیست؟ فرمود: تصدیق با امری که نمیباشد.

مترجم گوید: یعنی ظاهراً یا با اعتماد ظاهر بنیان با الحال مصنف گوید: آنحضرت فرمود: خبر داد مرا باین پدرم از پدرش از جدش از صادق علیه السلام پس فرمود: بدرستی که مؤمن چون بمیرد مرده نیست، و کافر است که مرده واقع نیست، حقتعالی میفرماید که: بیرون می آورد خدایند زنده را از مردو بیرون میآورد مرده را از زنده، یعنی مؤمن را از کافر و کافر را از مؤمن (۱)

و مردی شرفیاب حضور جناب رسالت مآب گردیده عرض نمود با

(۱) آل عمران آ ۲۶

رسول الله مرا چه حالت است که مرگ را دوست میدارم؟ فرمودند مالی داری؟ عرض کرد آری، فرمودند: پیش فرستاده؟ عرض نمود نه، فرمودند از آنجاست که مرگ را دوست نمیداری.

و مردی از ابوذر رضی الله عنه پرسید که: ما را چه حالت است که مرگ را ناخوش میداریم؟ گفت: بسبب آنکه شما دنیا را آباد کرده اید و آخرت را خراب، پس مکره میدارید که از آبادی بویرانی منتقل شوید.

و از او سؤال شد که چگونه میبینی ورود ما را بر خدایند؟ گفت: اما نیکو کار چون غائبیست که وارد اهل خود شود و اما بدعمل چون بنده گریخته که بحضور آفایش رسد، برسید پس در نزد خدا احوال ما چگونه میباشد؟ گفت: عملهای خود را بر کتاب الهی عرضه دهید بدرستی که حقتعالی میفرماید: ان الا بر ارفی نعیم (۱) بتحقیق که نیکان در مقام تنه مند و ان الفجار لفی جهیم (۲) و بدرستی که نابکاران در جهنمند. آن مرد گفت: پس رحمت خدا کجاست؟ ابوذر گفت: ان رحمة الله قریب من المحسنین (۳) رحمت الهی نزدیک نیکو کاران است.

باب (هفدهم)

اعتقاد در صفوات قبورها

سؤال قبر حق است و چاره از آن نیست هر که دست جواب گفت فائز شد بر احوال و رحمت و گل و لاله در قبرش و بیبشت در آخرت، و هر که جواب صواب نداد از برای او است تهیه ضیافتی از آب داغ در

(۱) سوره انفطار آ ۱۳ (۲) سوره انفطار آ ۱۴ (۳) سوره اعراف آ ۴۴

قبرش و بجهنم افکندن در آخرت و بیشتر عذاب قبر به علت سخن چینی و بد خلقی و بیبالاتی بیول است.

و نهایت مرتبه عذاب قبر مؤمن مثل اختلاج چشم است یا مثل تأثیر تیغ حجامت و این کفار تمه گناهان او است که کفار آنها گردیده همها و غمها و مرضها و سختی جان کنند.

بدرستی که جناب رسول صلی الله علیه و آله فاطمه بنت اسد را در پیراهن مبارک خود گفن نمودند بعد از آنکه زنها از غسلش فارغ گردیدند و آنجناب جنازه اش را بر گردن مبارک بار نمودند و متصل در زیر جنازه اش میبودند تا وارد قبرش فرمودند، آننگاه بر زمینش گذارده خود داخل قبر شدند و در آن پهلوی خوابیدند، پس بر خواستند و فاطمه را بر دست گرفته در قبرش گذارند، بعد از آن سر مبارک را پیش برده و ازی دراز بالا گفتند و باو میفرمودند: بسمت آنگاه بیرون آمدند و خاک بر قبر او هموار فرمودند، بعد از آن سر مبارک نزدیک قبرش بردند و مردم شنیدند که میگفت: خداوند ا بتو سپردمش، پس مراجعت فرمود، اصحاب عرض نمودند یا رسول الله امر و دشمارا دیدیم که وضعی فرمودید که پیش از این روز نکرده بودید فرمودند امر و زنیکی ابو طالب را کم کرده ام فاطمه چنان بود که چون نزد او چیزی میبوده مر او را بر خود و اولاد خود ترجیح میداد و من وقتی ذکر قیامت مینمودم و میگفتم مردی برهنه محشور می شود فاطمه گفت و افضیحتاه من ضامن برای او شدم که خدا او را در لباس بر انگیزاند و ذکر نمودم فشار قبر را فاطمه گفت: و اضغفاء من برایش ضامن گردیدم که خدا از او کفایت از آن نماید پس در پیراهن خودم کفنش نمودم و در قبرش پهلوی خوابیدم بسبب این و سرنگون بر او شدم و بزبانش دادم جواب سئوالی را که از او می شد و بدرستی که او سؤال شد از پروردگارش پس گفت الله ربی و سؤال شد از پیغمبرش پس شوالی او محمد و سؤال شد از ولی و امامش پس جواب بر او در بسته گردید من گفتمش بسمت و الله اعلم (۱)

باب (هیجدهم)

اعتقاد در رجعت

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید: اعتقاد مادر باب رجعت اینست که بر کشتن بدنیا حق است که حق تعالی در قرآن فرموده: آیا ندیده ای بسوی آن قوم که بیرون رفتند از دیارشان و آنها چندین هزار میبودند از ترس مرگ پس فرمود با آنها خداوند که بمیرید، باز زنده اشان نمود (۱) آن قوم هفتاد هزار خانوار بودند هر ساله طاعون در آنها می افتاد و اغنیا چون میتوانستند بیرون میرفتند، و فقرا بعلت ضعفشان میماندند پس طاعون در آنها که میرفتند اندکی میشد و در باز ماندگان بسیار و باز ماندگان میگفتند اگر بیرون رفته بودیم طاعون بمان میخورد و بیره نیان میگفتند اگر مانده بودیم ما را طاعون زده بود چنانچه آنها رازد. پس اتفاق نمودند بر آنکه کلاً از دیار خود بیرون روند چون موسم طاعون شود پس بالتمام بیرون رفتند و بر کنار دریا منزل کردند و چون وارد بنه های خود شد: حقتعالی آنها را ندا فرمود که بمیرید آننگاه جمعه و عشان مردند و گذرند کان و راه را پاک از آنها نمودند و بدینحال باقی ماندند چندانکه خدا خواست، بعد از آن یکی از پیغمبران بر آن مرگان گذشت که او را از میامی گفتند از میامی علیه السلام عرض نمود پروردگارا اگر خواهی هر آینه زنده اشان میفرمائی و از این پس بلاد تور آباد مینمایند و بنده های تو را میزایند و تور ابندگی میکنند با سائر هر که بندگی تو مینماید در آنحال حقتعالی باو وحی فرمود: میخواستی آنها را برای

۱- الم ترالی الذین خرجوا من دیارهم و هم الوفی حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم احياهم - سوره بقره آ ۲۴۴

یعنی اصحاب کهف گفتند: ای وای بر ما، کی بر خیزانید ما را از خوابگاه ما؟ اینست آنچه وعده داده خداوند رحمن.

(۱) واذ نخرج الموتی باذنی - سوره مائده آیه ۱۱۰ (۲) ویشوایی کهنههم ثلاثا سنین وازدادوا تسعا سوره کهف آیه ۲۴ (۳) سوره کهف آیه ۱۷ (۴) سوره یس آیه ۲۵

و در صورتیکه چنین گفتند معلوم است که مردگان بوده اند و نظیر این فقرات بسیار است، پس بصحت پیوست که رجعت در امتهای گذشته میبوده، و جناب نبی ﷺ فرمودند که وقوع میباید در این امت مثل آنچه در امم سالفه میبوده، (حدیث) نعل بالنعل و قذة بالقذة. مترجم گوید: لفظ قذة به معنی برتیر است و برهائیکه برتیر می چسباندند یک اندازه است. مصنف گوید: پس بنابر این قاعده لازم آمد که در این امت هم رجعتی باشد.

و مخالفان ما نقل نموده اند که چون مهدی خروج نماید عیسی بن مریم فرود آید و در عقب او نماز گذارد.

و معلوم است که نزول عیسی بزمین به معنی عود او است بدنیابعد از مردنش، زیرا که حق تعالی میفرماید: انی متوفیک ورافعک الی (۲) یعنی ای عیسی بدرستی که من قابض توام و بلند گرداننده توام بسوی خود.

و ایضا در قرآن فرموده که: حشر نمودیم خلائق را پس احدی از ایشان فرو نگذاردیم (۳) و دو جای دیگر از قرآن فرموده: روزیکه حشر مینمائیم ازهر امتی فوجی از آن کسانی را که تکذیب بعلاهای ما مینمودند (۴) و معلوم است که آن روزیکه همه خلائق محشور میشوند، غیر آن روزی است که فوجی محشور میگردند.

(۱) سوره آل عمران آیه ۴۸ (۲) فحشرناهم فلم نغادر منهم احدا سوره کهف آیه ۴۵ (۳) و یوم نحشر من کل امة فوجا ممن یکذب بآیاتنا سوره نمل آیه ۸۵

و ایضا فرموده که کافران قسم یاد نمودند که زنده نمیکند خداوند کسیرا که میمیرد، بلی وعده ای است بر او لازم که زنده کند ولیکن بیشتر مردم نمیدانند (۱) یعنی در رجعت بدنیابعد دلیل آنکه فرموده: برای آنکه بیان کند خداوند آن امر را که اختلاف در آن مینمایند و بیان کرد در دنیا میباشد نه در آخرت و عنقریب کتابی مختص به رجعت خواهم نوشت که مشتمل بر بیان کیفیت و ادله صحت آن باشد انشاء الله تعالی و اعتقاد تناسخ باطل است و هر که بر دین تناسخ باشد کافر است زیرا که متضمن ابطال جنت و نار است:

تو زنده کنم؟ عرض نمود: بلی، حق تعالی آنها را برای او زنده نمود و برانگیزانید با او این قوم مردند و بدنیابعد گشتند باز با جلهای خود مردند و ایضا در قرآن فرموده: یا مانند آن شخصیکه گذر نمود بر قریه ای وقتیکه دیوارهای آن قریه بر روی سقفهایش افتاده بود، آن شخص گفت کی زنده میسازد خدا یا اهل این قریه را بعد از مرگشان؟ پس حق تعالی میرانید آن شخص را صدسال بعد از آن زنده اش نمود فرمود چقدر وقت توقف نمودی؟ (یعنی در حالت مرگ) عرض نمود: یک روز یا باره از روز، فرمود بلکه صدسال توقف کردی پس ملاحظه نما طعام و شراب را متغیر نشده و نگاه بالاغت کن و باید که تو را نشانی قرار دهیم برای اعتقاد مردم و نظار کن با ستخوانها که چگونه بالای هم ترکیب مینمائیم پس گوشت بر آنها میپوشانیم، چون آن شخص را حال معلوم شد گفت: دانستم که خدا قادر بر کل اشیا است (۱).

مصنف گوید: پس این شخص مرد صد سال و باز بدنیابعد آمد و بعد باجل خود مرد و نام او عزیز است:

و حق تعالی در قصه اشخاص از قول موسی علیه السلام که برای وعده گاه پروردگار انتخاب شده بودند فرموده که: باز زنده کرد یمتان بعد از مردنتان که شاید شکر نمائید (۲) و بیان این معنی آن است که چون بنی اسرائیل سخن خداوند را استماع نمودند، گفتند که اعتقاد نمیکنیم

۱- او کالذی مرعی قریه وهی خاویة علی عروشها قال انی یحیی هذه الاله بعد موتها فاما ته الاله مائة عام ثم بعثه قال کم لبثت قال لبثت یوما او بعض یوم قال بل لبثت مائة عام فانظر الی طعamak و شرابک ثم یتسبه وانظر الی جمارک (تا آخر آیه) - سوره بقره آیه ۲۶۱ - ۴ - ثم بعثنا کم من بعد موتکم لعکم لشکرون - سوره بقره آیه ۵۳

تا خدا را عیان بینیم و لهذا آنها را صاعقه گرفت بسبب ظلمشان و مردند موسی علیه السلام عرض نمود:

پروردگارا چه جواب بنی اسرائیل بگویم وقتیکه بنزد ایشان بر میگردم؟! پس حق تعالی آنها را زنده نمود و بدنیابعد گشتند و خوردند و آشامیدند و زن گرفتند و اولاد برای ایشان بوجود آمد و باقی ماندند در دنیا و بعد با جلهای خود مردند.

و ایضا در قرآن خطاب به عیسی علیه السلام فرموده: وقتیکه بیرون میآوری مرد گانرا باذن من (۱) پس همه امواتی که حضرت عیسی علیه السلام زنده نمودشان باذن خداوند بدنیابعد بر گشتند و در آن باقی ماندند و بعد از آن با جلهای خود مردند.

و اصحاب کهف در غار کوه سبصد سال بخواب مرگ ماندند بینه سال زیاده، باز حق تعالی آنها را زنده نمود و بدنیابعد بر گشتند که از هم احوال بیرسند و قصه ایشان معروف است (۲)

و اگر کسی گوید که: حق تعالی فرمود: و نحسبهم ایفاظا و هم رفود (۳) یعنی خیال میکنی که اصحاب کهف بیدار اند و حال آنکه بخواب رفتگانند جوابش گفته میشود که آنها مردگان بودند و بتحقیق که حق تعالی از زبان آنها فرموده: یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا هذا ما وعد الرحمن (۴)

و فرمودند: هیچ شفاعت کننده ای مقبول تر از توبه نیست: و رتبه شفاعت برای انبیا است و اولیا، و اوصیاء و مؤمنین و ملائکه و بعضی از مؤمنین شفاعت مینماید برای مثل زبینه و مضر که دو قبيله عظیمه اند از عرب. و آن مؤمنیکه کمتر شفاعت میکند سی نفر را شفاعت مینماید، و شفاعتی نمیشاید برای اهل شك و شرك و نه برای اهل كفر و انکار، بلکه خاص گناهکاران اهل توحید است.

باب (بیست و دوم)

اعتقاد در وعده و وعید الهی

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید:

اعتقاد مادر بآب وعده و وعید الهی اینست که هر کس خدا او را وعده نوابی داده آن نواب حاصل میشود برای آنکس، و هر که را وعید عقابی بر عملی فرموده مختار است اگر عذابش کند بعدل او است و اگر عفویش نماید بفضل او است و خداوند ستمکاره نیست برای بندگان.

و حتمتعالی فرموده: بدرستی که خدا نمیآورد جز آنرا که شرک با او آورده شود و میآورد مادون شرک را برای هر که میخواهد (۱) والله اعلم

(۱) ان الله لا یغفر ان یشرك و یغفر ما دون ذلك لمن یشاء

سوره نسا، آیه ۴۹

باب (بیست و سوم)

اعتقاد در آنچه بر بنده نوشته میشود

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید:

اعتقاد ما در باب نوشتن اعمال آن است که هیچ بنده نیست مگر آنکه دو ملک موکلند که بر او مینویسد کل اعمالش را! پس هر کس قصد عمل خیری کند يك حسنه برایش نوشته میشود و اگر بفعل آورد ده حسنه مکتوب گردد. و اگر قصد بدی نماید نوشته بر او نمیشود تا از او آن عمل سرزند، و چون مرتکب شود همان یکی بر او نوشته گردد، لکن از وقتی که مرتکب آن شده تا هفت ساعت مهلت داده میشود، اگر در اینطرف مدت توبه نماید نوشته نمیشود؛ والا نوشته میشود.

و آن دو ملک بر بنده مینویسد هر چیزی راحتی میدند در خاکستر را، حتمتعالی در قرآن فرموده: بدرستی که گماشته بر شما بندگان حافظان اعمال، نویسنده گان گرام، میدانند هر چه شما میکنید: (۱)

و جناب امیر علیه السلام فرمودی گذشتند که بیه صرف حرف میزدند و فرمودند: یا هذا بدرستی که تو بquam ملائکه خود میدهی مکتوبی را بسوی پروردگارت، پس بگو چیزی را که بکار تو میآید و واگذار امری را که بکارت نمیآید.

و ایضاً فرموده: مرد مسلمان دائماً نیکوکار نوشته میشود و چون سخن گوید یا نیکوکار نوشته میشود باید کار موضوع قرار آن دو ملک

(۱) وان علیکم لحافظین، کراما کاتبین. یعلمون ما تفعلون

سوره انفطار آیات ۱۰-۱۱-۱۲

باب (نوزدهم)

اعتقاد در بحث بعد از موت

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید:

اعتقاد ما در باب بحث از موت اینست که آن حق است و جناب نبوی صلی الله علیه و آله فرمودند: ای پسران عبدالمطلب بدرستی که پیش رو شماست برای تعیین منزل مناسب در روز بکسان خود نمیگوید، بآن خدا بیکه مرا مبعوث نموده بحق پیغمبری که هر آینه خواهید مرد چنانچه بخواب میرود و هر آینه زنده خواهید شد چنانچه بیدار میشوید و نیست بعد مردن خانه ای بجز بهشت یا آتش و آفریدن همه خلایق دوباره زنده کردن ایشان نزد قدرت خداوند مثل آفریدن و دوباره زنده نمودن يك نفس است حتمتعالی فرموده: ما خلقکم ولا یمیتکم الا کنفس واحده

(۱) و اقموا بالاله جهدا یمانهم لایبث الله من یموت بلی و عدآ

علیه حقا و لکن اکثر الناس لا یعلمون سوره نحل ۴۰ (۲) سوره لقمان ۲۲۹ آ

باب (بیستم)

اعتقاد در حوض کوثر

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید:

اعتقاد ما در باب حوض (کوثر) اینست که آن حق است و آنکه پهنای آن مابین ایله و صغاه است (۱) و آن حوض پیغمبر است صلی الله علیه و آله و در آن است از ابرقها و کوزها بعدد ستارگان آسمان و آنکه صاحب اختیار آب آن در روز قیامت پادشاه مؤمنان علی بن ابیطالب علیه السلام است از آن دوستانش را آب می دهد و دشمنانش را جواب د هر که از آن شربتی بنوشد دیگر هرگز نشسته نمی شود و هر آینه طیب خواهند از روی میل و رغبت قوی از اصحاب من در حضور من (۲) در حالیکه من رسر آنحوضم پس گرفته میشود و ندر و سمت چپ من فریاد میزنم که پروردگارا اصحاب اصحابم، خطاب میرسد که نمیدانی بعد از توبه کرده کردند!!

باب (بیست و یکم)

اعتقاد در شفاعت

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید:

اعتقاد ما در باب شفاعت اینست که آن حق است و شفاعت برای کسی است که خدا دینش را پسندیده باشد از صاحبان گناهان کبیره و

۱- اهل شهری است از شام و صغاه شهری است از یمن - مترجم

مصحح گوید: ایله یعنی هیزه و سکون بانام شهری است بین یمن و مصر کما فی الجمع (۲) عبارت اصل اینست: و لیخلفن قوم من اصحابی دونی - و مترجمی چنین ترجمه نموده که: هر آینه بکشند جمعی از اصحاب من نزد من - مترجم

صفیره و اما توبه داران از گناهان محتاج شفاعت نیستند.

و جناب نبوی صلی الله علیه و آله فرمودند: هر که ایمان نیار و شفاعت من خدا شفاعت مرا نصیبش ننماید.

و جناب نبوی بجناب امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: یا علی چون روز قیامت شود من و تو و جبرئیل میشینیم بر صراط و نمیکند بر صراط مگر کسیکه برائی داشته باشد بولایت و محبت تو (۱)

باب (بیست هفتم) اعتقاد در عقبات

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید: اعتقاد ما در این باب آن است که اسم هر عقبه‌ای از عقبات صراط اسم فرضی است یا امری یا نبی، و چون آدمی بمقبه‌ای رسد که اسم بکفری از واجبات تکلیفی دارد و این شخص تقصیر در آن واجب نموده باشد در آن عقبه محبوس میگردد و مطالبه حق خداوند از او میشود (۱) اگر از عهده برآمد بواسطه عمل صالحی که پیش انداخته یا بوسیله رحمتیکه ادراد یافته نجات مییابد از آن عقبه تا عقبه دیگر و پیوسته دفع میشود از عقبه عقبه و محبوس میگردد نزد هر عقبه و برسیده میشود از تقصیری که واجب نموده که هم نام آن عقبه است پس اگر از همه عقبات سلامت گذشت میرسد بخانه بقاء و زنده میشود با نجاتیکه مردن در آن هرگز نیست و خوشوقت میگردد بسعادتی که سخنی بعد از آن هرگز نیست و ساکن میشود در جوار خداوند بایممبران و امامان و صدیقان و شهیدان و صالحان از بندگان خدا.

و اگر نزد عقبه‌ای محبوس گردید و مطالبه شد بدانحقی که تقصیر در آن نموده و نجاتش نداد عمل صالحیکه پیش انداخته باشد و نه رحمتی از جانب الله او را در یافت دوی، ایاز آن عقبه‌اش او را میلفزند، آنگاه او در آتش جهنم است نمود بالله. و مجموع این عقبات بر صراط است، اسم يك عقبه از آنها ولایت است باز داشته میشوند تمام خلائق نزد آن عقبه و سؤال میشوند از ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب و امامان بعد از او علیهم السلام پس هر که بجا آرد از صراط گذشت و نجات یافت و هر که بجا نیارد ماند به جهنم در افتاد و اینست که حقه تعالی فرموده و قفوه هم انهم مسؤون (سوره صافات آیه ۲۴) نگاهشان دارید که از اینها سؤال باید بشود، و اسم يك عقبه مرصاد است بمعنی کمینگاه

نیست معنی قول الهی: ان یرك لبالمرصاد (سوره فجر آیه ۱۳) بدستیکه پروردگار تو هر آینه در کمینگاه است.

و حق تعالی میفرماید: بعزت و جلال قسم که از من تجاوز نهینماید ظلم هیچ ظالمی و اسم عقبه‌ای از آنها رحم است و نام عقبه‌ای امانت است و اسم عقبه‌ای نماز و باسم هر فریبه و امری و نبی عقبه ایست که بنده نزد آن محبوس میشود والله اعلم.

باب (بیست و هشتم)

اعتقاد در حساب و میزان

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید: اعتقاد ما در باب حساب اینست که آن حقیقت است، بعضی حسابها را حقه تعالی خود میرسد، و بعضی را حجتیهای خدا صلوات الله علیهم میرسند، حساب انبیاء در سل و ائمه را حقه تعالی خود

دو ترقوه آدمیزاد است، ملك جناب راست حسنت را مینویسد و ملك جناب چپ سینت را و دو ملك روز عمل روز بنده را مینویسد و دو ملك شب عمل شب او را والله اعلم.

باب (بیست و چهارم)

اعتقاد در عدل الهی (۱)

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید:

اعتقاد ما در باب عدل آن است که حقه تعالی ما را بعدل مأمور فرموده و خود معامله با ما بما فوق عدل یعنی تفضل نموده، دلیل آن قول الهی است در قرآن که:

هر که نیکی آورده ده برابرش برای او است و هر که بدی آورد جزا داده نمیشود مگر مثل همان (۱) و عدل آن است که ثواب عمل نیک را نیک دهند بهمان قدر و جزای بد را بد بهمان قدر و جناب نبوی صلی الله علیه و آله فرمودند که: احدی داخل بهشت نمیشود بعمل خود مگر برحمت حق عزوجل.

۲- من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و من جاء بالسيئة فلا يجزي الا مثلها (سوره انعام آیه ۱۶۰)

باب (بیست و پنجم)

اعتقاد در اعراف

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید: اعتقاد ما در باب اعراف آن است که اعراف سوزی است یعنی مکان مرتفعی است یا حجابی است میان بهشت و جهنم، بر آنجا مردانی هستند که هر کس را بسیمایمیشناسند و آن مردان پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و اوصیاء آنجنابند داخل بهشت نمیشوند مگر آنکه شناسای ایشان بوده و ایشان شناسای او بوده اند و داخل آتش نمیکردند الا کسیکه ناشناس ایشان بوده و ایشان ناشناس او بوده اند.

و نزد اعراف حاضرند آنکسانیکه کارشان معوق مانده تا امر خدا در باره آنها صادر شود یا اینکه عذابشان کند یا اینکه باز گشت بر ایشان بهفو و رحمت فرماید (۱)

باب (بیست و ششم)

اعتقاد در صراط

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید: اعتقاد ما در باره صراط اینست که آن حق است و آنکه آن راه و جسر جهنم است و گذار کل خلق بر آن است حقه تعالی فرمود، احدی از شما نیست مگر آنکه البته وارد شوند به جهنم است و این بر پروردگار تو یا عمل حتم و لازم است (۱)

و صراط بوجه دیگر اسم معصومین علیهم السلام است پس هر کس ایشان را در دنیا شناخت و اطاعتشان نمود حقه تعالی او را گذار از آن صراطی میدهد که جسر جهنم است در روز قیامت.

و حقتعالی بنده را حساب کننده خودش قرار میدهد و حکومت نمایندگی بر خودش باین طریق که باره فرماید: بخوان نوشته اعمال ترا امروز کافی است نفس تو حساب کننده بر تو (۳) و حقتعالی مهر میزند بر دهنهای قومی و شهادت میطلبند از دستها و باهاشان و جمیع اعضایشان بر عملی که در دنیا میکرده اند (۴) و آن قوم بی پوست های بدن خود گویند: چرا شهادت

۱- فیومئذ لا یستل عن ذنبه انس ولا جان (سوره الرحمن آیه ۳۸)
۲- وکل انسان الزمانه طائره فی عنقه و ینخرج له یوم القیامة کتاباً یلقاه منشوراً ۳- اقرء کتابک بنفسک الیوم علیک حسبیا (سوره اتری آیه ۱۲ و ۱۳) ۴- الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیهم و نشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون (سوره س آیه ۶۴)

ر ما دادند؛ جواب گویند: بزبان در آورد ما را آنقدریکه بزبان آورد بر چیزها و او آفرید شما را اول بار و بسوی او باز میگردد و شما آن بودید که به پنهان داشتن نگذارید که شهادت بر شما دهند گوشهای شما را نه چشمهای شما و نه پوست های بدن شما ولیکن پنداشتید که خدا میدانند بسیاری از آن عملها را که میکنند (۱) و جدا گانه کیفیت امر حساب را در کتاب حقیقة المعاد بیان خواهیم نمود (انشاء الله تعالی)

باب (بیست و نهم)

اعتقاد در بهشت و دوزخ (۲)

ابن بابویه رحمة الله علیه گوید: اعتقاد ما در باب بهشت آن است که آن دار بقا و خانه سلامت است، نه مرگ در آن است و نه پیری و نه بیماری و نه مرض و نه آفت و نه زمین گیری و نه غم و نه هم و نه احتیاج و

۱- وقالوا لعلو دهم لم شهدتم علينا؟ قالوا الطغفنا لله الذی انطق کل شئی و هو خلقکم اول مرة و الیه ترجعون و ما کنتم تستترون ان یشهد علیکم سهوکم ولا ابصارکم ولا جلودکم انکم ظننتم ان الله لا یعلم کثیراً مما تعملون (سوره نمل آیه ۲۰ و ۲۱)

نه فقر و آن خانه توانگری و خوش گذرانی و خانه اقامت و کرامت است و در بهشت نمیرسد باهلیش تمبی، و نمیرسد بایشان خستگی و برای ایشان است در آن هر چه دلها بآن رغبت میکند و چشمها را خوش میآید و ایشان در آنجا همیشه باشند و اندو بهشت خانه است که اهلیش در جوار خداوندند و اجیاء او و دوستان او و اهل کرامت اویند، و بهشتیان اقسام دارند مرتبه بمرتبه، بعضی هستند که تمتع آنها بتسییح و تقدیس و تکبیر حقتعالی است در جمع ملائکه، و بعضی تنعم مینمایند با گل و شرب و میوه و تختها و حورالعین و خدمت فرمائی و لدان مخلدین یعنی غلام بچه های جادوانی و نشستن بر پشتها و دوشکهای دلپذیر و پوشیدن لباسهای سندس و حریر و هر یک تنعم مینماید بهر قسمی که ارغاب مینمایند و میخواهند موافق آنچه همیشان بآن تعلق گرفته و باو عطا میشود همان چیزیکه عبادت حق تعالی را برای آن چیز کرده.

و حضرت صادق علیه السلام فرموده که: مردم بر سه قسم عبادت خداوند مینمایند صنفی بندگی میکنند بامید نوابش و این رسم بندگی مزدوران است (خدمت کاران حریص است که لاک صنفی از ترس آتش او بندگی میکنند و این طرز بندگی بندها است و صنفی سببی معص

میرسد و هر پیغمبری حساب او صیانتش را میرسد و از صیاء حساب امتان را میرسد و حقتعالی شاهد است بر پیغمبران و رسولان و ایشان شاهدند بر آنچه و آنچه شاهدند بر مردم و اینست فرموده حقتعالی در قرآن که: تا پیغمبر بر شما گواه باشد و شما گواه بر مردم باشید.

و ایضاً فرموده چگونه است در وقتیکه از هر گروهی گواهی

بیاوریم و تو را بر اینها گواه بیاوریم (۱)

و ایضاً فرموده: آیا پس کسیکه باشد بر امر و روشنی از پروردگارش و در بهاوی او باشد گواهی از او (۲)

و مراد از این گواه امیر المؤمنین است.

و ایضاً فرموده: بدرستی که بسوی ما است رجوع ایشان و بر ما است حساب ایشان (۳)

۱- فکیف اذا حیثنا من کل امة شهید و حیثنا بک عالی هؤلاء شهیداً (سوره ساء آیه ۴۵) ۲- افمن کان علی ینة من ربه و یتلو و شاهد منه (سوره هود آیه ۲۰) ۳- ان الینا ایاهم؛ ثم ان علینا حسابهم (سوره غاشبه آیه ۲۵ و ۲۶)

و حضرت صادق علیه السلام سؤال شد از معنی اینکه حقتعالی در قرآن فرموده که: منینم تر ازدهای عدل را برای روز قیامت پس کسر داده نمیشود هیچ قدر از حق هیچ نفسی (۱)

آن حضرت فرمود: تر ازدها پیغمبران و اوصیائند و از جمله خلق کسانی هستند که بحساب داخل بهشت میشوند.

و اما سؤال: پس از همه خلق سؤال میشود بدلیل قول الهی که در قرآن فرموده:

هر آینه البته سؤال خواهیم نموده کسانی را که پیغامبر بسوی آنها فرستاده شده و هر آینه البته خواهیم سؤال نمود فرستادگان را (۲) یعنی از دین و اما گناه پس سؤال نمیشود از آن الا کسیکه حسابش میشود.

۱- و نضع الموازین القسط لیوم القیامة فلا تظلم نفس شیئاً (سوره انبیا آیه ۴۷) ۲- فلننطقن الذین ارسل الیهم و لننطقن المرسلین (سوره اعراف آیه ۶)

حقتعالی در قرآن فرموده: در روز جزا هیچ آدمی و پیری سؤال از گناهش نمیشود (۱) یعنی از بیروان پیغمبر و ائمه علیهم السلام و پس نه دیگران چنانچه در تفسیرش وارد شده و هر حساب شونده، عذابکار است (یعنی مذهب است) اگر همه عذابش همان طول مدت توقف باشد (ولو بطول و قوف) و هیچکس نجات از آتش نمییابد و داخل بهشت نمیکردد بمل خود مگر برحمت خداوند.

و حقتعالی به بندگان از اولین و آخرین خطاب میفرماید بجملة عملهای ایشان بیک سخن گفتن که هر یک داستان خود را میشوند و غیر از آن داستانرا نمیشوند و هر یک چنان میندازند که روی سخن خداوند با او است نه با دیگری و در قدر مدت نیم ساعت از ساعات دنیا حساب اولین و آخرین را مفروض مینماید و از میوه بیرون می آورد و آشکار میکند برای هر آدمی نوشته که آنرا گشاده می بینند و آن نوشته کل اعمالش را بر او میگوید (۲) و فرود گذاشتن مینماید هیچ عمل کوچکی و نه بزرگی را مگر آنکه همه را ضبط نموده.

برایش بنیکوترین صورتی که آنرا مشاهده نموده و بلند می نمایند مکان آخرت را اختیارا باو واجب گذارند و او آخرت را اختیار می نماید، پس در آن هنگام قبض روحش می شود.

۱- اولئك بنادون من مكان بعيد يقولون ربنا اخرنا منها فان عدنا فانا ظالمون قال اخسئوا فيها ولا تكلمون (سوره: مؤمنون آیه ۱۰۰)

و متعارف است که چون وقت جان دادن می شود مردم میگویند فلانکس جان خود را میبخشد و معلوم است که آدمی چیزی را نمیبخشد مگر اینکه طبیب خاطرش باشد، نه اینکه بزور باشد یا جبر یا اکراه.

و اما بهشت آدم علیه السلام بانیست از جنتهای دنیا که طلوع میکند آفتاب در آن و غروب می نماید و جنت جادوانی نیست زیرا که اگر بهشت جادوانی بود، آدم عليه السلام هرگز از آن بیرون نمیرفت.

و اعتقاد ما آن است که شواب مقیم ابدی میشود اهل جنت در جنت، و عقاب مخلد می گردند اهل آتش در آتش.

و احدی نیست که داخل بهشت شود تا اینکه اول جایش را از آتش باو بنمایند و بگویند این مکان تست است که اگر نافرمانی کرده بودی البته در اینجا بودی، و احدی نیست که داخل آتش شود تا اول جایش را از بهشت باو نشان دهند و گویند که این مکان تو است که اگر فرمان خدای برده بودی هر آینه در آن بودی، آنگاه اینها منزلهای آنها را میراث

میرند و آنها منزلهای اینها را، این است قول الهی که: بهشتیان میراث برانند که میراث میرند فردوس را ایشان در آنجا دانما مقینند (۱)

و مؤمنی که اقل مراتب منزلت را در بهشت دارد آن است که مالک ده مقابل ملک تمام دنیا است.

(آن است که بیرون نمیرود احدی از دنیا تا ببیند و یقین کند که در کدام يك از دو منزل بازگشت می نماید، آیا بسوی بهشت؟ یا بسوی آتش؟ آیا دشمن خداست یا دوست خدا، پس اگر دوست باشد مر خدا را گشادم می شود برایش درهای بهشت و هموار می شود برایش

(۱) الذین یرثون الفردوس هم فيها خالدون (سوره مؤمنون آیه ۱۲ و ۱۳)

براههای آن و خداوند پرده از پیش چشمش بر میدارد نزد بیرون شدن جانش از جسدش و می بیند آنچه را میباید فرموده خداوند برای او در بهشت و در حالتیکه فارغ شده از هر شغلی و برداشته شده از او هر بازی و اگر دشمن باشد مر خدا را گشاده می شود برایش درهای آتش و جاده می شود برای او راههای آن و خداوند پرده از پیش چشمش بر می دارد و میبایدش آنچه را که نمیانموده برای او در آتش، پس استقبال میکند هر مکرومی را و ترک میکند هر شادمی را و همه اینها نزد مردن میباشد و نزد شما یقین میرسند و دلیل صدق و راستی اینها در کتاب الهی است بر زبان پیغمبر ما محقق گردید که فرمود: آن جماعتی که فرا میگیرند شان ملائکه در حالیکه پاکیزگانند میگویند سلام بر شما داخل بهشت شوید بسبب عملی که میگردید (۱) و فرمود: آن جماعتی که فرا میگیرندشان ملائکه در حالی که ستمکاران جان های خود در میان میاندازند صلاح و اقیان را که ما بدی نمیگردیم در دنیا، بلی بدستیکه خدا دانا است

دوست داشتن او بند گیش مینماید و این شیوه بندگی بزرگ منشان است
دوزخ

و اعتقاد ما درباره آتش الهی اینست که آن خانه خواری و دار انتقام است از اهل کفر و معصیت و در آنجا پیوسته مقیم نمینماید الا اهل کفر و شرک و اما گناهکاران اهل توحید بیرون می آیند بشفاعتیکه آنها را در می باید و رحمتیکه بآنها میرسد در روایت شده که هیچ کس از اهل توحید الهی از آتش نمیرسد در وقتیکه داخل آتش می شوند و همان در وقت بیرون آمدن از آن متالم می شوند و آن المها جزای آن عملها که مرتکب شده بوده اند، می باشد، و حق تعالی ستمکاره نیست البته برای بند گان.

و اهل نار حتماً که مسکینانند، به کارشان ساخته و نه حکم بر آنها می شود که بمیرند و نه تخفیف داده می شود بر آنها ذره ای از عذابش و بمذاقشان نمیرسد خنکی و نه شربتی مگر آب داغ جهم و چرک و ریم جهم میان جزائی موافق عمل و اگر طعام طلب کنند زقوم بآنها میدهند و اگر استغاثه از عطش نمایند فریادرسی آنها به آبی می شود مثل مس گداخته (مترجم گوید یا چیزی مثل مس گداخته و قلعی گداخته یا در روغن زیت یا چرک و خون و یا آب داغ و یا آب سیاه بحسب اختلاف در تفسیر لفظ مهل و انه اعلم) که صورت هارا کباب می کند عجب بدشربتی است و بد آرامگاه است (۱)

و از مکان دوری آواز به آنها میرسد و میگویند: ای پروردگار ما بیرون آر ما را از آتش و اگر دیگر معاددت بعمل های گذشته نمودیم

۱- و لایخفف عنهم العذاب - لایدوقون فیها بردأ و لا شراب الا حیمماً و غساقاً جزاً، وفاقاً (سوره: با آیه ۲۳ و ۲۴) و ان یفتشوا یفانوا بها، کالههل یسئ الشراب و سالت مرتقفا (سوره: کعب آیه ۲۸)

ستمکاران بر خود باشیم پس چندی مضائقه جواب از آن ها میشود، آنگاه گفته می شود که نفس گیر شوید چون سک (۱) دشمن با ما میگویند.

و جهت بیان فریاد میزند که ای مالک جهم پروردگار تو کار ما را بساز که بمیریم، مالک جوابشان گوید: که شما در اینجا باشند گمانید و مروست که حق تعالی امر می فرماید که مردانی چند را با آتش برند و بمالک میفرماید که با آتش بگو که قدمهایشان را مسوزان که بمسجدها پیاده میروند و مسوزان دستهایشان را که بسوی من بدعا برداشته اند و مسوزان زبانهایشان را که تلاوت قرآن بسیار مینموده اند و مسوزان چهره هایشان را که وضو را کامل میساخته اند، پس مالک میگوید که ای اشقیاء حال شما چه بوده؟ جواب گوید که ما برای غیر خدا کار میکرده ایم پس خطاب بآنها می شود که بگیرید ثواب خود را از همان که عمل برایش نموده اید.

و اعتقاد ما درباره جنت و نار آنست که هر دو الحال موجودند و آفریده شده اند و آنکه جناب نبوی صلی الله علیه و آله در معراج داخل بهشت شده و جهم را رؤیت نموده. و اعتقاد ما آن است که احدی از دنیا نمیرود تا جای خود را از بهشت یا جهم ببیند و مؤمن از دنیا نمی رود تا آنکه دنیا را بلندی کنند

باب (سی و دوم)

اعتقاد در قرآن

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید: اعتقاد مادر شأن قرآن چنانست که آن کلام خدا وحی او و فرو فرستنده او (فرستاده نخل) دسخن او و کتاب او است و اینکه باطل وارد قرآن نمیشود نه از پیش و نه از پس، و اینکه آن داستانهای حق است و سخن قطع است و شوخی و افسانه نیست و حتمتعالی احداث نماینده و نازل کننده و پروردگار حفظ کننده قرآنست.

باب (سی و سوم)

اعتقاد در کعبت قرآن

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید: اعتقاد ما این است که قرآنی را که خدا نازل ساخته بر عهد ص همین است که در میان مردم دو جلد است و این همین است که در دست مردم است و زیاده بر این نیست و عند سوره هایش نزد مردم یکصد و چهارده سوره است و نزد ما الضحی و الم نشرح یکسوره است و لایلاف و الم ترکیف یکسوره و هر کس بما اسناد دهد که ما میگوئیم قرآن زیاده از این است آنکس دروغگو است.

و هر چه روایت شده از نواب خواندن هر سوره از قرآن و نواب ختم کل قرآن و جائز بودن قرائت دو سوره در بکر کعبت نماز نافله و منع از جمع دو سوره در یک رکعت فریضه شاهد قول ما است باین که همه قرآن همینقدر است که در دست مردم است.

و همچنین آنکه وارد شده از منع خواندن کل قرآن در یک شب و آنکه جائز نیست که ختم شود در کمتر از سه روز باز شاهد سخن ما است. بلکه می گوئیم بتحقیق که نازل شده از آن قبیل وحی که قرآن نیست آنمقدار که اگر بقرآن ضم شود میلفش هفده هزار آیه میشود، مثل قول جبرئیل ع برای پیغمبر ص که پروردگارت بتو می فرماید: یا محمد مدارا کن با خلق مثل آنکه من مدارا می کنم، و مثل قول او که: بپرهیز از عداوت مردم.

و مثل قول او که: زیست کن چندان که خواهی که آخر میمیری و دوست دار هر چه را خواهی که آخر از آن جدا میشوی و عمل نما هر چه خواهی که آخر عمل خود را ملاقات مینمائی، شرف مؤمن نماز شب است و عزت مؤمن بازداشتن اذیتست از مردم.

و مثل آنکه جناب نبوی ص فرموده که: پیوسته مرا جبرئیل ع سفارش بمسواک مینمود حتی آنکه خوف نمودم که دندان ریز شوم، و پیوسته سفارش همسایه ام می کرد حتی آنکه گمان نمودم که اذت میبرد و پیوسته سفارش زنان را کرد تا آنکه گمان نمودم که طلاقش نمیباید داد، و پیوسته سفارش بنده بمن می کرد حتی آنکه گمان نمودم که در این زودی مدتی را برای آزاد کردنش بمن خواهد کرد مثل قول جبرئیل برای پیغمبر ص در وقتی که از جنگ

بآنچه بودید که می کردید، پس داخل شوید در های چمنم را بخلد در آن، پس عجب بدجائی است جای متکبران (مصحح این اوراق گوید: این جمله یعنی آنچه بین برایش قرار داده شده در اصل نسخه عربی وجود ندارد و ممکن است در نسخه مترجم موجود بوده والله اعلم بحقایق الامور.)

۱ - الذين اتواهم الملائكة طيبين يقولون سلام عليكم ادخووا الجنة بما كنتم تعملون (سورة نعل آ ۳۴)

باب (سی ام)

اعتقاد در کیفیت نزول وحی و کتب در امر ونهی

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید: اعتقاد ما در این باب آنستکه میان دو چشم اسرافیل لوحی است و چون حق سبحانه و تعالی خواهد که تکلم بوحی فرماید آن لوح میخورد بر جبین اسرافیل، پس در آن لوح نگاه میکند و میخواند چیزی را که در آن نوشته (۱) و آن را بمیکائیل القاه می کند و میکائیل بجبرئیل القاه می نماید و جبرئیل بپیغمبران القاه می نماید.

و اما وضع غشی که پیغمبر ص را میگرفت آنعدی که سنگین می شد و عرق مینمود، این حالت خاص وقتی بود که حتمتعالی خود با آن جناب تکلم میفرمود. و اما جبرئیل چنان بود که بدون اذن خواستن وارد آنجناب نمیشد از روی احترام آنجناب و در حضور حضرتش بنده وار می نشست.

باب (سی و یکم)

اعتقاد در قرآن

و اینکه از اول آن در شب قدر بوده

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید: اعتقاد ما در این باب آنستکه قرآن نازل شده در ماه رمضان در شب قدر یکجا بسوی بیت المعمور، بعد از آن نازل شده از بیت المعمور در مدت بیست سال و اینکه حتمتعالی عطا فرموده پیغمبرش محمد را ص تمامی علم یکجا، بعد از آن با آنجناب فرموده: تعجیل مکن بقرآن پیش از آنکه وحی آن بسوی تو وارد شود (۱). و فرموده: حرکت مده بقرآن زبانت را برای آنکه تعجیل کرده باشی بآن بدرستی که بر ما است جمع نمودن آن و خواندن آن، پس چون خواندیم ما، تو تابع خواندنش شو، بعد از آن بر ما است بیانش (۲).

(۱) ولا تعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیک وحیه و قل رب زدنی علماً (سوره طه آیه ۱۱۴)
لا تحرك به لسانك لتعجل به ان علینا حجه و قرآنه، فاذا قرأناه فاتبع قرآنه ثم ان علینا بیانه (سوره نیاة آیات ۱۶ و ۱۷ و ۱۸)

و هر چه در قرآن: یا ایها الذین آمنوا است یعنی ای مؤمنان
در توبه: یا ایها الذین آمنوا است یعنی ای بیچارگان.

لئن اشرکت لیحبطن عملک و لتکونن من الخاسرین (سوره زمر
آیه ۶۵-۳ لیغفرک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر (سوره فتح آیه ۲)
۳- ولولا ان لیتناک لقد کدت ترکن الیهم شیئا قليلا اذ الا ذنباک ضعف
النجوة و ضعف الممات (سوره بنی اسرائیل آیه ۷۷)

و هیچ آیه نیست که اول آن یا ایها الذین آمنوا باشد مگر آنکه
علی بن ابی طالب علیه السلام سردار مخاطبان آن آیه و امیر و شریف و اول
ایشان است.

و هیچ آیه نیست که بجانب بهشت برسد مگر آنکه آن در شان
پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام است و شیعیان و تابعان ایشان.
و هیچ آیه نیست که بآتش برسد مگر آنکه آن در باره دشمنان
و مخالفان ایشانست و اگر آیه‌های قرآنی در ذکر اولین باشد، پس
هر چه خوبی در آنهاست جاری است در اهل خیر از دین اسلام، و هر چه
بدی باشد جاری است در اهل شر از ملت اسلام.
و نیست در همه خوبان و پیغمبران به از پیغمبر صلی الله علیه و آله و نه در
همه اوصیاء افضل از اوصیاء آنجناب و نه در همه ائمه افضل از این ائمه
که در حقیقت شیعیان اهل بیت آنجنابند نه دیگران نیست در جمیع
کل اشرار بدتر از دشمنان و مخالفان ایشان.

باب ((سی و چهارم))

اعتقاد در شان انبیاء و رسول و صحیح و ملائکه

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید:

اعتقاد ما در شان پیغمبران و رسولان و حجتهای خدا علیهم السلام
آن است که ایشان افضل از ملائکه اند، و اینکه چون حقتعالی بملائکه
فرمود: بدرستی که من قرار خواهم داد خلیفه‌های در زمین ملائکه عرض
نمودند: یا قرار میدهمی در زمین کسی را که فساد میکند در آن و خونها
را میریزد و مانسیح بجمدتو مینماید و تقدیس برای تو مینماید (۱) خلاصه
کلام ملائکه تمنای منزلت آدم علیه السلام در زمین بود و معلوم است که تمنا
نموده اند مگر منزلت را که فوق منزلت آنهاست.

و دیگر آنکه علم موجب مزیت است، حقتعالی در قرآن فرموده
که: تمایم کرد خداوند آدم علیه السلام مجموع اسمها (مترجم گوید یعنی
اسمهای جمله اشیاء یا اسما) انبیاء و اولیاء و سرهنگان از اعدا بنا بر اختلاف
روایات) بعد از آن و نامود آنها را بر ملائکه، پس گفت: خبر دهید مرا ای
ملائکه با اسمهای این جماعت اگر شما راستگویان بوده اید، ملائکه گفتند
تسبیح تو را است ای خداوند نیست ما را علمی مگر آنچه تو ما را تعلیم
فرموده باشی بدرستی که تو دانای حکیمی (۲) فرمود خداوند که ای آدم
خبرده ملائکه را بنامهای این اشخاص، پس چون آدم علیه السلام خبر دادشان
بنامهای آنها حقتعالی بملائکه فرمود که: آیا نگفتم شما که من بتحقیق
می دانم غیب آسمانها و زمین را و می دانم آنها را که برز میدید و آنها را
که پنهان مینمایند (۳).

لخندق فارغ گردیده بودند که: یا محمد صلی الله علیه و آله بدرستی که خداوند تو را
امر میفرماید که نماز عصر را نگذاری مگر با بنی قریظه.

و مثل آنکه آنجناب صلی الله علیه و آله فرموده که امر نموده مرا برورد گارم
بمدارات با مردم چنانچه مرا ماهور فرموده بادای فریضا.
و مثل آنکه فرموده: بدرستی که ما گروه انبیاء مأموریم که
با مردم تکلم ننماییم مگر باندازه عقلهایشان.
و فرموده: بتحقیق که جبرئیل علیه السلام بنزد ما آمد از جانب پروردگارم
با مری که: چشم بآن خنک و روشن شد و سینه‌ام بآن فرح یافت
میگوید که: علی امیر مؤمنان است و سردار پیشانی و دست و
پا سفیدان

و آنکه فرموده که: جبرئیل بر من نازل شد و گفت با محمد صلی الله علیه و آله
بدرستی که خداوند تزویج فرموده فاطمه را بدلی علیه السلام از فوق عرش و
گواه بر آن گرفته فرشتگان را، پس تزویجش نما با و گواه بر آن
بگیر بهتران امت را.

و مثل این کلامها بسیار است و همگی وحی است، لکن قرآن
نیست، و اگر قرآن بود هر آینه قرین و وصل شده بود بآن نه جدا،
چنانچه جناب امیر علیه السلام جمع فرمود قرآن را و چون نزد قوم آورد
و فرمود: این کتاب پروردگار شما است بهمان نهجی که نازل شده بر
پیغمبر شما نه بک حرف در آن زیاد شده و نه بک حرف کم گفتند مصرفی
برای ما ندارد و نزد ما موجود است مثل همیشه نزد تو است پس آنجناب
مراجعت فرموده میفرمود: فبنذوه وراء ظهورهم واشتروا به تمنا
قلیلا فبئس ما یشترون (۱) یعنی انداختند به پشت سرهاشان و خریدند
بآن عوض کمیرا، پس بد خریدی بود آن عوض.

سوره آل عمران آیه ۸۴

و حضرت صادق علیه السلام فرموده: قرآن یکی است نازل شده از
نزدیکی و اختلاف همان از جانب راویان است و پس

و هر چه در قرآن از مقوله این مضمون است که فرموده: یا
محمد صلی الله علیه و آله هر آینه اگر شرک آوری البته عملت باطل میشود و هر
آینه از زبان کاران خواهی بود (۱)

و فرموده: برای اینکه پیامرزد خداوند گناهان سابق و لاحق تو را (۲)
و فرموده: اگر تو را نیت نداده بودیم هر آینه البته نزدیک شده
بودی که میل نمائی بجانب آنها میل قلبی در آن وقت هر آینه میچشانیدم
تو را در چندان عذاب زندگی و در چندان عذاب مردگی بعد از آن تو
نمی یافتی معنی برای خود بر ما (۳)

و امثال این آیه‌ها اعتقاد ما اینست که این خطابه‌ها که ظاهرأ با
جناب نبوی صلی الله علیه و آله شده غرض دیگرانند و از باب: ایالاعنی و اسمعی یا
جارة میباشد یعنی منظوم توبردی و بشنو ای من همسایه.

مترجم گوید: و این عبارت مثلی است مشهور میان عرب در این
مقام مصنف گوید: و هر چه در احکام قرآنی لفظ داده است که در فارسی
بمعنی یا میباشد مکلف در آن حکم مخیر است.

باب (سی وینجم)

اعتقاد در حدانیا و اوصیای ایشان

این بابویه رحمة الله علیه گوید: اعتقاد ما در حدان ایشان آن است که یکصد و بیست و چهار هزار بیفهرند، و یکصد و بیست و چهار هزار وصی بیفهرند برای هر بیفهری وصی است که وصیت باز نموده بامر خدا. و چنان معتقدیم درباره جملگی که ایشان آورده اند حقا از نزد حق سبحانه و اینکه قول ایشان قول خداست و امرشان امر خدا و اطاعتشان اطاعت خدا و مخالفت امرشان مخالفت امر خدا، و آنکه هیچیک سخن نگفتند مگر از خدا و از وحی خدا. و اینکه سادات انبیاء پنج نفرند که مدار تمام دوران گردیده اند و آن پنج نفر صاحبان شریعتهاستند و اولوا الزمته نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و علیهم اجمعین، و خلف سید ایشان و افضل ایشان است، و آنکه آن جناب **صلوات الله علیه** حقا آورده و تصدیق بیفهران کرده و آنکه آنان که تکذیبش نمودند البته چشندگان عذاب دردناکند در آخرت، و کسانی که باو گردیدند و تعظیم و حمایتش نمودند و پاریش نمودند و پیروی کردند نوری که با او نازل شده آن جماعت ایشانند رستگاران و فایزان.

و واجب است اعتقاد بآنکه حتمی نیافریده هیچ خلقی افضل از **صلوات الله علیه** و ائمه علیهم السلام و ایشان محبوبترین خلایقند بسوی خدا و گرمی ترین خلایقند بر حتمی و مقصدند بر همه در اقرار بخدا و وقتی که خداوند گرفت عهد بیفهران را و گواه گرفت ایشان را بر خودشان که آیا من پروردگار شما نیستم؟ همه عرض نمودند بلی (۱) و آنکه حتمی معبود فرمود بیفهر خود محمد **صلوات الله علیه** را برای باقی بیفهران در عالم ذر، و آنکه خداوند هر عطا یکچه بهر بیفهری فرمود بقدر معرفتش بحق بیفهر ما محمد **صلوات الله علیه** عطا نموده و موافق سبقت نمودنش بسوی اقرار بآن جناب.

و اعتقاد داریم که حتمی آفریده مجموع خلق را برای محمد و اهل بیت او علیهم السلام و آنکه اگر ایشان نبودند خداوند نمیا فرید آسمانها و زمین را در بهشت و جهنم را و نه آدم و نه حوا و نه ملائکه و نه هیچ آفریده را.

و اعتقاد ما آنستکه حجتهای خداوند دوازده امامند: اول ایشان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است بعد از آن امام حسن علیه السلام پس اما حسین علیه السلام پس علی بن الحسین علیه السلام پس محمد بن علی علیه السلام پس جعفر بن محمد علیه السلام پس موسی بن جعفر علیه السلام پس علی بن موسی علیه السلام پس محمد بن علی علیه السلام پس علی بن محمد علیه السلام پس حسن بن علی

۱ - واذ اخذ ربك من بني آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم علی انفسهم الست بریکم قالوا بلی (سوره اعراف آیه ۱۷۱)

و اینها همه موجب ترجیح آدم میشود بر ملائکه و آدم **صلوات الله علیه** بیفهر بود برای ملائکه بدلیل آن که حتمی فرموده: انبهم باسمائهم یعنی خبر ده ای آدم ملائکه را بنامهای آن اشخاص.

(۱) واذ قال ربك للملائكة اني جاعل فی الارض خلیفة قالوا اتجعل فیها من ینسد فیها و ینفک الدماء عن نحن نسبح بحمدك و نقس لك قال انی اعلم ما لا تعلمون سوره بقره آیه ۲۸ (۲) و اعلم آدم الاسما كلها ثم عرضهم علی الملائكة فقال انبونی باسماء هولاء ان كنتم صادقین قالوا سبحانك لا علم لنا الا ما علمتنا انك انت العلیم الحکیم (سوره بقره آیه ۲۹ و ۳۰) قال با آدم انبهم باسمائهم فلما انبهم باسمائهم قال الم اقل لكم انی اعلم غیب السموات و الارض و اعلم ما تبون و ما كنتم تكتمون (سوره مریم آیه ۳۱)

و از جمله دلایلی که اثبات تفصیل آدم **صلوات الله علیه** بر ملائکه سبباید امر کردن حتمی است ایشانرا بسجود برای آدم **صلوات الله علیه** و معلوم است که امر فرموده بسجود مگر برای کسی که افضل از آنها باشد و سجود مذکور ملائکه بندگی بود برای حتمی و احترام بود برای آدم **صلوات الله علیه** جهت آنچه در صلب او سپرده شده بود از بیفهر ما و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین.

و جناب نبوی **صلوات الله علیه** فرموده: من افضل من جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و از کل ملائکه مقربین و من بهترین خلقم و آقای اولاد آدم. و اما آنکه حتمی فرموده که هرگز سربچی نمی کند مسیح از اینکه بنده باشد مر خداوند و ملائکه مقربین (۱) هم موجب تفصیل ملائکه بر حضرت عیسی **صلوات الله علیه** نمیشود و این سخن را که حق تعالی فرموده از آن راهست که بعضی مردمان بودند که معتقد خداوندی عیسی بودند و عبادت او مینمودند و آنها صفی از نصاری بودند و بعضی دیگر ملائکه را میپرستیدند و آنها طائفه صابان و غیرها میبودند، و از این رو حتمی فرمود که هرگز سربچی نمی کند مسیح از اینکه بنده باشد مر خداوند را (الی آخر) یعنی هرگز مسیح و سایر معبودهای غیر من که مشرکان عبادت آنها نموده اند سربچی نمی نمایند از اینکه بندگان باشند برای من.

و ملائکه روحانیانند و معصومانند نافرمانی نمی کنند خدا را هر چه امرشان فرماید و می کنند آنچه را مأمور میگردند، نه میخورند و نه میآشامند و نه متألم میشوند و نه بیمار و سفید مو و پیر میگردند خوراک

(۱) لن یتكف المسيح ان یكون عبد الله ولا الملائكة المقربون سوره ساء (آیه ۱۷۰)

و ایشان تسبیح است و تقدیس و حیاتشان از نسیم عرش است و تنعمشان بانواع علمها است آفریده ایشان را خداوند بقدرت خود نورها و روحها چنانچه خواسته و اراده نموده، و هر صفی از ملائکه محافظت مینماید نوعی از مخلوقات را، و ماقابل شدیم بتفصیل اشخاصیکه تفصیل و ترجیح شان داریم بسبب آنکه آن حالتیکه بآن میرسند از انواع خلایقهای خداوندی اعظم و افضل از حال ملائکه است، والله اعلم.

آنحضرت جانشین آنجناب است

و معتقدیم که شدنی نیست که قائم و برپا شوند غیر از آن حضرت باشد هر چه در غیبت خود باقی بماند و اگر باقی بماند در غیبت خود بقدر تمام عمر دنیا که قائمی غیر از او نخواهد بود، جهت آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام بر آن حضرت ولایت نموده اند با سو و نسب شریفش و باو تصریح نموده و بشارت داده اند ، صلوات الله علیهم اجمعین و من اینفصل را از کتاب هدایه بیرون آورده ام.

باب ((سی و ششم))

اعتقاد در عصمت انبیاء و ائمه و ملائکه

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید: اعتقاد مادرشان انبیاء و رسول و ائمه و ملائکه صلوات الله علیهم اجمعین اینست که ایشان معصوم (۱) و پاکیزه شده گانند از هر چه کینی و آنکه ایشان هیچ معصیتی را مرتکب نمی شوند نه کبیره و نه صغیره، و نافرمانی حق تعالی نمی نمایند، هر چه امرشان میفرماید و هر چه مأمور میشوند میکنند، و هر که ایشان را در حالی از احوالشان معصوم ندانسته، پس بتحقیق که جاهل بحق ایشان شده، و هر که جاهل بایشان شد کافر است.
و اعتقاد ما در شأن ایشان آنستکه از ابتداء امرشان تا آخر همیشه معصوم و کامل و تمام و عالم میباشند، و در هیچ حالی از احوالشان متصف بتقصی و معصیتی و جهلی نمی باشند.

باب (سی و هفتم)

اعتقاد در نفی ظن و تقویضی

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید: اعتقاد ما درباره غالیان و تقویضیان آن است که آنها کافر بخدایند و بدترند از یهود و نصاری و مجوس و قدریه (۱) و هروریه (۲) و از کل اهل بدعتها و میاهای گمراه کننده (۳) و آنکه کوچک نشده است خداوند بچیزی مثل کوچک نمودن ایشان یعنی خداوند را چنانچه حق تعالی فرموده که: نمیرسد هیچ بشری را که بعد از آنکه خدا باو ذناب و حدیث و نبوت عطا فرمود بمردم ذوبد که بندگان من باشید سوای خدا ولیکن بگویند که خداوند شما را امر فرموده که ربانی باشید بآنکه بودید که تعلیم کتاب منموردید، و بآنکه بودید که درس کتاب میخواندید و امر نمینماید شما را که ملائکه پیغمبران را خدایان گیرید آیا امر میکند شما را بکفر بعد از اینوقت که شما مسلمانانید (۴) بیا حق تعالی فرمود: از حد بدر مروید در دینتان و نگویید بر خدا گر حق را (۲).

و اعتقاد ما در امر پیغمبر صلی الله علیه و آله آن است که آن جناب در عنک خبیر مسموم گردیدند و بیوسته همان خود را که بازگشت بآنجناب می نمود تا آنکه رک پشتش را بر بند بهمان سبب ارتحال فرمود (۳)

(۱) ماکان لبشر ان یؤتیه الله الكتاب والحکم والنبوۃ ثم یقول للناس

کو نواعباد آئی من دون الله و لکن کونوا ربانین بما کتبتم تعلمون الكتاب

پس محمد بن الحسن حجت خدا ایستاده بامر خدا صاحب زمان و خلیفه خداوند رحمن در زمین حاضر در کل بلاد غائب از نظر عباد صلوات الله علیهم اجمعین و اعتقاد ما در حق ایشان اینست که ایشان اولوالامرند که خداوند بامر باطاعتشان فرموده و ایشان شاهدان بر مردمند و ایشان ابواب الله اند و راه حضرت اله اند و دلایل بر خداوندند و موضع سر علم او و بیان نمایند کن وحی او را کان توحید او بیند، و آنکه ایشان معصوم و محفوظند از خطا و لغزش ایشان آنستکه آنستند که حق تعالی ناباکی را از ایشان برده و ایشان را خوب پاکیزه کرده و آنکه مرایشان را معجزها و دلیلها است و ایشان امان اهل زمینند چنانچه ستاره امان اهل آسمانند و مثل ایشان مثل کشتی نوح است که هر که سوار آن شد نجات یافت و مثل باب حطه است.

مترجم گوید: باب حطه برای بنی اسرائیل بود و آن در گاهی بود که مأمور شدند که خمیده داخل آن شوند و بگویند حطه یعنی خدا گناه ما را بر بزد و این عمل طریق توبه ای بود برای آنها و وسیله عفو و آن در گاه در ازه قریه اریحا از بلاد شام بود.

مصنف گوید: و اعتقاد ما آنست که ایشان بندگان مکرّم خداوندند که سبقت بر او نمیگیرند بگفتار و ایشان بامرا عمل مینمایند.

و چنان معتقدیم در حق ایشان که، حبیبشان ایمان است و بعضی از کفر است و آنکه امرشان امر خدا است و نپیشان نبی خدا و اطاعتشان اطاعت خدا و نافرمانیشان نافرمانی خدا و در ستان دوست خدا و دشمنان

معتقدیم که زمین خالی نمی ماند از حجت خدا با ظاهر و عیانست و باترسان و پنهان.

و معتقدیم که حجت الهی در زمین خدا و خلیفه او در میان بندگانش در زمان ما این زمان قائم منتظر محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام است، و آنکه آنحضرت همان کسی است که باو خبر داده پیغمبر صلی الله علیه و آله از جانب حق تعالی باسم و نسب شریفش و آنکه او همان کسیست که بر میکند زمین را با نصاب و عدل چنانچه بر شده بظلم و جور و آنکه او همان کسی است که ظاهر و غالب میفرماید حق تعالی باو درین خود را برای اینکه علیه دهد او را بر دین بالکلیه و اگر چه این امر را مشرکان نخواهند، و آنکه او همان کسی است که فتح میفرماید حق تعالی بر دو دست مبارکش مشارق و مغارب زمین را تا باقی نماند در تمام زمین هیچ مکان مگر آنکه صدا بلند شود در آن باذان و دین بالتمام مغضب خداوند بوده باشد.

و آنکه او همان مهدیست که پیغمبر صلی الله علیه و آله باو خبر داده و آنکه او چون خروج فرماید عیسی بن مریم علیه السلام فرود آید و در عقب آن حضرت نماز گذارد و کسیکه در عقب آنحضرت نماز گذارد مانند کسی است که در عقب رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز گذارد زیرا که

و بما كنتم تدرسون ولا يامرهم ان اتخذوا الملائكة والنبيين اربابا يامرهم
 بالكفر بعد اذ انتم مسلمون (سوره آل عمران آيه ۷۳ و ۷۴)
 (۴) لا تغلوا في دينكم ولا تفوا واعلى الله الحق (سوره نساء
 آيه ۱۶۹)

و امير المؤمنين عليه السلام را عبدالرحمن بن ملجم لعنه الله بقتل رسانيد،
 بشمشيريكه در آن زهر بود و در غري يعني نجف مدفون گرديد و امام
 حسن را زوجه آن حضرت جمعه نام دختر اشعث كندی لعنه الله مسموم
 ساخت و از آن وفات نمود.

و امام حسين عليه السلام در كربلا مقتول شد و قاتلش سنان بن انس
 نهمی لعنه الله بود و بقولی شمر بن ذی الجوشن ضبابی لعنه الله.
 و علي بن الحسين سيد العابدين را عليه السلام وليد بن عبدالملك لعنه الله
 مسموم نمود و كشت.

و بتحقيق كه جعفر صديق فرموده امر دينش را به بيغميرش عليه السلام
 و فرمود: هر چه داد شما را رسول بگيريدش و از هر چه
 نهيان نمود باز ايستيد (۲)

و امام محمد باقر عليه السلام را ابراهيم بن وليد لعنه الله مسموم ساخت
 و كشت.
 و امام جعفر صادق عليه السلام را ابو جعفر منصور دوانقي لعنه الله مسموم
 كرد و كشت.

و بتحقيق كه تفويض فرموده بينمير اين امر را باممه عليه السلام
 و علامت مفوضه و غاليان و اصناف آنها آن است كه پيران و
 جوانان شان را تسبيح با اعتقاد تقصير ميدهند يعني در معرفت بينمير (ص) و
 ائمه عليهم السلام. و علامت حلاجيه از غاليان ادعاء انزوا بشغل عبادت
 است با وجود تدبير آنها بترك نماز و سائر فريضها و ادعاء معرفت اسمهاي
 اعظم الهی و ادعاء انطباق حتمتالي يعني تجلی ذات او براي ایشان. و
 آنكه ولي چون خلوص يابد و بذهب آنها عارف شود افضل از انبياء
 است نزد آنها.

و امام موسی عليه السلام را هرون الرشيد لعنه الله بزهر كشت.
 و امام رضا عليه السلام را مأمون لعنه الله بزهر مقتول ساخت.
 و امام محمد تقی عليه السلام را معتصم لعنه الله بسم كشت.
 و امام علی النقی عليه السلام را متوكل لعنه الله بسم مقتول نمود.
 و امام حمن عسكري عليه السلام را معتد لعنه الله بزهر بقتل رسانيد.
 و اعتقاد ما آن است كه اين امور بحقيقت وقوع يافت، و آنكه مشتبه
 نشد امر ایشان بر مردم چنانچه خيال نموده اند آنكسانيكه در حق ایشان
 عليهم السلام تجاوز از حد کرده اند بلكه مردم مشاهده كردند قتل هريك
 را برسبيل حقيقت و درستی نه بوضع كتمان و خيال و نه بر شك و شبهه؛
 و هر كه معتقد باشد كه همه يا بعضی از آن جنابان عليهم السلام غلط انداز
 و مورد اشتباه گردیده در حقيقت وفات نموده اند آن كس بر دين ما
 نيست و ما از او بيزاريم.

و ايضاً از جمله علامتشان ادعاء علم كيميا است با وجود
 آنكه هيچ از آنها نميدانند سواي ذغل و فساد و رواج دادن شبهه
 و قلمی بر مسلمانان خدا با ما را از آنها مگردان و تمامشان را لعنت نما

و بتحقيق كه خبير دادند بيغمير عليه السلام و ائمه عليهم السلام كه
 ایشان مقتول ميگردند پس هر كه گويد كشته نگشته اند تكذيب ایشان
 نموده و هر كه تكذيب ایشان نمود البته تكذيب خدا کرده و بعدا كافر
 شد و بيرون از دين اسلام رفت و هر كه ديني غير از اسلام خواهد هر گزار
 از قبول نميشود و از در آخرت از جمله زيان كاران است.

(۱) ۴۱ جعلوا لله شركاء (الي آخره) يعني آيا قرارداد اند شر بكنان برای خدا
 خالق كل شئ و هو الو احد القهار (سوره آل عمران آيه ۱۷)
 (۴) ما آتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا (سوره حشر آيه ۷۴)

سخن آنها از جمله خلافت، خدا يا ما يابندگان تو ايم و بندگان زادگان تو،
 اختيار نداريم برای خودمان ضرري را و نه نفعی را و نه مرگی را و نه
 زندگی ايرا و نه زندگی بعد از مردنی را، خداوند اهر كه پنداشت كه
 ما خدايانيم، ما از او بيزاريم، و هر كه پنداشت كه رجوع آفريدن بسوي
 ما است، و عهده روزی دادن بر ما است ما از او بيزاريم، چون بيزاری
 عيسى بن مريم عليه السلام از نصاری، خدا يا ما دعوت نكرده ايم آنها را بآنچه
 ميندارند، مكبر ما را بآنچه ميگویند و بيارز ما را گناه آنچه می
 بندارند، پروردگار من مگذار بر روی زمین دباری از كافرين را كه اگر
 تو بگذاريشان همراه ميكند بندگان را، و فرزند نمی آورند مگر
 نابكار كفر شماری را (شديد الكفري را خلع)

و حضرت امام رضا عليه السلام مكرر در دعای خود ميگفت: پروردگارا
 من تبری و تماشای ميكنم بخدمت تو از قدرت و قوت كه نيست بار و قوتی
 مگر بتو، پروردگارا من تبری مينمام بسوي تو از آن كسانيكه درباره
 ما ميگویند سخني را كه ما در خود ندانسته ايم، پروردگارا من بيزارم از
 آنكسانيكه ادعا مينمايند برای ما چيزی را كه حق ما نيست خداوند اهر
 من بيزاری ميگويم بخدمت تو از آنها كه درباره ما گفتند سخني را كه
 ما نگفته ايم درباره خودمان خدا يا آفريدش مرتور است و روزی دادن مرتور
 را تو را بندگان مينماميم و از تو مدد ميچويم، خدا يا توئی خالق ما و خالق
 پدران ما كه سابق ميبودند خداوند سزاوار نميشود خداوندی مگر

و از زاره مروی است كه گفت خدمت حضرت صادق عليه السلام عرض
 كردم كه مروی از اولاد عبدالله بن سبا قاتل تفويض است، فرمود تفويض
 چيست، عرض نمودم كه ميگویند كه حق تعالی آفريد محمد عليه السلام
 را بعد از آن امر را بايشان تفويض كرد، پس آفريدند و روزی دادند
 و زنده نمودند و ميرانيدند، فرمود: دروغ گفته دشمن خدا، و فرمود
 همچون مراجعت بسوي او نمائی بخوان براو آيه سوده در دعا:

باب (سی و هشتم)

اعتقاد در ظالمان

ابن بابویه رحمه الله علیه گویند: اعتقاد ما در باره ظالمان آن است که آنها مملووند و تبری از آنها واجب است. حقتعالی در قرآن فرموده: **و مال للظالمین من انصار** (۱) نسبت برای ستمکاران هیچ بار، و ایضاً فرموده: کیست، سالتراز آنکسانکه بر خداوند دروغ بسته اند؛ آنجماعت بر پروردگارشان عرض میشوند و گواهان میگوبند که اینها ایند آنانکه دروغ گفته اند بر پروردگارشان **الالمنة الله علی الظالمین** لعنت خدا بر ظالمان آنانکه منع راه خدا مینمایند و طالب اعوجاج و میلند برای آنراه، و آنها کافر و منکر آخرتند (۲)

ابن عباس در تفسیر این آیه گویند: مراد از راه خدا در اینمواضع علی بن ابیطالب و ائمه علیهم السلام اند.

و در کتاب خدا دونوع امام مذکور است، امام هدایت و امام ضلالت حقتعالی فرموده: گردانیدیم ایشان را امامانیکه هدایت میکنند بامر ما (۳) و فرمود: گردانیدیم آنها را امامانیکه دعوت مینمایند بسوی آتش و روز قیامت مدد کرده نمیشوند بر ایشان و آنها نمودیم در این دنیا لعنتی را و روز قیامت آنها از جمله زشت صورت شدگانند

(۱) سوره بقره آیه ۲۷۳ (۲) **ومن اظلم ممن افتری علی الله کذباً اولئک یعرضون علی ربهم ویقول الاشهاد هو بلاء الذین کذبوا علی ربهم** (تا آخر آیه) سوره دود آیه ۲۱ و ۲۲ (۳) **وجعلنا هم ائمة یدعون الی النار ویوم القیامة لاینصرون و اتبعناهم فی هذه الدنیا لعنة** (تا آخر آیه) سوره نهم آیه ۴۱

و چون نازل شد آیه: **اتقوا فئنة لاتصیب الذین ظلموا منکم** خاصة (۱) یعنی پرهیزید از گناهی که ترسد عقوبتش بر ستمکاران از شما متناهی جناب نبوی **صلی الله علیه و آله** فرمود: کسیکه غضب کند از علی **علیه السلام** مکان مرا همین مکان بعد از وفات من، همان است که انکار نموده نبوت مرا و نبوت پیغمبران پیش از مرا.

و هر که دوست و تابع ظالمی شود ظالم است. خداوند فرموده: ای آنکسانیکه ایمان آورده اید مگیرید پدرانتان را و برادرانتان را دوست خود اگر ترجیح دهند کفر را بر ایمان و کسانی از شما که دوست مگیرند آنها را آن کسان حقا که ظالم اند (۲)

و حقتعالی در قرآن فرموده: ای مؤمنان دوست مگیرید قومی را که غضب کرده خدا بر آنها بتحقیق که ناامید شده اند آنها از آخرت چنانچه ناامید شده اند کافران از اهل قبور (۳)

و ایضاً فرموده: نمی پایی تو با محمد **صلی الله علیه و آله** قومیرا که ایمان بخدا و روز واپسین آورده باشند که دوستی نمایند با کسیکه خصمی نموده خدا را و رسول خدا را و اگر چه پدرانشان یا پسرانشان یا برادرانشان یا عشیرتشان باشند، آن مؤمنان را حقتعالی ایمان نوشته در رلهایشان (۴)

و فرموده: هر کس دوست گیرد آنها را از شما پس بدرستی که او

(۱) سوره انفال آیه ۲۰۹

(۲) یا ایها الذین آمنوا لاتتخذوا الیائکم و اخوانکم تا آخر آیه سوره توبه آیه ۲۳ (۳) یا ایها الذین آمنوا لاتنولوا قوماً غضب الله علیهم تا آخر سوره ممتعه آیه ۱۳ تا ۱۴ لاتجد قوماً یؤمنون بالله و الیوم الاخر مجادله آیه ۲۳

از آنهاست بتحقیق که خداوند هدایت نمیدرماند آن قوم را که ظالم اند (۱) و فرموده: میل بجانب آنکسان که ستم کرده اند که آتش بشما میرسد (۲)

و ظلم عبارت است از نهادن چیزی در غیر موضعش پس هر که ادعاه امامت نماید و امام نباشد ظالم و ملعون است، و هر که امامت را در غیر اهل امامت نهد ظالم و ملعون است.

و جناب نبوی **صلی الله علیه و آله** فرموده، هر که انکار امامت علی کند بعد از من انکار نبوت من نمود و هر که انکار نبوت من کرد انکار خداوندی خداوند را نموده

و فرمود: یا علی توئی مظلوم بعد من و هر که تو را ظلم نموده مرا ظلم کرده و هر که تو را انصاف داد مرا انصاف داده و هر که تو را انکار کرد مرا انکار نموده و هر که دوستی با تو کرد دوستی با من کرده و هر که دشمنی با تو نموده دشمنی با من نموده، و هر که فرمان تو را برد فرمان من برده و هر که نافرمانی تو کرد نافرمانی من کرده.

و اعتقاد ما در باره کسیکه انکار امامت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و ائمه علیهم السلام بعد از آنحضرت نمود آن است که مانند کسیست که انکار نبوت جمیع انبیاء علیهم السلام نموده اعتقاد ما در باره کسیکه اقرا با امیر المؤمنین **علیه السلام** و انکار یکی از امامان ما بعد آنجناب کرده بمنزله کسی است که اقرا بر همه انبیاء نموده و منکر پیغمبر ما **صلی الله علیه و آله** بوده باشد.

(۵) و من یتولهم منکم فانه منهم ان الله لایهدی القوم الظالمین (سوره سبت آیه ۲۴) (۳) ولاترکتوا الی الذین ظلموا و اقتسمکم النار (سوره هود آیه ۱۱۵)

و حضرت صادق **علیه السلام** فرمودند که: منکر آخر ما مثل منکر اول ما است.

و جناب نبوی فرمودند که: امامان بعد از من دوازده نفرند، اولشان امیر المؤمنین و آخرشان قائم است، اطاعت امر ایشان اطاعت امر منست و نافرمانی امر ایشان نافرمانی امر منست، هر که انکار یکی از ایشان نمود انکار من کرده. و حضرت صادق **علیه السلام** فرموده: هر که شک نماید در کفر دشمنان ما و ظالمان حق ما کافر است.

و جناب امیر **علیه السلام** فرموده: من همیشه مظلوم بوده ام از روزی که مادرم مرا زار، حتی آنکه عقیل را وقت بود که درد چشم عارض میشد و میگفت دارد بچشم من مرزید تا اول بچشم علی بریزید؛ پس بچشم من میربختند بی آنکه دردی داشته باشد.

و اعتقاد ما در باره کسیکه جنک با علی **علیه السلام** کند آنست که او کافر است بسبب فرموده جناب نبوی **صلی الله علیه و آله** که: هر که مقابله با علی کرد مقابله با من کرده و هر که حرب با علی نموده با من حرب نموده و هر که حرب

و تقیه واجبی است که ترکش جایز نیست تا خروج قائم علیه السلام

۱- ولاتتبعوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا بغير علم

و هر که ترکش کند پیش از خروج آن حضرت بتحقیق که از دین خدا بیرون رفته و از دین امرایه خارج شده و مخالفت خدا و رسول و امامه علیهم السلام نموده.

و از آن حضرت سؤال شد از معنی اینکه حق تعالی فرموده که: گرامی ترین شماها در نزد خداوند انتقای شماست (۱) فرمود عمل کننده ترین شما بتقیه.

و بتحقیق که حق تعالی مرخص فرموده اظهار دوستی کافران را در حال تقیه و فرموده: باید مؤمنان کافران را دوست نگیرند غیر از مؤمنان و هر که بکند اینکارا نیست در هیچ چیزی از خدا مگر اینکه تقیه نماید از کافران تقیه ای.

و ایضاً فرموده که: منع میفرمایندتان خداوند از آنانکه جنک با شما نکردند در دین و شمارا بیرون نموده اند از دیارتان که نیکی با آنها کنید و بسوی آنها سلوک باعتماد نماید، بدرستی که خداوند دوست می دارد منصفان را، منع نمی نماید خدا شما را جز آن کسانی که مقاتله نمودند شما در دین و شما را از دیارتان اخراج نمودند و معاشرت بکنند بگر کردند بر اخراج شما و منع میفرماید از آنکه دوست گیرید آن ها را و آن کسانی که دوست می گیرند آن ها را ظالمانند.

و حضرت صادق علیه السلام فرمود که خود می شنوم کلام مرد برادر مسجد و او مرا دشنام می گوید و بشنم می شوم از او بیست ستون که مرا نیند و ایضاً فرموده و مخالطه نماید با مردم بظاهر و مخالفت ایشان کنید بیاطن مادام که حکمرانی بچه بازی است.

و ایضاً فرمود: ربا با مؤمن شرک است و با منافق در خانه اوجبارت است

۱- ان ا کرهکم عند الله اتفاقکم

و ایضاً فرمود که هر که با آن ها در صف اول نماز کند گویا بار رسول خدا در صف اول نماز گذارده.

و ایضاً فرمود: عیارت نماید مرضای آن ها را و حاضر شوید جنازه هاشان را نماز گذارید در مسجدها شان.

و ایضاً فرموده که: برای ما زینت باشید و بر ما عار مباشد.

و ایضاً فرمود: خدا رحمت کند کسی را که محبوب سازد ما را بیش مردم و میفوض نمایمان نزد ایشان و نام قصه گویان نزد آن حضرت مذکور شد، حضرت فرمود خدا لعنتشان کند تشنیع بر ما میکنند، یعنی سبب تشنیع مخالفان بر ما می شوند.

و از آن حضرت سؤال شد که آیا گوش دادن برای سخن قصه گویان حلال است؟ فرمود نه.

و فرمود: هر کس گوش دهد بسخن گویی بندگان او نموده پس اگر آن سخن گوی از جانب خدا باشد مستمع بندگان خدا نموده، و اگر ناطق از جانب ابلیس باشد مستمع عبادت ابلیس نموده.

و از آن حضرت سؤال شد از معنی اینکه خداوند فرموده که:

با من نمود با خدا حرب نموده.

و ایضاً فرموده آن جناب بعلی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام که: من در جنگم با هر که در جنگ است با شما و آشتیم با هر که آشتیت با شما.

و اما فاطمه علیها السلام اعتقاد ما در شان آن حضرت آن است که سیده زنان عالمیان است از اولین و آخرین و آنکه حق تعالی غضب میفرماید بسبب غضب او، و خشنود می شود بخشنودی او، زیرا که خداوند بریده (وقطع کرده) او را و هر که در دست دارد او را از آتش. و اینکه آن حضرت بیرون رفت از دنیا خشمناک بر ظالم نمایندگانش و غضب کنندگان حقش و کسانی که سلب میراث او از پدرش علیه السلام نمودند.

و جناب نبوی صلی الله علیه و آله فرموده: فاطمه پاره تن من است، هر که او را آزار نماید مرا آزار نموده، و هر که او را بیظط آورد مرا بیظط آورده و هر که او را شاد کند مرا شاد کرده.

و ایضاً فرمود که: فاطمه پاره تن منست و اوجان منست که در میان دو پهلو می من است، مرا بدمیاید آنچه او را بد آید و مسرور می دارد مرا آنچه او را مسرور دارد و اعتقاد ما در باب برائت و بیزاری آنست که واجب است از چهار بت. یغوث و یهووق و نمر و هبل و از چهار شریک: لات و عزری و منات و شعری و از هر کس که عبادت آن ها نموده و از همه تابمان آنها و اینکه آنها بدترین خلق خدایند و اینکه کامل نمیشود اقرار بخدا و رسول صلی الله علیه و آله و امامه معصومین علیهم السلام الا بیزاری از دشمنان شان.

و اعتقاد ما در باره کشتن گان انبیا و قاتلان امامه معصومین علیهم السلام آن است که آنها کافر و مشرک و مجاور ادبی درک اشغال آشتند و هر که جز این عقیده در باره آنها داشته باشد آنکس نزد ما هیچ از دین خداوند نیست.

باب (سی و نهم)

اعتقاد در تقیه ۹۰

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید: اعتقاد ما در باب تقیه آن است که آن واجب است، هر که ترک تقیه نمود مانند کسی است که ترک نماز نموده و بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض شد که: یا بن رسول الله ما می بینیم در مسجد مردی را که فاش دشنام بد دشمنان شما میدهد و نامشان میبرد، آن حضرت فرمود: چه مرض دارد خدا لعنتش کند ما را در معرض اذیت میاندازد، بتحقیق که حق تعالی فرموده: دشنام مگوئید که غیر خداوند را. میخوانند که آنها دشنام میدهند خدا را بظلم و تعدی بدون علم (۱)

و ایضاً آن حضرت فرمود: هر که دشنام به ولی خدا دهد دشنام به خدا داده.

و جناب نبوی صلی الله علیه و آله بامیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که: هر که دشنام بتو داد دشنام بمن داده و هر که دشنام بمن داده دشنام بخدا داده و هر که دشنام بخدا داد، دور افکنند خداوند او را بر دو سوراخ

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر که مخالفت با دین خدا نماید و دوستی با دشمنان خدا و دشمنی با دوستان خدا کند بیزاری از او واجب است هر که باشد و از هر قبیله‌ای که باشد.

و جناب امیر علیه السلام پسر خود محمد بن الحنفیه فرمودند که تواضع کردن تو در حال شرف تو شرافتش بیشتر است برای تو از شرف آباء تو.

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: دوست داشتن من امیر المؤمنین علیه السلام محبوبتر است پیش من از آنکه متولد از آن جنابم.

و از آن حضرت سؤال شد که آل محمد کیست؟ فرمود آل محمد علیه السلام کسی است که حرام می‌باشد بر رسول خدا نکاح او، حق تعالی

فرمود: هر آینه بتحقیق که فرستادیم نوح و ابراهیم را و مقرر ساختیم در ذریه آندری نبوت و کتاب را، پس بعضی از ایشان هدایت پذیرفته‌اند و بسیاری از ایشان فاسقند ^(۱)

و از آنحضرت سؤال شد از معنی اینکه حق تعالی فرموده که بعد از آن بمرات رساندیم کتاب را بآنکسانیکه انتخابشان نمودیم از میان همه بندگان خود پس بعضی از ایشان ظالم نفس خودند و باره میانه‌رو و بعضی سبقت نماینده بانواع خوبیها ^(۲) فرمود ظالم نفس خود از ما طایفه کسی است که حق امام را نمیشناسد، و میانه‌رو شناسنده حق امام است و سبقت نماینده بخوبیها باذن خدا امام است.

و اسمعیل از پدر بزرگوار خود پرسید که گناهکاران طایفه ما چه حال دارند؟ فرمود: نیس با ما نکتکم و لا امانی اهل الکتاب تا آخر آیه ^(۳) یعنی نه اوضاع دلخواه شماست و نه آرزوهای اهل کتاب، هر کس بدی میکند جزا داده میشود بآن و نمیاید برای خود غیر از خداوند یاری و نه یاری.

۱- و لقد ارسلنا نوحا و ابراهیم و جعلنا فی ذریتهما النبوة و الکتاب فمنهم مهتدو کثیر منهم فاسقون (سوره حدید آیه ۲۶) ۲- ثم اورنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات باذن الله (سوره فاطر آیه ۲۹) ۳- نیس با ما نکتکم و لا امانی اهل الکتاب من یعمل سوء یجز به لا یعد من ذون الله و لایضیر (سوره نساء آیه ۱۲۲)

و حضرت باقر علیه السلام در حدیث طولانی فرمود: میانۀ خداوند و احدی قرابتی نیست، بدرستی که محبوبترین خلق بسوی خدا گرامی‌ترین ایشان بر خدا کسیست که متقی‌تر و عمل کننده تر، طاعت خدا بوده باشد، بخدا قسم هیچ پنده‌ای خود را نزدیک بخدا نمیکند الا بواسطه طاعت، نیست با ما خط فراموشی از آتش و نه بر خدا موجهست برای احدی حجتی، هر که مطیع خدا است دوست ما است و هر که نافرمان خدا است دشمن ما است و دوستی ما بدست نیاید الا بوع و عمل صالح، و بتحقیق که نوح علیه السلام عرض نمود: پروردگار من بسرم از اهل من است و بدرستی که وعده توست حق و تو احکم الحاکمین، حق تعالی در جوابش فرمود: بدرستی که او از اهل تو نیست، او فاعل عملیست غیر صالح پس سؤال مکن مرا امریکه نیست برای تو علمی بآن بدرستی که من نصیحت تو مینمایم که مبادا از جاهلان باشی، نوح عرض نمود: پروردگارا بنامه می آورم بتو از اینکه سؤال نمایم تو را امریکه علمی بآن ندارم و اگر مرا نیامرزی تو رحم شمائی از جمله زبانکاران خواهم بود ^(۱)

شاعران بپردی آن‌ها مسکنند گمراهان ^(۱) فرمود آن‌ها قصه گویند و جناب نبوی صلی الله علیه و آله فرمودند که هر که وارد صاحب بدعتی شود و او را تعظیم و توقیر نماید، بتحقیق که سعی در خراب کردن بنای اسلام نموده و اعتقاد ما در باره کسیکه مخالف با ما شود بزرگ امر از امور دین معاینه اعتقاد ما است در باره آنکه مخالف ما در جمیع امور دین نموده باشد.

۱- و الشعراء یبتغهم الغاؤون (سوره شعراء آیه ۲۲۴)

باب (چهل)

اعتقاد در شان آباء جناب نبوی صلی الله علیه و آله

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید:

اعتقاد ما در شان پدران جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله آنست که همه مسلمانان بوده‌اند از آدم علیه السلام تا پدرش عبدالله و آنکه ابوطالب مسلم بوده و مادر آن جناب آمنه دختر وهب مسلمه بوده، و آن جناب صلی الله علیه و آله فرمود: از نکاح بیرون آمده‌ام و از زنا بیرون نیامده‌ام از ابتداء آدم علیه السلام

و مرویست که عبدالمطلب حجت خدا بوده ابوطالب و عیسی بود رضوان الله علیهما ^(۱)

باب (چهل و یکم)

اعتقاد در شان علویان

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید: اعتقاد ما در شان سادات علویه آنست که ایشان از آل رسول الله صلی الله علیه و آله و آنکه دوستی ایشان واجب است جهت آنکه مزد پیغمبری پیغمبر صلی الله علیه و آله است ^(۱)

و حق تعالی فرموده: بگو یا محمد صلی الله علیه و آله که از شما امتنان نزدی بعوض پیغمبری شما نمی‌طلبم الا محبت دوباره خوبشاورند ^(۱)

و صدقه بر علویان حرام است زیرا که آن از جز کینهای مالست که در دست مردمان است و صدقه دادن سبب پاکیزه شدن ایشانست، لکن حلال است برای کنیزان و غلامان علویان، و حلال است صدقه خوردن این سلسله علیه بعضی بر بعضی، و اما ذکوة امروز حلال است بر ایشان بعوض خمس، چون از آن ممنوع گردیده‌اند.

و اعتقاد ما در باره بدکار از این طایفه آن است که عقاب او دو برابر است و در شان نیکو کار ایشان آنست که ثوابش دو مقابل است و ایشان کفوهمند، جهت قول جناب نبوی صلی الله علیه و آله و قتیکه دختران

۱- قل لا استلکم علیه اجر الا المودة فی القربی (سوره شوری آیه ۲۳)

و پسران علی بن ابیطالب علیه السلام و جعفر بن ابیطالب برادرش را ملاحظه نموده فرمودند: دختران ما برای پسران مایند و پسران ما برای دختران مایند.

و از آنکه بخصوص غسل وارد شده که شفا هر دردی است، صحیح است و معنی آن است که شفا هر دردی است که از برودت باشد و آنکه برای یواسیر استنجاه بآب سرد وارد شده در صورتیست که از حرارت باشد. و آنکه در باب بادجان وارد شده که شفاست مخصوص فصل رطب است برای کسیکه خرما میخورند نه سایر اوقات.

و اما آنچه صحیح میباشد از ائمه علیهم السلام از دواهای مرضها آیات قرآنی و سوره های قرآنی است و دعاها بآن نوعهاییکه وارد شده بسندهای قوی و طریقهای صحیح و حضرت صادق علیه السلام فرمود که در ایام سلف طیب را معالج می گفتند، موسی علیه السلام عرض نمود:

پروردگارا درد از کیست: حقیقتاً تو فرمود از من، عرض نمود دوا از کیست: فرمود از من: عرض نمود: پس مردم معالج را چه میکنند فرمود دلشان بآن خوش میشود (بیطیب بذالك انفسهم)

پس از این جهت نام طیب طیب شد، و اصل معنی طب مداوا کردن است.

و حضرت داود چنان بود که هر روز در محرابش گیاهی می روید و آن گیاه بدو میداد میگفت مرا بگیر که برای چنان دردی خوب تا آنکه در آخر عمرش دید که در محراب گیاهی روید، داود علیه السلام نام گیاه از آن پرسید، آن گیاه گفت من خر نوبه ام داود علیه السلام گفت خراب شد محراب، و دیگر آنجا گیاهی نروید.

و جناب نبوی صلی الله علیه و آله فرمود: هر که او را حمد شفا ندهد خدا او را شفا ندهد.

و از حضرت صادق علیه السلام سؤال شد از معنی اینکه حق تعالی فرمود که: در روز قیامت می بینی آن کسانی را که دروغ گفته اند بر خدا که رویهای آنها سیاه شده آیا نیست در جهنم جایگاه متکبران (۱)؟ فرمود مراد کسی است که ارعاً کند که امام است و امام نباشد عرض شد اگر چه علوی فاطمی باشد؟ فرمود: اگر چه علوی فاطمی باشد. و ایضاً آنحضرت فرمود: نیست فرق ما بین شما و کسیکه مخالف شما باشد مگر امری مضمحل و پنهان: عرض شد که مضمحل چیست؟

۱- و نادى نوح به فقال رب انى من اهلى وان وعدك الحق وانى احكم الحاكمين قال يا نوح انه ليس من اهلك انه عمل غير صالح (تا آخر آیه) سوره هود آیه ۶۶)

فرمود آنچه چیزیکه آنرا برائت میگیرند یعنی بیزاری پس هر کس خلاف شما نمود و تجاوز از این مضمحل نمود از او بیزار باشید و اگر چه علوی فاطمی باشد.

و ایضاً آنحضرت درباره عبدالله پسر خود فرمود: نیست بر هیچ چیز از این مذهبی که شما بر آید و بدرستیکه من بیزارم از او خدای عزوجل از او بیزار باد.

باب (چهل و دوم)

اعتقاد در احادیث مجمله و مفسره

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید: اعتقاد ما در باب حدیث مفسر آن است که آن حاکمست بر جمیع چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرموده.

باب (چهل سوم)

اعتقاد در حضر و اباحه (۱)

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید اعتقاد ما در این باب این است که همه چیزها حلال و موضع رخصت است تا در چیزی از آنهاهی وارد شود.

باب (چهل و چهارم)

اعتقاد در احادیث وارده در رطب

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید: اعتقاد ما در باب احادیثیکه در طب وارد شده اینست که آنها بر چند وجهست.

بعضی است که بنا بر هوآء مکه و مدینه وارد شده پس جائز نیست استعمالش در غیر آن هوآء.

و قسمی هست که امام علیه السلام آنرا فرمود بنا بر آنچه شناخته از طبیعت شخص معین و مکان آن شخص را اعتبار فرموده. (و تجاوز از موضعی معین آن علاج نیاست نمود خل) چون آن شخص را بهتر از خودش میشناخته.

و نوعی هست که مخالفان در کتابها غلط انداز کرده اند که صورت مذهب حق را زشت نمایند در نظرها، و بعضی سهو راوی شده درباره آن است که راوی تمام بغاظرش مانده و ناقص نقل نموده:

باب (چهل و پنجم)

اعتقاد در اختلاف حدیثین (۱)

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید: اعتقاد ما در احادیث صحیحه که از ائمه علیهم السلام وارد گردیده اینست که آنها موافق کتاب خدا است و متفق در معنی است و مختلف نیست زیرا که جمله بوحی از حق تعالی اخذ شده و اگر از غیر خداوند میبود اختلاف داشت. و اختلاف ظاهری احادیث نمیشد مگر با معنای مختلف مثل آنکه در باب کفاره ظاهر وارد شده که آزاد کردن بنده است، و در حدیث دیگر در ماه بی دربی روزه است، و در حدیث دیگر شصت مسکین طعام دادن است، و همه صحیح است و روزه برای کسی است که قادر بر بندگی آزاد کردن نیست، و طعام دادن برای کسی است که قادر بر روزه مذکور نیست.

و مرویست که تصدیق نماید بهمانچه از او بر آید و این برای کسی است که قادر بر اطعام شصت مسکین نباشد.

و بعضی از احادیث هست که حکم آنها بدلیل اختیاری یکدیگر است مثل آنکه در باب کفاره قسم در قرآن وارد شده: طعام دادن ده مسکین اوسط آنچه طعام میدهند مال و عیال خود را، یا جامه دادن ده مسکین یا آزاد نمودن بندگانی، پس هر گاه در کفاره قسم سه حدیث وارد گردد یکی بطعام دادن و دومی بجامه دادن و سیمین آزاد کردن در نظر جهال مختلف مینماید و حال اینکه مختلف نیست بلکه هر یک از این کفارهها

فرموده و من بعد نبی از آن کرده و این مرد مطلع نشده یا آنکه شنیده که آنجناب نبی از چیزی نموده. لیکن بعد امر فرموده و او مطلع نیست پس حفظ نموده منسوخت را و ندانسته ناسخ را و اگر مسلمانان دانسته بودند که آن منسوخ است هر آینه بدورش انداخته بودند و اگر خودش دانسته بود که منسوخ است هر آینه طرحش نموده بود.

و چهارم مردی است که دروغ بر خدا و رسول صلی الله علیه و آله گفته و دروغ گاهم خشب منعدا یتصبون کل (۱) و اذا رایتم تعجیک اجسامهم وان یقولوا تسمع لقلوبهم تا آخر (سوره منافقین آ ۴)

را دشمن داروایز ترس خدا و بسبب تعظیم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سوو نموده و درست شنیده و همان نحو که شنیده روایت نموده بدون زیاده و کم و دانسته ناسخ و منسوخ را و عمل بناسخ نموده و منسوخ را طرح نموده و بدرستی که امرهای پیغمبر صلی الله علیه و آله را مثل قرآن ناسخی است و منسوخی و خاصی و عامی و محکمی و متشابهی و حفظی و سهوی و بتحقیق که دروغ بسته شد بر جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله در حال حیات آنجناب تا آنکه ایستاد بخطبه فرمود: ایها الناس بتحقیقکه بسیار شده اند، دروغ گویند کان بر من پس هر که عمداً دروغ گوید بر من باید منزل کند نشیمنگاه خود را از آتش جهنم و باز دروغ گفته شد بر آنجناب بعد از رحلتش، و این است دعبر از این نیست که احادیث بشما رسید از چهار منف که پنجمین تعدادند.

مرد منافقی که اظهار ایمان میکند، و ساختگی باسلام مینماید، احتراز از گناه نمیکند و مضایقه کنی دارد از اینکه عمداً دروغ بر رسول خدا گوید و اگر مردم بدانند که منافق و کذاب است از او قبول نمیکند و تصدیقش نمی نمایند. لیکن می گفتند که این مرد بصحبت پیغمبر مشرف شده و آنجناب را دیده و از آنجناب شنیده پس از او اخذ نمودند در حالیکه حاش را نمی شناختند.

بدن یکدیگر کردند. و در احادیث بعضی او در جهت تهنه دارو شده و از سلیم بن قیس هلالی (عامری کوفی) مرویست که گفت خدمت جناب امیر علیه السلام عرض نمودم که من شنیده ام از سلمان و مقداد و ابوذر چیزی از تفسیر قرآن و احادیثی چند از جناب نبوی صلی الله علیه و آله غیر آنچه در دست مردم است، و شنیده ام از جناب شما تصدیق همان ها را که شنیده بودم از ایشان و دیده ام در دست مردم بسیار چیزها از تفسیر قرآن و از احادیث نبوی صلی الله علیه و آله که شما در باب آنها خلاف مردم میفرمائید و چنان میدانید که آنها هم باطل است آیا شما چنان می بینید که مردم دروغ میگویند عمداً بر رسول خدا و تفسیر مینمایند قرآن را بر رأی خود؟

آنجناب جواب فرمود که سؤال نمودی حال پس جواب را بفهم بدرستی که در دست مردم حقی است و باطلی، و راستی و دروغی، و ناسخی و منسوخی، و عامی و خاصی، و محکمی و متشابهی، و حفظی و سهوی و بتحقیق که دروغ بسته شد بر جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله در حال حیات آنجناب تا آنکه ایستاد بخطبه فرمود: ایها الناس بتحقیقکه بسیار شده اند، دروغ گویند کان بر من پس هر که عمداً دروغ گوید بر من باید منزل کند نشیمنگاه خود را از آتش جهنم و باز دروغ گفته شد بر آنجناب بعد از رحلتش، و این است دعبر از این نیست که احادیث بشما رسید از چهار منف که پنجمین تعدادند.

مرد منافقی که اظهار ایمان میکند، و ساختگی باسلام مینماید، احتراز از گناه نمیکند و مضایقه کنی دارد از اینکه عمداً دروغ بر رسول خدا گوید و اگر مردم بدانند که منافق و کذاب است از او قبول نمیکند و تصدیقش نمی نمایند. لیکن می گفتند که این مرد بصحبت پیغمبر مشرف شده و آنجناب را دیده و از آنجناب شنیده پس از او اخذ نمودند در حالیکه حاش را نمی شناختند.

و بتحقیقکه خبر داده حقتعالی از منافقان آنچه خبر داده و وصف نموده آنها را با آنچه وصف نموده و فرموده: چون بینی منافقان را بموجب میآوردت جسمهای آنها، و اگر سخن گویند میشنوی مرسخانشان را گویا آنها چوبهایی هستند و نهاده بر دیوار تا آخر آیه (۱) و بعد از رحلت آنجناب صلی الله علیه و آله مردم متفرق شدند و تقرب جستند بسوی امامان کمرای و دعوت کنندگان خلق بسوی آتش بواسطه تزویر و دروغ و بهتان پس آنها را منصبهای عملها دادند و خوردند بواسطه ایشان دنیارا و مسلط نمودند ایشانرا بر گردن های مردمان و غیر از این نیست که مردمان باملوک و دنیائند مگر کسیکه خدا حفظش نموده باشد، و این مردی که مذکور شد بک صنف از آن چهار صنف است.

و مردی دیگر است که از پیغمبر چیزی شنیده و درست بخاطرش نمانده و در آن سهو نموده و عمداً دروغ نگفته و آن در دست او است بان اعتقاد میکند و بان عمل نمی کند و آنرا روایت می نماید و میگوید خود شنیدم اینرا از رسول خدا صلی الله علیه و آله و اگر مسلمانان دانسته بودند که این سهواست از او قبول نمی نمودند و اگر خودش هم دانسته بود هر آینه آنرا بدور انداخته بود.

(۱) ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا
(۲) یا ایها الذین آمنوا الا تسئلوا عن اشیاء ان تبدلکم تسو کم تا آخر آیه

راغب بودند که اعرابی باصحرانی بیاید و سؤال نماید و ایشان بشنوند امیر علیه السلام فرمود: اما من چنان بود که داخل میشدم بر آن جناب صلی الله علیه و آله هر شب بک دفعه و خلوت با ایشان مینمودم هر روز بک بار و آنچه سؤال مینمودم جوابم میفرمود و با آن جناب میگردیدم هر کجا که میگردیدم از اقسام کلام، و همه اصحاب بتحقیق که دانسته اند که این کار را با احدی غیر من نمیکرد و بسابود که این امر در منزل من میبود و چنان بود که چون من وارد بر آنجناب میگردیدم در بعضی از منزلهای آنجناب برای من خلوت میگردانید و زنانش را بر میخیزانید و نیمیاند سوی من و او، و چون آنجناب بخانه من برای خلوت تشریف میداد بر میخیزانید از ما فاطمه را و نه یکی از دو پسران مرا و چنان بود که چون سؤال مینمودم جوابم میفرمود و چون ساکت میشدم و سؤالهای من تمام

سليم ميگويد بعد از آن بخدمت علي بن الحسين عليه السلام رسيدم و قتي که پسرش امام محمد باقر عليه السلام در نزد پدر بزرگوارش بود و عرض نمود آنچه را شنیده بودم از پدرش و آنچه را شنیده بودم از اميرالمؤمنين عليه السلام پس حضرت علي بن الحسين عليه السلام فرمود ، بتحقيق که مرا بخواندن اين حديث داشت (بر من خواند اين حديث را - نسخه بدل) اميرالمؤمنين از رسول خدا صلى الله عليه وآله در حالیکه امير عليه السلام بیمار بود و من طفل بودم ، بعد از آن امام محمد باقر عليه السلام فرمود: مرا هم بخواندن اين حديث داشت (بر من هم خواند اين حديث را - نسخه بدل) جدم از رسول خدا صلى الله عليه وآله در حالیکه من طفل بودم .

ابان بن ابي عیاش گوید : بعد از آن من تمام اين حديث را از سليم بن قيس بخدمت حضرت علي بن الحسين عليه السلام عرض نمودم آنحضرت فرمود: راست گفتي و فرمود: بتحقيق که جابر بن عبدالله انصاری آمد بنزد پسر من محمد در وقتیکه بمکتب ميرفت ، پس او را بوسيد و بر او از جانب رسول خدا سلام خواند .

ابان بن ابي عیاش گوید : باز بحج رفتم بعد از رحلت حضرت علي بن الحسين عليه السلام پس بخدمت ابي جعفر محمد بن علي بن الحسين عليه السلام رسيدم و اين حديث را سرابا از سليم نقل و عرض خدمتش نمودم ، پس اشک در دو چشم مبارکش گشت و فرمود راست گفته سليم رحمه الله تعالى فرمود که سليم آمد بخدمت پدرم (ع) بعد از قتل جدم حسين عليه السلام و من در خدمت پدرم بودم پس همين حديث را بعينه حکایت نمود و پدرم با او فرمود راست گفتي ای سليم بتحقيق که پدرم خبر داد مرا از اميرالمؤمنين عليه السلام بهمين حديث .

و در کتاب خداوند عزوجل چیزی چند هست که جاهلان مختلف و متناقض ميندازند و حال آنکه نه مختلف است و نه متناقض ، مثل اینکه فرمود : پس امروز فراموش ميکنيم کافران را چنانچه فراموش نمودند ملاقات روز خود را ، يعني امروز قيامت (۱) و فراموش کردند خدا را پس خداوند هم آنها را فراموش کرد (۲)

و باز بعد از اين ميفرمايد که : نبوده است پروردگارت فراموشگار (۳) و مثل اینکه فرموده : روزیکه بيا ميايستند روح و ملائکه صفي و اصلا سخن نميگويند مگر کسیکه اذنش دهد خداوند و سخن صواب گوید (۴)

و مثل اینکه فرمود : روز قيامت بعضی کافر ميشوند بغيض و لمن

ميشود ، خود سرسخن برميداشت بامن ، پس نازل شد هيچ آيه از قرآن و نه هيچ چيزي را که دانسته بود آن جناب از حلال يا حرام يا امر يا نهی يا طاعت يا معصيت يا چيزيکه ميبوده مگر آنکه مرا تعليم فرمود و مرا بخواندن آن داشت و بر من املا فرمود و من نوشتم آنرا بخط خود و خبر داد مرا بتاويل آن و ظاهر آن و باطن آن ، پس من حفظش نمودم و ديگر فراموش نکردم هيچ حرفي از آن و چنان بود که چون آنجناب خير ميداد مرا باينهمه دست مبارکش را بر سينه ام مينهاد و ميگفت خداوند ما مملوکن دلشرا از علم و فهم و نور و حکمت و ايمان و عالمش فرما و نادانش منما و بيادش بعد از دستارش فراموشگار پس روزي بخدمتش عرض نمودم يا رسول الله ! در و ما درم فدایت باد آیا در دل خوف فراموشی بر من داری ؟ فرمود یا اخی نذارم بر تو تشویش فراموشی و نه نادانی و بتحقيق که خداوند مرا خبر داده بآنکه دشای مرا در حق تو مستجاب فرموده و در حق شريکان تو که بعد از تو ميباشند .

عرض نمودم يا رسول الله صلى الله عليه وآله شريکان من کيستند ؟ فرمود آنکسانند که خداوند اطاعت ايشان را قرين طاعت من ساخته ، عرض کردم کيستند ايشان ؟ فرمود آنانند که حقتعالی فرموده : ای مؤمنان فرمان بپريد خدا را و فرمان بپريد رسول را و صاحبکاران از خودتان را (۱) (صاحب اختياران خود را) عرض کردم يا نبی الله کيستند آنها؟ فرمود اصيابه بعد از من که متعرق ميشوند تا وارد حوض کوثر شوند بر من هدايت کنند گلن ، هدايت شدگان ، ضرر نبرسانندشان مگر هر کس که مگر با ايشان ميکند و نه بی مددی هر که با ايشان بی مددی نمايد ، ايشان با قرآنند و قرآن با ايشان نه جدا از ايشان ميشود و نه جدا از آن ميشود : بپريد ايشان امت من نصرت کرده ميشوند و بطفيل ايشان باران باريده ميشوند ، و بواسطه ايشان دفع بلا ميشود ، و بوسيله ايشان دعای امت مستجاب ميگردد ، عرض نمودم يا رسول الله اسامي ايشان را بفرما ، فرمود تو يا علي پس بپسر اين ، و دست مبارک بر سر امام حسن عليه السلام گذارد ، و باز فرمود پس پسر اين ، و دست شريف بر سر امام حسين عليه السلام نهاد و باز فرمود پس همنام تو ای برادر من او آقای عبادت کنندگان است ، پس پسر او محمد باقر و خازن وحی الهی است و زود باشد که متولد شود در زمان تو پس سلام مرا باد برسان ، و زود باشد که محمد متولد شود در حیات تو يا حسين پس از جانب من سلامش بگو ، بعد از آن کامل ميکند خداوند عدد دوازده امام را از اولاد تو تا مهدي ، اسمش محمد است همان کسیکه خداوند بر

(۱) اطعوا الله و اطعوا الرسول و اولی الامر منکم

ميکند بپرکت ظهور او زمين را از انصاف و عدل چنانچه مملو شده از جور و ظلم ، بخدا قسم که من ميشناسمش ای سليم در آنجا که بيعت با او ميشود میان رکن و مقام و ميدان نامهای باوران او را و قبيله های هريك را سليم گوید: بعد از آن بخدمت امام حسن و امام حسين عليه السلام در مدینه رسيدم بعد از هلاک معاويه ، و عرض نمودم همين حديث را که از پدر بزرگوارشان داشتم ، فرمودند راست گفتي اميرالمؤمنين تو را خير داد باين حديث و ما نشسته در حضورش بوديم ، و بتحقيق که حفظ نموده ايم از رسول خدا صلى الله عليه وآله چنانچه امير عليه السلام تو را خير داده و نه حرفي در آن زياد نموده و نه حرفي کم .

- ۱- فالايوم نساھم کما نسوا لقاء يومهم (سوره اعراف آيه ۴۹)
- ۲- و ما کان ربک ليميا (سوره مريم آيه ۶۵) ۳- نوالله فنيھم (سوره توبه آيه ۶۸) ۴- يوم يقوم الروح والملائکة (سوره نبا آيه ۳۸)

ميکنند بعضی از آنها بعضی را (۱) و فرموده : بدرستیکه اين هر آينه حقست خصمی نبودن اهل آتش باهم (۲) و باز ميفرمايد : نزاع ميکنيد با هم تزدمن ای اهل جهنم و حال آنکه پيش آمدم (آوردم) بسوی شما وعيد و تهديد را (بوعيد و تهديد) (۳) و ميفرمايد : امروز مهر ميگذاريم بر دهنهای آنها و با ما سخن

است و نه کمتر از این و نه اکثر از این مگر آنکه او با ایشان است هر کجا باشند (۱)

و میفرماید: او با شماست هر کجا هستید (۲)

و میفرماید: ما نزدیکترین شما از رنگ کردن (۳)

و مثل اینکه فرموده: آیا انتظار میبرند بجز آنرا که بیابند ایشان را ملکها یا بیاید پروردگار تو یا بیاید بعضی نشانههای پروردگار تو (۴)

و باز فرموده: آمد پروردگار تو یا عهد و ملامت که صفح (۵)

و باز فرموده: نیست مانند او چیزی (۶)

و مثل اینکه فرموده: بگو یا عهد و ملامت که باز یافت مینماید شما را ملک موتی که موکل بشما گردیده (۷)

و باز میفرماید: باز یافت مینمایند آن میت را فرستادگان ما (۸)

و میفرماید: آنکسانیکه باز یافت میکنند ایشانرا فرشتگان (۹)

باز هم میفرماید: خداوند میگیرد جانها را در وقت مردنشان (۱۰)

و نظیر اینها در قرآن بسیار است و سؤال نمود از آنها مردی از

طایفه زندیقان جناب امیر المؤمنین ^{علیه السلام} را و آن جناب خبر دادند اندیش

- ۱- ما یكون من نجوى لئلا الاهورا بهم ولا خمسة الا هو سادسهم
- ۲- وهو معهم اينما كانوا (سوره مجادله آیه ۸۲) - و نجوى اقرب اليه من جبل النور يد (سوره ن آیه ۱۵) هل ينظرون الا ان تأتيهم الملائكة او يأتي ربك (سوره انعام آیه ۱۰۹) - وجاء ربك والملك صفا صفا (سوره فجر آیه ۱۳) - ليس كمثله شئى (در همه قرآن بعد و در باب مشيود) ۲- قل يتوكلون على الموت الذى و كل يكتم (سوره سجده آیه ۱۱) ۸- توفته رسلا وهم لا يفرطون (سوره انعام آیه ۶۱) ۹- الذين قتلوا هم الملائكة (سوره نحل آیه ۳۰ و ۳۱) - الله يتوفى الالفى حين موتها (سوره زمر آیه ۴۳)

براهمى متفق بودن معنی های این آیتها و بیان فرموده اند بر آنکه ایشانرا و من ذکر نموده ام حدیثی را که در این باب است بر حسیل احتیاط با شرح آن در کتاب توحید و عما قریب کتابی مختص همین باب بمشیت الهی دباری او خواهم ساخت انشاء الله تعالى والحمد لله رب العالمین

تمت بعون الله تلك الترجمة على يد حاطة مجترمة
وانه ولي حسن الخاتمة



میگوید دستپاشان و شهادت میدهد باهاشان بآنچه بوده اند که آنرا کسب مینموده اند (۱)

و مثل اینکه فرموده: رویهای چند در روز قیامت درخشانند: بسوی پروردگارشان نظر کنند (۵)

و بلا میفرماید: ادراک نمیکند خداوند را چشمها و او چشمها را ادراک میکند و اوست صاحب لطافت (لطافه خیل) و آگاهی (۶)

و مثل اینکه فرموده: نبوده برای هیچ بشری اینکه سخن گوید با او خداوند مگر بطریق وحی یا از پس پرده یا آن که بفرستد فرستاده ابرا (۷)

- (۱) و يوم القيامة يكفر بعضهم بعضا الخ سورة عنكبوت آیه ۲۴
- (۲) ان ذلك ليعق نخاصم اهل النار سورة صاد آیه ۶۴ (۳) لا تختصموا الذي وقد قدمت اليكم بالوعيد سورة من آیه ۲۲ (۴) اليوم نختم على افواههم وتكلمنا باليهيم وتشهد ارجلهم بما كانوا يكسبون سورة يس آیه ۶۵
- (۵) وجوه يومئذ ناضرة الى ربها ناظرة سورة القيامة آیه ۲۲ و ۲۳
- (۶) لا تدركه الابصار وهو يدرك الابصار سورة انعام آیه ۱۰۳
- (۷) ما كان ليش ان يتكلم الله الا وحيا او من وراء حجاب سورة شوری آیه ۵۰ و ۵۱

و باز میفرماید: سخن گفت سخاوند باموسی سخن گفتن (۱)

و میفرماید: ندا فرمود آدم و حواری پروردگارشان (۲)

و میفرماید: ای پیغمبر و مثل اینکه فرموده:

دانای غیب است مخفی نمیشود از او متعال قدرتی بسنگینی مورچه در آسمانها و نه در زمین (۳)

و بلا میفرماید: نگاه نمیکند خداوند بسوی آنجماعت در روز قیامت و تزکیه نمیکند ایشانرا (۴)

و میفرماید: بدرستی که آن جماعت از پروردگارشان در روز قیامت محبوب و مستورند (۵)

و مثل اینکه فرموده: آیا ایمن هستید کسی را که در آسمان است که فرود بر شما زمین را (۶)

و فرمود: خداوند رحمن بر عرش قرار گرفته است (۷)

و فرمود: او است خداوند در آسمانها و در زمین میداند نهان شما و آشکار شما را (۸)

و بلا میفرماید: نمیباشد هیچ راز خلوت هیچ سه نفری مگر آنکه خداوند چهارم ایشان است و نه هیچ پنج نفری مگر آنکه او ششم ایشان

- ۱- و كلم الله موسى تكليما (سوره نساء آیه ۱۶۲) ۲- و ناداهما ربهما ألم نهكما عن تلكما الشجرة (سوره اعراف آیه ۲۱) ۳- عالم الغيب لا يعزب عنه مثقال ذرة في السموات (سوره سبا آیه ۳) - ولا ينظر اليهم يوم القيامة ولا يزكهم (سوره آل عمران آیه ۷۱) ۴- كلا انهم عن ربهم يومئذ لمحجوبون (سوره طه آیه ۱۱۵) ۵- اأنتم من في السماء ان يخسف بكم الارض (سوره ملك آیه ۵) ۶- الرحمن على العرش اشعوى (سوره طه آیه ۴) - وهو الله في السموات و في الارض يعلم سركم (سوره انعام آیه ۳)